

انقلاب اسلامی

هجرت

بحث آزاد در باره آیه ۳۴ سوره نساء

پاسخ به یکی دیگر از پرسشهای آقای کریمی را که در زیر باز می آورم، بحث آزادی است که انجام گرفته است. پرسش ایشان این بود:

در پاسخ به انتقادات آقای ژبژک به اسلام فرموده اید: آقای ژبژک بر اصل ثنویت تک محوری در قرآن نگریده و در نتیجه، واقعیت را وارونه دیده است.

لطف فرموده معنی و مفهوم و واقعیت آیه زیر را برای من و دیگرانی که واقعیت را وارونه می بینیم شفاف و روشن مشخص کنید. اگر ترجمه از عربی به فارسی غلط است بفرمائید. تمنا دارم اگر ترجمه درست است معنای تسلط، برتری، مطیع، نافرمانی، زدن و تنبیه را برای ما و کسانی که بر اصل ثنویت تک محوری به همه چیز نگاه میکنند تبیین کنید.

مردان را بر زنان تسلط و حق نگهداری است بواسطه آن برتری که خدا بعضی را بر بعضی مقرر داشته و هم به واسطه آن که مردان از مال خود باید به زنان نفقه دهند پس زنان شایسته و مطیع آنهاست که در غیبت مردان حافظ حقوق شوهران باشند و آنچه را که خدا بحفظ آن امر فرموده نگهدارند و زنانی که از مخالفت و نافرمانی آنان بیمناکند باید نخست آنها را موعظه کنید اگر مطیع نشدند از خوابگاه آنها دوری گزینید. دیگر بار چنانچه مطیع نشدند آنها را بزدن تنبیه کنید. چنانچه اطاعت کردند حق هیچگونه ستم ندارید که همانا خدا بزرگوار و عظیم الشان است.

اگر بر اصل ثنویت تک محوری در این آیه ننگریم برتری بعضی بر بعضی دیگر را که خدا مقرر داشته، یعنی تبعیض را، چگونه معنا کنیم که تبعیض معنی ندهد؟

در صفحه ۲

شماره ۷۷۳ از ۲۲ فروردین تا ۴ اردیبهشت ۱۳۹۰

سال ۹۰ چگونه آغاز می شود؟

◀ وضعیت سیاسی ایران در آغاز سال ۱۳۹۰ وضعیت رویارویی ها است: ص ۱

◀ امپراطوری و جنگ و معامله های پنهانی اش، دشمنی دارد بنام حقیقت: ص ۶

◀ روابط ایران و کشورهای همسایه در اسناد آرشیو ملی بریتانیا: ص ۹

◀ اقتصاد رشد نمی کند اما بیکاری و تورم و رانت خواری افزایش پیدا می کنند: ص ۱۱

◀ بیش از ۶ میلیون بار نقض حقوق بشر در سال ۸۹ و محکومیت رژیم: ص ۱۲

«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و هشتمین

سالگرد تولد دکتر محمد مصدق

زندگینامه دکتر محمد مصدق (۲۳)



جمال صفری

◀ آریبهشت سال ۱۳۱۵

«پس از پایان دوره ششم مجلس (۲۲ مرداد ۱۳۰۷) با مداخله علنی دولت در انتخابات، هیچیک از مخالفان رژیم به مجلس راه نیافت. مصدق که در دوره پیش از نمایندگان تراز اول تهران بود، در مجلس هفتم حتی یک رای هم نداشت. به جای شخصیت هایی چون مشیرالدوله، مؤتمن الملک، مدرس، افرادی همانند سید یعقوب انوار، علی دشتی، عبدالحسین تیمورتاش، وثوق الدوله، میرزا عبدالله یاسائی و شیخ حسین تهرانی از صندوق ها در آوردند.

پایه های حکومت استبدادی مستحکم شده بود، مصدق در انتظار تلافی مخالفت هایش با دیکتاتوری رضا شاه، در احمدآباد ساوجبلاغ به سر می برد و اوقات خود را صرف مطالعه و امور کشاورزی میکرد. در آریبهشت ۱۳۱۵ ناگهان وی دچار خونریزی شدید گلو شد و ادامه خونریزی، بنیه او را ضعیف کرد. چون با مراجعه به اطباء بیماری او تشخیص داده نشد، به توصیه خانواده، همراه با فرزندش، دکتر غلامحسین مصدق عازم اروپا گردید. (۱) دکتر غلامحسین مصدق (۲) می گوید: «در آریبهشت سال ۱۳۱۵ پدر ناگهان دچار خونریزی شدید گلو شد، ادامه خونریزی بنیه او را ضعیف کرد. چون با مراجعه به اطباء علت بیماری معلوم نشد، به توصیه دوستان و اصرار من، عازم اروپا شدیم و از راه روسیه با قطار و کشتی به آلمان رفتیم. در برلن، به سفارش پروفیسور فون ایکن Von Iken پدرم در بیمارستان بستری شد. پس از بهبودی و خارج شدن از بیمارستان، پدرم به یک پزشک اعصاب مراجعه کرد. بی مناسبت نیست گفتگوی آنها را در اولین جلسه آشنائی نقل کنم:

در صفحه ۱۳

انقلاب اسلامی: اسلام ستیزی و از اسلام هراسیدن، دست آویزی است که گرایشهای راست و راست افراطی، با استفاده از خشونت پیشگی رژیم مافیاهای نظامی - مالی و نیز القاعده، دست ساخته سیا و انتلیجنت سرویس در دوران جنگ افغانستان، سالها است که بکار می برند. در جریان جنبش های همگانی در تونس و مصر و یمن و بحرین و نیز جنگی که در لیبی به راه انداخته اند، این حربه را بکار برده اند. در امریکا، کشیشی قرآن آتش می زند و در مزار شریف افغانستان، به تلافی، کارمندان سازمان ملل را می کشند. طرفه این که در فرانسه، سارکوزی و حزب او - که در انتخابات محلی به سختی شکست خوردند - لائیسیته را حربه کرده اند بر ضد اسلام، به گمان آنکه در انتخابات ریاست جمهوری سال آینده، تمایلهای راست به آنها رای بدهند. و این بار، روحانیان شش دین و مذهب هستند که به طرفداری از لائیسیته، از حکومت فرانسه می خواهند، در امور دینی دخالت نکنند. به این حکومت یادآور می شوند: بنا بر لائیسیته، دولت است که باید بی طرف بماند تا هر انسانی بتواند آزادانه، دین خود را انتخاب و به آن عمل کند. زمانی در غرب، گرایشهای چپ متمایل به دیکتاتوری لائیسیته (به تعبیر آلن تورن، جامعه شناس فرانسوی) بودند و اینک آنها حامی لائیسیته و مخالف حربه کردن دین توسط گرایشهای راست و راست افراطی شده اند. کار وارونه شده است: این بار، دولت است که می خواهد لائیسیته را رها کند و برای دخالت در امور دینی مردم، زمینه سازی می کند برای تغییر قانون لائیسیته. شدت گرفتن نگرانی ها، وزیر کشور فرانسه را ناگزیر کرد اعلان کند حکومت سارکوزی و اکثریت او در مجلس قصد ندارند قانون لائیسیته، مصوب ۱۹۰۵ را تغییر دهد. با وجود این،

در ۵ آوریل، به اصرار سارکوزی، رئیس جمهوری فرانسه، با وجود مخالفت نخست وزیر، حزب او، همایش در باره لائیسیته و اسلام را برگزار کرد. پیش از آن، وزیر کشور فرانسه، جنگ با لیبی را جنگ صلیبی به رهبری سارکوزی خوانده بود و حزب حاکم از ۲۶ پیشنهاد سخن گفت.

در فصل اول این مجموعه، نخست یک رشته اطلاعات را که از ایران دریافت کرده ایم و گویای وضعیت سیاسی کشور و بیشتر رژیم است و سپس، خبرها در باره برخوردهای درون رژیم و میان رژیم و مراجع قم و... را گرد آورده ایم.

در فصل دوم، اثر سانسور دو حقیقت، یکی اکتبر سورپرایز و ایران گیت و دیگری عراق گیت را بر جهت یابی سیاست خارجی و دموکراسی امریکا و نیز استقرار استبداد در ایران و به دنبال آن، نقش سیا در جنگ لیبی و اثر مداخله نظامی بر جهت یابی تحول لیبی و نیز به رابطه رژیم با کشورهای منطقه، از رهگذر رابطه اش با کویت و بحرین و سوریه، مطالعه می کنیم.

در فصل سوم، قسمت دیگری از گزارشهای محرمانه انگلستان مربوط به دوران اول انقلاب را همراه توضیح های بایسته نقل می کنیم. چنانکه نسل امروز تاریخ را همانطور که روی داده است، بخواند و از آن درس آموزد.

در فصل چهارم، داده ها و اطلاعات اقتصادی را که گویای وضعیت اقتصادی کشور در آغاز سال ۱۳۹۰ هستند، جمع آورده ایم.

در فصل ششم، محکومیت رژیم توسط سازمان ملل خبرهای تجاوزها به حقوق انسان را از نظر خوانندگان می گذرانیم:

وضعیت سیاسی ایران در آغاز سال ۱۳۹۰ وضعیت رویارویی ها است:

گزارش از ایران گویای وضعیت سیاسی در آغاز سال ۱۳۹۰

*پیام نوروزی اوباما و غرب است که ترتیب همه کارها را می دهد:

◀ صبح امروز در تاکسی ای که به سمت محل کارم می رفتم، راننده گفت: آقا اوباما در پیامش به حاکمیت اخطار کرده بود امسال رفتنی است. گفتم چطور؟ گفت وضعیت لیبی را ببین و در آینده وضعیت ایران نیز همینگونه است و بحرین را هم برای اینکه از پشت سر خود مطمئن شوند به این شکل در آورده اند.

در صفحه ۵



و متن آیه ۲۴ سوره نساء، به زبان عربی، اینست:

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَنِيئَاتٌ حَفِظْنَ لِنَفْسِهِنَّ مِمَّا حَفِظَ اللَّهُ وَالَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَابْزُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (۳۴)

بحث آزاد پیرامون این آیه، با تنی چند زن و مرد سوئدی دانشگاهی، پس عبرت آموز است. زیرا روشن می کند تفاوت بیان آزادی را از بیان قدرت در اندریافت یک آیه قرآن و، در همان حال، قرار گرفتن انسان را در وضعیت پذیرفتن حقیقت و یا گریز از بحث، بخاطر گریز از پذیرفتن حقیقت. هم اکنون، در غرب، اسلام بمثابه بیان قدرت، دستمایه گرایشهای راست و راست افراطی شده است. نیاز انسان امروز را به بیان آزادی و ضرورت اینگونه مباحث، نه تنها برای رها کردن مسلمانان از باور توحیه گر زورمداری که برای رها کردن همه انسانها، از این یا آن بیان قدرت می توان تصور کرد. قرار بر این بود که طرف سوئدی بحث، ترتیب انتشار بحث را به زبان سوئدی و بسا زبانهای دیگر بدهد. به این قرار هنوز عمل نکرده است.

باور می شوم که دوستان گرامی، خانم مینو و آقای مجید محمدی محقق، تنظیم کنندگان این بحث بوده اند و، در آن، شرکت داشته اند.

* نامه از ابوالحسن بنی صدر به آقای مجید محمدی محقق:

با سلام
یادداشت زیر را در باره «نشوز» نوشتیم. در مقایسه با کتاب (زن و زناشوئی)، توضیحی را در بردارد که آن را شفاف و دقیق می کند. این متن کوتاه را هرگاه با دانشگاہیان سوئدی در میان بگذارید و سپس، نظرها و سئوالهای آنها را با این جانب در میان بنهید، بسا بتوان متن را بازمه دقیق تر و شفاف تر کرد و مشکلی بزرگ را هم برای مسلمانها و هم برای بقیت انسان ها حل کرد. این متن را برای کسی که اهل نظر است فرستاده ام و از او خواسته ام در باره مازوخسیم و درمان آن، اگر تازه ای هست بیاید و این جانب را از آن آگاه کند.

در ضمن، به خانمهای دانشگاهی یادآور شوید:

الف - با آنکه بر اصول راهنمای قرآن و با توجه به خاصه های حق، در قرآن می نگرم و معنی که می کنم خالی از تناقض است و با آیه های دیگر قرآن نیز تناقض ندارد، باز بر آن نیستم که برداشت من، خالی از نقص است. هرچند تا حدی می دانم ترجمان بیان آزادی است. شما نیز نپندارید که هرآنچه می گوئید حق است و قرآن را می باید با نظر شما و بطور عمومی تر، با راه و روش غریبان سازگار کرد. زیرا شیوع نابسامانیها و بخصوص استبداد سکس (به قول میشل فوکو) جای تردید نمی گذارد که در غرب، هم زن کرامت و منزلت تمام عیاری نجسته است و هم آسیبهای اجتماعی روز افزون هستند و هم زن بعنوان سکس و نیروی کار و نیز عهده داری دو کار (و نه دو مهر)

بحث آزاد در باره آیه ۳۴ سوره نساء

پدری و مادری استثمار می شود. و در غرب، راه حلی برای آزادی و برخوردار شدن انسان از کرامت و حقوقش یافته نشده است. کوشش این جانب این بوده است که بیان آزادی را پیشنهاد کنم و، در آن، برای مشکلهایی که قدرتمداری بیار آورده است و می آورد، راه حل پیشنهاد کنم. بقیه با شما است زیرا هدایت هرکس با خود او است.

* یادداشت در باره مازوخسیم

۱ - نخست یادآور می شود که در برابر خشونت سه راه کار وجود دارد:

۱/۱ - خشونت را با خشونت پاسخ دادن.

۲/۱ - در برابر خشونت، عدم خشونت را رویه کردن.

۳/۱ - خشونت را به خشونت زدایی زدودن.

اما دو روش اول و دوم، خشونت را از میان نمی برد بلکه آن را تشدید می کند. در باره روش دوم این توضیح را بجا می بینم که عدم خشونت در برابر خشونت، مقاومت نکردن در برابر زور است. مقاومت نکردن در برابر قدرت (= زور) به قدرت اجازه متمرکز و بزرگ شدن را میدهد.

قرآن با دو روش اول مخالف و روش سوم را به انسان می آموزد. قواعد خشونت زدایی را از جمله در کتب «عقل آزاد» و «کرامت انسان» آورده ام و در دسترس است.

هرگاه قرآن را بیان آزادی بشماریم، ناگزیر می دانیم که غافل نشدن از آزادی، از جمله، در گرو بکار بردن روشهای خشونت زدایی است. بنا بر این، در قرآن، دستور بکار بردن خشونت نمی تواند وجود داشته باشد و ندارد. می توانید پرسید: پس آیه ۳۴ سوره نساء که می گوید: اگر از نشوز زن ترسیدید و راه حل های دیگر بجائی نرسیدند، او را بزیند از چه رو است؟

۲ - مازوخسیم و نارسسیم و پاسیوسیم سرشت زن را نمی سازند:

در باب مازوخسیم، فریود این نظر را ابراز می کند که طبیعت زن از مازوخسیم و نارسسیم و پاسیوسیم سرشته است. بنا بر این طبیعت، عمل جنسی که التذاد کامل بوجود آورد، به ضرورت، با خشونت همراه است. نظر او موضوع انتقادها شده است. اما هرگاه مازوخسیم عمومیت نداشت، نظر او ساختنی نیز نبود.

۱/۲ - قرآن مازوخسیم را سرشت زن نمی داند. آن را همگانی نیز نمی داند. آن را عارضه می داند. زیرا در آیه ۳۴ سوره نساء می گوید: اگر از نشوز زن ترسیدید. می دانیم که اگر خشونت طلبی سرشت زن بود، بکار بردن «اگر» بی معنی و بی محل می شد. با وجود این، نقض التذاد جنسی ناشی از «ممنوع های جنسی» یکی از جهان شمول ترین مسائل بوده است و هست. از این رو، قرآن بدان می پردازد.

۲/۲ - زن را فعل پذیر نیز نمی داند. زیرا او را نه مزرعه مانند می کند. هرگاه رابطه جنسی را به رابطه دانه و مزرعه تشبیه کنیم، در می یابیم که

الف - زن و مرد، هر دو، فعال باید باشند. میان آنها هیچ «ممنوع های جنسی» نباید در کار آیند. با وجود این، بنا بر فصل هایی که زن را هستند، نقش بارور کردن (مزرعه عشق) و ممکن کردن التذاد جنسی را زن برعهده می گیرد. و

۴/۲ - زن را عاشق و دیوانه خود (نارسیم) نیز نمی شمارد زیرا ب - زن به مرد اعتماد می کند و آنگاه آمیزش می کند و مرد کمتر چنین است و ج - زن فضل معلمی عشق را دارد و به یمن ابراز عشق است که مانع می شود رابطه جنسی در یک فعل و انفعال مکانیکی ناچیز شود.

د - فضل بر انگیزختن اعتماد به نفس در مرد را دارد.

اگر در پرتو این سه انتقاد پیشین در نظری بنگریم که قرنها بعد اظهار شده است، از دید قرآن مازوخسیم، را عارضه ای می یابیم که زن را از فضلهایش محروم و زندگی زناشوئی را سخت آسب پذیر و التذاد جنسی را اگر نه ناممکن، بسیار ناقص و محیط زندگی خانوادگی را خشونت بار و آماده انحراف و آسیبهای اجتماعی می کند.

۳ - با مازوخسیم کدام روش را باید بکار برد؟

۱/۳ - از سه روش، عدم خشونت روش درخور نیست. زیرا مازوخسیم بیماری خشونت طلبی است. عدم خشونت سبب می شود زن، در بیرون روابط زناشوئی، رابطه جنسی خشونت آمیز بجوید با آسیبهای اجتماعی که در پی می آورد

۲/۳ - خشونت هرچند زن را از حالت نشوز خارج می کند، اما الف - در صورتی که تحقیر آمیز باشد، بسا موجب تشدید بیماری می شود و ب - حتی اگر هم زن آن را تحقیر آمیز نیاید، نیاز او را به خشونت بیشتر و گرفتار فعل پذیری و عشق به خود و بی آمدهایش می کند. وج - خشونت روشی نیست که قرآن پیشنهاد می کند هم به این دلیل که «در دین خشونت نیست» و هم به این دلیل که مشکل را حل نمی کند و مشکل بر مشکل می افزاید و هم به این دلیل که ناقص فضلهائی است که قرآن برای زن قائل است. د -

اگر قصد از «ضرب» وارد کردن ضربه بر بدن زن، بقصد تحقیر و تحت سلطه مرد در آوردن زن باشد، این مرد است که به زورگویی و خشونت مبتلی می شود. پس زدن، ستم در حق مرد و زن، هر دو است و خداوند ستم روا نمی دارد. بنا بر این،

۳/۳ - روشی که می ماند و با خشونت زدایی عمومی که قرآن می آموزد سازگار است، خشونت زدایی می شود. آنها که زدن را دلیل برسمیت شناختن سلطه مرد بر زن گمان می برند، این پرسش را پیش می کنند: هرگاه معنی «ضرب» در آن، زدن باشد، چگونه ممکن است با زدن، خشونت زدایی کرد؟ در این مورد، ما با خشونتی که راه را از چهار سو بسته باشد و حتی گردش جز به خشونت میسر نباشد، سر و کار نداریم. با خشونت طلبی رویارو هستیم که ارضای جنسی او منوط به خشونت دیدن است. هرگاه ارضای جنسی زن در گرو برآوردن نیاز او به خشونت باشد، آیا اگر خشونت طلبی از نوعی بود که با بکار بردن خشونت ارضاء می شد، باز شوهر می باید چنین می کرد؟ پاسخ اینست: با توجه به آموزش قرآن که قوام زناشوئی را از جمله بر التذاد جنسی کامل (رابطه دانه و مزرعه) می داند و از این رو، «ممنوعیت های

در این زمان، روانکاوی و روان پزشکی وجود دارند. پس، هم نوع تحرک بخشیدن در خور هر مورد بیماری را می توان یافت و بکار برد و هم آن نوع از مازوخسیم را می شود تشخیص داد که جز با بکار بردن خشونت از میان بر نمی خیزد. و روشی را یافت که همسر مازوخسیم را از اعتیاد به بکار بردن خشونت بازدارد.

با وجود این، وقتی معنی شامل و مانع شد و بطور شفاف روش را معین کرد، دو همسر با طرز فکر دیگری همبستر می شوند و در برانگیختن و برانگیخته شدن با یکدیگر همکاری می کنند و خود نوع تحرک بخشی را به تجربه می یابند.

بدین قرار، ضرب، در مورد نشوز، تحرک جنسی بخشیدن معنی می یابد. پس، برای اینکه زن از خشونت طلبی بیاساید و حالت وجد و شوق آمیزش جنسی را بجوید، مرد می باید او را از خشونت طلبی رها کند. بنا بر آیه، روشی که مرد بکار می برد، به اندازه ای باید باشد که زن میل و شوق جنسی خود را بدست آورد و به روی مرد باز شود (دست دهد)، زیاده بر آن، زینابخش می شود. زیرا از لحظه برانگیخته شدن وجد، تحرک بخشیدن بی محل می شود و ادامه دادن بدان، این بار، مرد را از نظر جنسی فعل پذیر می گرداند و التذاد جنسی او و همسر را ناقص می کند.

● پرسیده اید: هرگاه مرد مازوخسیم بود چه باید کرد؟ چرا قرآن در این باره ساکت است؟ پاسخ اینست:

۱ - از آنجا که زن فضل برانگیزنده مرد را، از جمله در همبستری دارد، کار تحرک بخشیدن به مرد را انجام می دهد.

۲ - ممنوع های جنسی «را بیشتر زنان بکار می برند. هرگاه بکار نبرند و نقش مزرعه عشق را ایفا کنند، در مرد، ولو مازوخسیم باشد، شوق و تحرک جنسی را بوجود می آورند.

۳ - و بنا بر قرآن، اگر مرد مبتلی به سادیسیم - که مرد ها بیشتر بدان مبتلی می شوند - باشد، غیر از این که می باید درمان شود، زن می تواند از او جدا شود.

۱ - یاد آور می شود که در سال ۱۳۵۹ در ایران در پاسخ به پرسش خانم دانشجویی که پرسید: من با چند نفر از پسرهای دانشجو درمورد پوشیدن موی سر، و آن را به عنوان حجاب، قبول نداشتیم و معتقد بودم که اگر لباس متناسب باشد و خود را بیوشانم، همان حجاب است و هرکدام از اینان دلیلی را پیش می کشید که می گفت: ثابت شده است که موی زن اشعه ای تولید میکند که روی مرد اثر میگذارد. بطوری که این باعث میشود که مرد از حالت عادی خارج شود. حالا از شما میخواهیم بگویید که این نظریه چه اندازه درست است؟

فرصت را برای طرح یکی از عمده ترین مسائل همه جامعه ها در همه زمانها مغتنم شمردم و اینطور توضیح دادم که مرد و زن با توان جذب یکدیگر خلق شده اند و باید نسبت بهم جاذبه داشته باشند و در زناشوئی این جاذبه را نیز بکار بگیرند. «ممنوع است های جنسی» سبب می شوند که بهنگام آمیزش جنسی میان دو همسر، التذاد جنسی ناقص بگردد.

در صفحه ۳



بحث آزاد در باره آیه ۳۴ سوره نساء

از جمله پی آمدها یکی اینست که هر یک از دو همسر بران می شوند کمبود را با برقرار کردن رابطه جنسی، در بیرون از زناشویی، جبران کنند. (رجوع شود به صفحات آخر کتاب خانواده در اسلام چاپ ششم تیرماه ۱۳۵۹ در بخش سیستمهای اطلاعاتی و مساله حجاب)

بکار نگرستن جاذبه در روابط زناشویی، یکی از عمومی ترین ممنوع است های جنسی «در همه جامعه ها است. یا بخاطر نوع تربیت و یا بخاطر عادت. با این توجیه که به یکدیگر عادت کرده اند. کار به بی اعتنائی جنسی زن و شوهر به یکدیگر می کشد. اما تنها» ممنوع است های جنسی «نیست. اظهار میل جنسی نکردن و حتی ابراز میل همسر را بی پاسخ گذاشتن، در جامعه های مختلف، یکی دیگر از «ممنوع است های جنسی» است. بهنگام آمیزش نیز، بنا بر این یا در آن جامعه، یک رشته «ممنوع است های جنسی» وجود دارند که الف - بروز علاقه و عشق به یکدیگر را ناممکن و ب - عمل جنسی بی فید را ناممکن و بنا بر این، ج - التذاذ جنسی را ناقص می کنند.

۲ - معافی که ضرب، در قرآن دارد عبارتند از

۱ - ضرب، بمعنای آوردن: ضرب الله مثلا. خداوند مثال می آورد یا مثال می زند (قرآن، سوره های نحل و روم و یس و...) ۲ - ضرب، بمعنای برخاستن و قیام کردن: اذا ضربتم فی سبیل الله (نساء آیه ۹۴) ۳ - ضرب، بمعنای درکاری بودن، در نوردیدن، سفر کردن: ان انتم ضربتم فی الارض (مائده آیه ۱۰۶ و...)

۴ - ضرب، بمعنای سلب کردن: فضرنا علی آذانهم فی الکهف (شونائی اصحاب کهف را از آنها گرفتیم) (کهف آیه ۱۱)

۵ - ضرب، بمعنای مقایسه یا سؤال از راه جدل: قالو الهتنا خیر اما هو؟ ما ضربه لک الا جدلا (زخرف آیه ۵۸) ۶ - ضرب، بمعنای دریغ کردن: اقتضرب عنکم الذکر (زخرف آیه ۵)

۷ - ضرب، بمعنای پوشاندن: ولبضرین بخمرهن علی جیوبهن (نور آیه ۳۱)

۸ - ضرب، زدن بقصد تنبیه: الملائکه یضربون وجوههم و ادبارهم (انفال آیه ۵۰)

۹ - ضرب، بمعنای یافتن و ایجاد: فاضرب لهم طریقا فی البحر (طه آیه ۷۷)

۱۰ - زدن بمعنای بریدن و قطع کردن: فضربو فوق الاعناق (انفال آیه ۱۲)

۱۱ - ضرب، بمعنای برانگیختن یا زدن به قصد برانگیختن باشد: فقلنا اضربوه ببعضها کذلک یحیی الله الموتی (بقره آیه ۷۲) و اضربوهن (نساء آیه ۳۴).

۱۲ - ضرب، بمعنای ساختن و ایجاد کردن: فاضرب بینهم بسور (حدید آیه ۱۳)

۱۳ - ضرب، بمعنای شکستن: فراغ علیهم ضربا بالیمین (صافات آیه ۹۳)

۱۴ - ضرب، بمعنای پای بر زمین کوبیدن بقصد آشکار کردن زینت: و لا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن (نور آیه ۳۱)

دو ترجمه از آیه ۳۴ سوره نساء:

فولادوند: مردان سرپرست زنانه به دلیل آنکه خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و [نیز] به دلیل آنکه از اموالشان خرج می کنند. پس زنان درستکار فرمانبردارند [و] به پاس آنچه خدا [برای آنان] حفظ کرده اسرار [شوهران خود] را حفظ می کنند و زانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید [نخست] پندشان دهید و [بعد] در خوابگاهها از ایشان دوری کنید و [اگر تاثیر نکرد] آنان را ترک کنید پس اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آنها هیچ راهی [برای سرزنش] مجوید که خدا والای بزرگ است.

مکارم شیرازی در تفسیر نمونه، جلد سوم، صفحه ۳۶۹: مردان، سرپرست و خدمتگزار زنانه، بخاطر برتریهایی که (از نظر نظام اجتماع) خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به خاطر انفاقهایی که از اموالشان (در مورد زنان) می کنند، و زنان صالح، آنها هستند که متواضعند، و در غیاب (همسر خود) اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، حفظ می کنند. و (اما آن دسته از زنان را که از طغیان و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید! و (اگر مؤثر واقع نشد، در بستر از آنها دوری نمایید! و (اگر آنها مؤثر نشد و هیچ راهی برای وادار کردن آنها به انجام وظایفشان جز شدت عمل، برای وادار کردن آنها به انجام وظایفشان نبود، آنها را ترک کنید! و اگر از شما پیروی کردند به آنها تعدی نکنید و (بدانید) خداوند بلند مرتبه و بزرگ است (و قدرت او بالاترین قدرتهاست).

● هیچیک از این دو، اضربوهن را زدن ترجمه نکرده اند. ترک کردن معنی کرده اند. با وجود این، ترجمه هاشان نیاز به اصلاح دارند زیرا تناقض در بردارند. چراکه اگر معنای اضربوهن ترک کردن باشد، با «فان اطعنکم» تناقض پیدا می کند. چراکه خودانگیختگی در آمیزش جنسی را باز یافتن، نیازمند برانگیختن زن است.

تصحیح ترجمه: مردان بانی ثبات زندگی زنانه (قیوم بنا بر معنی که مفردات الفاظ قرآن بدست می دهد)، بخاطر فضل (بیشی) که خداوند به بعضی نسبت بعضی (مردان را نسبت به زنان و زنان را نسبت به مردان فضلها (بیشی ها) است) (۱) داده است. و به آنچه از اموال خود انفاق (وجوب نفقه بر مرد) می کنند. و زنان صالح آنانند که فروتنند و حافظ غیبی هستند که خداوند حفظش را مقرر فرموده است (در غیاب شوهر، حافظ حقوق خانواده اند) و هرگاه از نشوز (عدم تمکین جنسی) آنان ترسیدید، پندشان دهید، از همبستگی اجتناب کنید و آنها به تحرک آورید (چنانکه میل مرده زنده شود، معنای یازدهم ضرب در قرآن) و هرگاه رغبت کردند، (بنا بر مفردات، فعل طوع به فتح ط خودانگیخته به کاری رغبت کردن معنی می دهد) - زیاده روی (در برانگیختن) نکنید. همانا خداوند علی و بزرگ است. (۲)

۱ - تا این هنگام، شش فضل زنان بر مردان و شش فضل مردان بر زنان را در قرآن، باز یافته ام. از جمله، فضل مرد بودن او است و فضل زن برانگیختن اعتماد به نفس در

مرد و تشویش او را به آرامش بازگرداندن. ازدواج موفق ازدواجی است که حاصل توحید فضلهای زن و شوهر باشد. ۲ - بنا بر آیه، در مورد زنان خشونت طلب بهنگام آمیز جنسی (مازوخیست)، برانگیختن میل رغبت جنسی روش است. اما اگر علت نشوز، جنسی نباشد و علت یا علتها دیگری موجب ناسازگاری دو همسر و بسا اختلاف آنها شده باشند، موضوع آیه ۳۵ همین سوره و آیه های دیگر می شوند.

با سلام خدمت آقای بنی صدر

یک شب پیش نامه را برای این عزیزان فرستادیم و در آن متذکر شدیم که اگر شما دیگر دل به این کار ندارید به ما خبر دهید. در جواب آمد که نه ما هنوز خواهان آن هستیم. و خانم انگرید خواهان متنی به انگلیسی از خشونت زدائی شدند. ما نامه زیر را در جواب نوشتیم.

کامروا باشید - مجید محقق

ما خوشحالیم که شما هنوز به ادامه دادن به بحث علاقه نشان می دهید. اما می باید زمان آن را مشخص کنید. برای اطلاع خانم انگرید: کار آقای بنی صدر در حال ترجمه به انگلیسی است. این کار در ارتباط با کرامت انسان و خشونت زدائی است. اگر ترجمه حاضر باشد برای ما می فرستند که ما بلافاصله برای شما ارسال می کنیم.

در ارتباط با بحث شما من شخصا سه محور را می بینم.

۱ - شما راه حل پیشنهادی را در انباط با آیه ۳۴ سوره ۴ قبول ندارید و راه حل دیگری دارید.

۲ - شما ترجمه آیه را قبول ندارید و برای این ترجمه متاسف هستید) و ترجمه های دیگری دارید. (مجید: ایشان قبلا گفته بودند که از این ترجمه بسیار متاسف است)

۳ - چرا این مسئله اصولا مطرح شده است.

اگر شما نظری مقابل این راه حل و ترجمه دارید، به عقیده من اول در باره راه حل بحث کنید تا بعد برسییم سر قرآن و راه حل پیشنهادی قرآن.

در باره نکته دوم و سوم اگر مایل باشید می توانید با اسلام شناسان در سوئد تماس حاصل کنید. البته آنها اگر مایل باشند می توانند در این بحث شرکت کنند.

جواب خانم اینگرید به نامه بالا به قرار زیر است:

بله هم نکته دوم و هم نکته سوم است. به نظر من بازیهای جنسی هیچ ایرادی ندارد و یک چیز خصوصی است و بیماری هم نیست. البته تا آنجا که دو طرف به میل خود وارد آن بشوند و هیچکدام صدمه نبینند. من همچنین فکر می کنم که این نظری معمول نزد ما سوئدیها است. البته اگر این در قرآن منظور است. به این عنوان که همدیگر را به این ترتیب یعنی با استفاده از کمی خشونت تحریک کنند. اگر اینطور باشد با نظر گفته شده موافقم. اما معتقد هستم که در این

صورت باید در باره اینکه زن هم مرد را بزند (مرد را گاز بگیرد، پنجه بکشد، مو بکشد،) هم آمده باشد. (۱)

من از خنده روده بر می شوم وقتی به این فکر می کنم که در قرآن دستور اینکه چگونه بازی سکسی برای اینکه طرفین خوشنود بشوند آمده است.

مجید: اینجا ما تیر مقاله شما را با لغتی که معنی اول آن زدن است و معنی دوم بر طبق کتاب لغت سوئد می تواند به عنوان زدن کودک هم باشد شروع کردیم. البته برای اینکه این کنایه را هم برسانیم در داخل گیومه "... قرار دادیم. اما در خود ترجمه متن به کرات لغت تحریک استفاده شده و حتی یکبار هم لغت زدن به عنوان بالا استفاده نشده است. از این ایراد گرفته اند.

ما بنا است که فردا فرصت بکنیم جواب ایشان را بنویسیم. بطور کلی متأسفانه این بار اول نیست که ایشان نخوانده متهم می کنند. دفعه قبل حقوق بشری را که روحانیان مسلمان انتشار داده اند را به شما نسبت داده بودند و می گفتند چطور آقای بنی صدر این حرف ها را می زند.

دنباله ترجمه نامه خانم اینگرید را می آورم:

اما نکته سوم هم مهم است. چرا قرآن فقط احتیاج زن را در نظر گرفته است در صورتی که بسیاری از مردان این رفتار را دارا هستند. البته بسیاری مردان (و شاید بعضی از زنان) رفتار سادیستی دارند. در ضمن اینکه رفتارهای جنسی دیگر هم که با "معمول" فرق دارد هم وجود دارند چرا آنها نیامده اند. (۲)

اما من فکر می کنم که برای بحث ما لازم است که ابتدا قرآن در نظر خود نسبت به زن و مرد، روابط بین این دو بازنگری کند بعد بنشینیم و بحث کنیم. در قوانین سوئد می تواند یک مرد بخاطر تجاوز حتی در محدوده زناشویی محکوم بشود. به این صورت که بزور روابط جنسی با زنش که خواهان نیست برقرار کند.

این آزادی مهمی است. آزادی اینکه زن خود در باره بدن خود تصمیم بگیرد. (اما اثبات جرم سخت است. اما همین که در قانون درج شده است یک نشان خوبی از طرف جامعه است که از این عمل بیزاری می جوید) (۳)

اینکه زن را به مزرعه تشبیه می کند نزد بسیاری از مسلمانان به این عنوان است که هر موقع مرد خواست روابط جنسی برقرار کند بدون در نظر گرفتن خواست زن و این مخالف هم درک حقوقی و هم مخالف قوانین سوئد است. (۴)

برای همین فکر می کنم تشبیه کردن زن به مزرعه عجیب است. زن حق دارد که او هم فعال در کاشتن تخم باشد (به این عنوان که خلاق و باز باشد) همانند مرد. اما شاید من این شباهت سازی را اشتباه فهمیدم.

در ضمن سقط جنین در سوئد هم بر این اساس است که زن حق تصمیم گیری دارد بر بدن خود. زن در سوئد می تواند تا هفته ۱۸ تصمیم به سقط جنین بگیرد. به بیان دیگر جنین تا هفته ۱۸ جزئی از زن است. (سئوالی سخت است بخاطر اینکه امروزه جنین زودتر و

زودتر می تواند خارج از بدن مادر زنده بماند. به عقیده من قانون سوئد ۱۸ هفته را انتخاب کرده است که انتخاب خوبی است). (۵) من معتقد هستم که قبل از وارد شدن به بحث بهتر است که آقای بنی صدر حقوق خانواده سوئد را بخوانند وگرنه ما حرف یکدیگر را نمی فهمیم.

● تذکر مجید محمدی محقق: من برخی از قوانین زندگی زناشویی را اینجا می آورم. این قوانین شامل ارث، زندگی زناشویی، حقوق بچه ها، تقسیم مال.... میباشند. آقای بنی صدر این قوانین بسیار زیاد هستند اما من آنچه را که راجع به موضوع بحث است بصورت خلاصه برای شما می آورم. اگر بخشی است که شما بیشتر می خواهید بدانید بگویند تا ما ترجمه کنیم. اما من اصلا از این خواست ایشان سر در نمی آورم. زیرا ایشان مسئول هستند که در بحث نکاتی را بیاورند که به موضوع بحث مربوط می شوند. به هر صورت خلاصه قانون اینست:

- سن ازدواج ۱۸ سال است. در مورد ارث:

ارث میان بچه ها و نوه هایی که از بچه خود او هستند تقسیم می شود. زن قبل از بچه ها حق ارث دارد. این بدین معنی است که حق ارث بچه ها در عمل می باید عقب بیفتد. در باره زناشویی:

عوامل زیر ازدواج را باطل می کنند: سن کم، ازدواج با نزدیکان، ازدواج با کسی که در ازدواج با دیگری باشد.

ازدواج بر اساس زور، ازدواج با وجود شرایط زیر صحیح است:

- هم زن و هم مرد در هنگام ازدواج حاضر باشند.

- هر دو در حضور عاقد جواب آری بدهند،

- عاقد بیان کند که از این به بعد ایندو زن و شوهر هستند،

- عاقد حق اینکار را داشته باشد.

با وجود شرایط زیر، عقد ازدواج می تواند فسخ شود:

- یکی از طرفین مرده باشد،

- از هم طلاق گرفته باشند.

طلاق:

- طلاق در گرو تحقق شرایط زیر است:

- یکی از طرفین درخواست طلاق کنند،

- هر دو درخواست طلاق کنند،

مال بر اساس زیر تقسیم می شود:

- آن مال که به اسم یکی از طرفین نیست، بطور مساوی تقسیم می شود،

- آن مالی که به اسم یکی از طرفین است، مال همان طرف است.

و امور دیگر:

- در زمان زناشویی هر دو مرد و زن مسئول خرج خانه هستند.

- بجز مواردی که قانون مشخص می کند هر کدام حق کامل بر مال خود دارند. از آن موارد که یک طرف به تنهایی نمی تواند تصمیم بگیرد، یکی مورد خانه است.

می توان در ضمن از طریق قرارداد مشخص کرد که اموال به نام کدام یک باشد.

بعد از طلاق هر کس مسئول خرج خود است.

در صفحه ۴



گفتم: امیدوارم که ملت ایران، قبل از اینکه نیرویی بخواهد دخالت کند وضعیت خود را تغییر دهد. در لیبی، ۴۲ سال است استبداد را قذافی به مردم لیبی تحمیل کرده است. این مردم است که برضد رژیم او برخاستند. اگر آنها بر نمی خواستند، سران غرب با قذافی رفیق بودند و درآمد نفت را با هم می خوردند. اگر هم آنها دست به اسلحه نمی بردند، امکانی برای مداخله نظامی بوجود نمی آمد. هر ملتی اول باید توانائی خود را بازیابد و سپس هدف را مشخص کند و سرانجام برخیزد و سرنوشت خود را تغییر دهد.

اما حرف راننده تاکسی گویائی خود را داشت. زیرا با افرادی از قشرهای مختلف که وارد گفتگو شدم، مشاهده کردم اکثریت بزرگ خواهان تغییر هستند. پیام اوامام برای برخی ها در ایران، مایه خوشحالی شده است و نشان می دهد اکثریت خواهان تغییر وضعیت هستند. کسانی هم هستند که ایرانی را توانا به آزاد کردن خود نمی دانند و امیدوارند به حضور نیروهای خارجی برای خلاص شدن از این رژیم.

انقلاب اسلامی: در خارج از کشور نیز کسانی همین امیدواری را به مداخله خارجی پیدا کرده اند و این امیدواری را به این و آن صورت نشان می دهند. غافل از این که اگر به خود می پرداختند و از عقده خود و ملت را ناتوان دیدن رها می شدند، بی آنکه مجال مداخله به قدرت خارجی بدهند، کشور خویش را رها می کردند.

* میل به جنبش و میزان آمادگی برای شرکت در آن:

جنبش ملت ایران در روزهای آخر سال، خود را به رخ رژیمی کشاند که مدعی بود که جنبش را کشته است. شدت عصیان جنون آمیز مجلسی ها از سر ترس و یأس بود. زیرا می دیدند جنبش نمرده است. مرگ جنبش را خیلی ها ناشی از بصیرت و رهنمودهای «رهبر» می دانستند. هنگامی که در ۲۵ بهمن، مردم به خیابانها در آمدند و حضور خود را به رژیم تحمیل کردند، بسیاری از حامیان رژیم ولایت مطلقه و کارگزارانش متزلزل شدند. زیرا دیدند که مرگ جنبش دروغ بوده است. دیدند که وقتی جامعه می داند چه چیز را نمی خواهد و چه چیز را می خواهد، دریا می شود و موج بر می انگیزد. این موجها هرگز فرو نمی خوابند. گاه کوچک و گاه بزرگ می شوند و ضربه ها از پی هم وارد می کنند و مانع را بر می دارند. مسئولان و مأموران رژیم، از بالا تا پایین، دروغ بودن گفته ها و شعارهای خامنه ای و دستیاران و کارگزاران او را به عینه دیدند. واکنش خامنه ای و سران مافیاه که می گویند دولت را گرفته ایم و به هیچ قیمت از دست نمی دهیم، شدید شد. علت شدت آنها روحیه مدنی بود به همه خدمتگزاران استبداد. می خواستند به همه بگویند به هیچ قیمت دولت را از دست نمی دهیم. تصمیم به بردن موسوی و کروبی به «خانه امن» گرفت.

در سه شنبه قبل از چهارشنبه سوری، به قول بسیجیان نیروهای انتظامی به وحشت افتاده بودند. به گفته برخی از دستگیر شدگان در خیابان انقلاب هنگامی، یعنی کسانی که توسط نیروهای انتظامی دستگیر شده بودند، که افراد این نیروها به آنها گفته بودند ترسید. ما شما را آزاد خواهیم کرد. تنها نمی خواهیم به دست بسیجی ها بیفتید. اگر شلوغ نکنید همه شما را آزاد خواهیم کرد. به قول خودشان نیز وفا کردند. همه دستگیر شدگان دختر و پسر را سوار اتوبوس کرده و به خارج از منطقه درگیری برده و چند نفر - چند نفر آنها را پیاده کرده بودند و به آنها گفته بودند بروید و شکر خدا کنید که گیر نیروهای بسیجی نیفتاد. اما در روز چهارشنبه سوری: اینبار، ترس بر وجود نیروهای بسیجی نیز افتاده بود زیرا گسترش حضور مردم را در کلبه خیابانها و مناطق تهران دیده بودند و علاوه بر آن در

سال ۹۰ چگونه آغاز می شود؟

● عدم ارسال بودجه سال، در مهلت قانونی و مخالفت نمایندگان با تصویب سریع آن - که احمدی نژاد تقاضا کرده بود - قطعی ترین اعتراض به حکومت منصوب «رهبر» است.

جریان برگزاری مراسم عید نوروز که ملعبه دست احمدی نژاد و رحیم مشائی برای جلب نظر برخی از مردم شده است، نه تنها مردم را جذب خود نکرد بلکه به موقیبت خود او و سید علی نژاد اصولگرایان آسیب بیشتر رساند. مردم بر این باورند که رئیس جمهوری کودتاجی و دروغگو اگر صحبت از کوروش و منشور کوروش و عید نوروز و تحت جمشید می کند، از راه «عوام فریبی» است. از سوی دیگر، حامیان خامنه ای که سالها بر ضد نمادهای ایرانیت گفته و نوشته و عمل کرده اند و جشن استقلال و آزادی و انس و یگانگی با خود و هستی را کاری خرافاتی تبلیغ می کردند، حال در برابر «رئیس جمهوری» قرار گرفته اند که گرچه «عوام فریبی و عوام پسندی» را روش کرده است، بافته های آنها را پنبه می کند. از دید آنها، قصد احمدی نژاد و مشائی ضربه زدن به اصولگرایان می باشد. تا در «انتخابات» آینده، زمینه ای برای اصول گرایان باقی نگذارند و نامزد اصول گرایان را همان کس کنند که خود می خواهند. به این ترتیب، هر دو طرف، در فکر انتخابات ریاست جمهوری و اندک شمار رای دهندگانی هستند که اگر آنها هم نباشند، کار قلب بسیار مشکل می شود. هر یک از دو طرف می خواهند آرای اقلیت کوچک رای دهند را از آن خود کنند. الا اینکه مشائی می داند رای دهندگان به اصول گرها به او و یا نامزد دیگری از طیف احمدی نژاد رای نمی دهند. پس می خواهد علاقمندان به شعار ملی را به رای دادن به خود برانگیزد.

اما اکثریت بزرگ رای دهندگان فریب سال ۸۸ را باز نخواهند خورد. آنها هیچ اعتدالی به حاکمیت ندارند چه سه قوه باشند چه «رهبر» و چه احزاب وابسته. آنها می دانند که رایشان دستخوش سیاست بازی های نظام می شود و در نتیجه وارد بازی انتخابات سال آینده نخواهند.

● اعتراض دیگر، اعتراض یکی از سرداران کودتاجی حامی احمدی نژاد به برگزاری مراسم نوروز، در تخت جمشید، بود. سردار جزایری، به بهانه کشتار مسلمانان، خواست این مراسم برگزار نشود. شبیه همین اعتراض را، خامنه ای، در پیام نوروزی خود، بعمل آورد. و مراسم نوروز نه در تخت جمشید که در تهران برگزار شدند.

● مخالفت مرتضی مقتدائی، سخنگوی منتخب جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، با «رهبر» و «رئیس جمهوری» بخاطر برگزاری این مراسم بود. او مدعی شد کلبه مراجع با برگزاری این مراسم مخالف هستند. اعتراض شگفت انگیز است. زیرا مرتضی مقتدائی که از حکام شرع رژیم ولایت مطلقه و از جانبان به نام می باشد، او حکم اعدام صدها جوان را صادر کرده است. در این آخر عمر، وارد جامعه مدرسین حوزه گشته و مسئولیتی به دست آورده و از خامنه ای حمایت می کند. مانع از ورود مخالفان خامنه ای به جمع مدرسین حوزه است. همین شخص پسر همان مفسد اقتصادی است که با فرزندان دری نجف آبادی و واعظ طوسی، شرکت المکاسب را راه اندازی کرده بودند و با استفاده از قدرت پدران خود در قوه قضائیه، از راه های مختلف سوء استفاده می کردند. حتی بسیاری از احکام را با دریافت پول تغییر می دادند. پس از آنکه فسادهاشان اقتضای بزرگ گشتند، دادگاهی شدند. و صد البته که دادگاه آنها به نتیجه ای نرسید. با وجود این سوابق، باید اتفاقی افتاده باشد که او نیز به مخالفت با احمدی نژاد می پردازد.

* «درایت» خامنه ای قم را ساکت نکرد، اعتراض ها به او و رژیم ادامه دارند:

● به گفته بسیاری از دست یاران خامنه ای، درایت او بود که فتنه ای را در قم خاموش ساخت که داشت خطری بزرگ برای موجودیت رژیم می گشت. او، با سفرهای مکرر به قم، توانست سرو سامانی به جامعه مدرسین حوزه و مراجع وابسته در قم به سود نظام بدهد. اما بعد از چندی، «درایت رهبر» بی نتیجه شد. بدانند که مقتدائی هم برای رئیس جمهوری منصوب خامنه ای، شاخ و شانه می کشد:

● سید علی خامنه ای، در جلسه توجیهی دوم خود با مدرسین حوزه علمیه قم، گفته بود: احمدی نژاد مطیع رهبری است و با او یگانگی است و رهبری از گفته های وی ترسی ندارد. چه پیش آمده است که توجهات او در این جامعه بی اثر شده و افرادی از آن، بر ضد احمدی نژاد موضع می گیرند؟

● بنا بر قول مطلعین قم، به جز دو یا سه مرجع وابسته، بقیه به شدت با ادامه حکومت احمدی نژاد مخالف هستند. جامعه مدرسین افراد نژاد آنها می فرستند برای اینکه متقاعدشان کنند مخالفت نکنند اما آنها به این فرستاده ها فشار می آورند به خامنه ای بگویند در صورت ادامه حمایت از احمدی نژاد قم را بر ضد وی خواهند شوراند. این توانایی در مراجع قم وجود دارد به شرط اینکه دل به حمایت مردم بسیارند و حمایت از حقوق مردم را رویه کنند.

در پی سفر اول خامنه ای به قم، علم الهدی، امام جمعه مشهد، از فتنه بزرگی سخن گفت که در قم در حال شکل گیری بوده است. و افزود: اگر رهبری به قم نمی رفت و مقابل آن فتنه نمی ایستاد، معلوم نبود که چه اتفاقی در آنجا می افتاد. ناخود آگاه، سفر او را به دو سفر رضا شاه و محمد رضا شاه، به قم، برای سرکوب روحانان تشبیه می کرد.

اما بعد از آن سفرها، شواهد روشنتر در اختیار مراجع هستند گویای آن که سید علی تنها خواستار ادامه حکومت خود و فرزندان به هر شکل و صورتی است و اصلا خود را در قید و بند دین و خدا و اسلام نمی داند و به گونه ای عمل می کند که پنداری از خود هیچ اراده ای ندارد. آنها می گویند که ولایت خود خامنه ای جایز نبوده است و نیست. چرا بر رویه خمینی عمل نمی کند. مگر او فرزندان را جانشین خود کرد که سید علی می خواهد مجتبی را رهبر کند؟

● برخی مراجع در دیدارهایی که با برخی اساتید حوزه علمیه قم داشته اند به شدت در برابر عملکرد خامنه ای موضعگیری کرده اند. وحید خراسانی اعتراض خود را در مجلس درس خود باز گفته است. آنها در حال رسیدن به اتفاق نظر بر ضد کارهای احمدی نژاد و مشائی هستند. اگر مقتدائی از مخالفت مراجع سخن می گوید بخاطر آگاهی از نظر اینان است.

● برخی روحانین بلند پایه، رژیم را تهدید کرده اند هرگاه با موسوی و کروبی همان رفتاری را بکنند که خانواده زندانیان سیاسی در بازه رفتار در زندان، با همسران و فرزندان، به آنها گزارش کرده اند، باید منتظر پیام های شدیدتری از سوی مراجع باشند. حتی یکی از مراجع گفته است: برای ما کاری ندارد اعلام کنیم آقای خامنه ای حق ولایت بر کشور را ندارد. مگر منتظری گفت. او گفت و ۵ سال حصر خانگی شد. این بار چند مرجع خواهند گفت آیا همه را حصر خانگی خواهید کرد؟ به قول یکی از روحانیون، برخی از مراجع در قم در مورد نامه آخر منتظری و دعوت از علمای بلاد برای مقابله با رژیم و مخالفت با سرکوب مردم، هم اکنون به این نتیجه رسیده اند که او بنا بر فقاقت و شناخت خامنه ای و دستیاران او، حق امر به معروف و نهی از منکر را به جا آورده بود.

وضعیت در قم، به زبان خامنه ای است. در صورت تداوم حمایت او از احمدی نژاد و وسعت و شدت گرفتن مخالفت مردم با رژیم، بعید نیست که به جز بیات زنجانی و صائنی و موسوی اردبیلی، مراجعی چون شییری زنجانی و وحید خراسانی و حتی علوی گرگانی که زمانی حامی خامنه ای بود، اطلاعیه هایی در مخالفت با جانتها در زندان صادر کنند. در ان صورت، خامنه ای با چاشنی بزرگ روپرو می شود. با مخالفت مراجع و مقلدان آنها روپرو خواهد شد. بنا بر وجود مسائلی که برهم افزوده می شوند و مخالفتها که فزونی می گیرند، خامنه ای روزهای خوشی پیش رو ندارد. با توجه به اینکه احمدی نژاد نشان داده است که در برابر مخالفان خود کوتاه نمی آید، حتی اگر این مخالفان از حامیان سید علی خامنه ای باشند، رفتار وی حاکمیت را به چاشنی بزرگ دچار می کند که هیچ راه حلی برای ان دیده نمی شود مگر حذف و حذف یاران خمینی

* گرفتن ریاست از هاشمی رفسنجانی و دادن آن به مهدوی کنی و پی آمدهایش:

● اختلافات به وجود آمده میان اعضای دست نمائنده مجلس خبرگان، بعد از حذف طراحی شده هاشمی رفسنجانی و سخنان وی در جلسه انتخاب رئیس، دشمنی برخی از روحانیان را نسبت نسبت به سید علی و محمد جدی و احمد خاتمی و مصباح یزدی و حتی مهدوی کنی را تشدید کرده است. شنیده شد که فرزندان مهدوی کنی و برخی روحانیون در روزهای آخر به وی گفته بودند خود را وارد این بازی نکنند. زیرا هدف این بازی، قدرتمند تر شدن سید مجتبی و محمود احمدی نژاد است. اگر هاشمی رفسنجانی را از این مقام بر کنار نمایند، با ناراحتی بسیاری از روحانیون با سابقه و همراه امام روپرو می شوید. مهدوی کنی پاسخ داده است: سید علی خیلی از من خواهش نموده است که وارد انتخابات ریاست خبرگان رهبری شوم و گفته که اگر بتوانیم قدرت هاشمی را کنترل کنیم ولایت با جگانه آن نیز از بین خواهد رفت و من بر اساس تکلیف به امام خمینی و حفظ نظام ولایت فقیه وارد شدم.

این در حالی است که بعد از انتخاب شدن مهدوی کنی به این مقام، دیگر حتی برخی از افرادی که سخت در تلاش به ریاست مجلس رساندن وی بودند، دیگر برای او و حرفهای او تزه هم خورد نمی کنند. همین امر موجب شده است او تکرر خاطر خود از هیات رئیسه را به گوش خامنه ای برساند. اما به گفته برخی روحانیون نزدیک به مهدوی کنی دیگر کار از کار گذشته است و خدا کند زودتر فوت کند تا همه گناهان به گردن وی نیفتد.

● برکناری هاشمی رفسنجانی بیش از همه حامیان احمدی نژاد را شادمان کرده است. همین امر موجب شده است که خامنه ای، در مواردی، به برخی ها امتیازاتی بدهد. تشکیلات مجلس خبرگان رهبری که با حضور هاشمی و قبل از برکناری او، در آن، دو طرف حامیان احمدی نژاد (بنا بر اطاعت از خامنه ای) از سوی و حامیان هاشمی رفسنجانی از سوی دیگر مقابل بودند و بعضی ها را عضو گروه نظارتی ها و برخی دیگر عضو گروه اطاعتی ها می خواندند، با برکناری هاشمی، اعضای مجلس به سه یا ۴ دسته تقسیم شده اند:

- ۱۸ نفر اصلا با مهدوی کنی موافق نبودند و یکی دو نفری از آنها از حامیان جنبش هستند.

- برخی در این شرایط هنوز حامی هاشمی و موافق با نظارت بر رهبری هستند.

- گروهی حامی احمدی نژاد و در حال پیگیری حذف برخی های دیگر از این مجلس هستند تا برای انتخاب رهبر آینده با چالش روپرو نشوند.

- برخی ها هم حامی رهبر هستند اما دل خوشی از احمدی نژاد و وابستگی به خط او ندارند.



به هر حال شکاف در مجلس خبرگان رهبری نیز یکی از معضلاتی است که در سال جاری به دلیل نادانی و عدم بصیرت سید علی پرویز نموده است که در وقت خود کار بدست او خواهد داد.

توهم قدرتمندی در میان افراد مستقر در بیت و حامیان سید علی به گونه ای است که برخی از آنها در سخنانی طنز آلود خطاب به مردم تونس گفته اند: از آنجا که شما «رهبر» ندارید و «امام خامنه ای» رهبر مسلمانان جهان است، موفقیت شما در گروه اطاعت از او است. این ادعای ابلهانه که البته همدش فریب فریب خورندگان و به آنها باوراندن این دروغ بود که گویا مردم تونس خواهان برقراری رژیم چون رژیم ولایت مطلقه فقیه هستند، در ایران، این ضرب المثل را یاد بسیاری از مردم آورد: موش به سوراخ نمی فت، جارو را هم به دمش بسته بود. سید علی خامنه ای را در ایران، اکثریت بیشتر از ۹۵ درصد قبول ندارند و هر بار که مردم جمع می شوند، شعار مرگ بر دیکتاتور و اسفند دونه دونه - سید علی سرنگونه و... را فریاد میزنند، آن وقت تبلیغاتچی های او اینگونه دروغها می سازند.

انقلاب اسلامی: در شماره های پیشین نیز از گسترش موج اعتراض در قم و اعتراض آیت الله وحید خراسانی، خبرها انتشار داده بودیم. خبر داده بودیم که مجلس درس او و شبیر زنجانی را کوشیده اند برهم بزنند. اینک ماجرا از پرده بیرون افتاده است. چنانکه زمینه ساز پهای گروه احمدی نژاد برای ریاست جمهوری آینده نیز از پرده بیرون افتاده است:

وحید خراسانی اعتراض

خود به خامنه ای را

بر حق می داند - مشائی ۷

حزب می سازد - ماجرای

اسم نویسی مهدی

هاشمی در آکسفورد -

و...:

* مجمع مدرسین قم که در کار

سانسور فتاوی مراجع بود اینک

در کار تعمیر سانسور آنها است:

شیخ محمد زیدی گفته بود مدرسین هیأتی را مأمور کرده است که فتاوی مراجع را بطور محرمانه کنترل می کند. پس از اعتراض آیت الله وحید خراسانی در مجلس درس خود به خامنه ای و احمدی نژاد، نخست از راه تهدید، کوشش می کنند مانع از حضور طلاب و فضلا در درس او شوند و چون کوشش آنها به نتیجه ای نمی انجامد، مجمع مدرسین هیأتی را نزد او می فرستد و از او می خواهد، در همان مجلس درس، اعتراض خود را پس بگیرد، دست کم تعدیل کند و او پاسخ می دهد منتظر اعتراضهای سخت تر باشید. در این باره،

«در ۸ فروردین ۹۰، سایت کلمه خبر داده است: پس از آنکه آیت الله العظمی وحید خراسانی انتقاداتی را در خصوص وضعیت زندانها و سپس مشغول بودن سران حاکمیت به دعوی قدرت و بی توجهی شان به وضعیت اعتقادی جامعه مطرح کرد، برخی تلاش کردند تا با ارسال پیامکهای برای شاگردان این مرجع تقلید، آنها را از شرکت در جلسه درس ایشان منصرف کنند.

سال ۹۰ چگونه آغاز می شود؟

اما برخلاف تصور آنها و تبلیغاتی که صورت گرفته بود، در جلسه بعدی درس ایشان به حدی طلاب و روحانیون حضور پرشوری داشتند که جمعیت پر تعداد حاضران در درس ایشان از ششصد تا هشتصد نفر رسید. رفت و گزارش شده که تا صحن مرقم فرمود آیت الله العظمی بروجردی هم جمعیت نشسته بود.

پس از این استقبال گسترده و ناکام ماندن تبلیغات علیه این مرجع تقلید متقدم، برخی اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم نسبت به احتمال گسترش انتقادات ایشان و دیگر مراجع ابراز نگرانی می کنند و از این رو آیت الله محمد مؤمن را به همراه گروهی از اعضای این تشکل رسمی حوزه، به دیدار آیت الله العظمی وحید می فرستند تا با ایشان برای تغییر یا تعدیل نظرشان گفت و گو کنند.

در این جلسه، اعضای جامعه مدرسین از آیت الله العظمی وحید می پرسند: با توجه به فرمایشات پیشین جنابعالی که احترام و حفظ نظام را مورد تأکید قرار داده بودید، چگونه این انتقادات را مطرح ساخته اید، چرا که تقریباً این انتقادات متوجه رهبری است. آنها همچنین از این مرجع تقلید متقدم می خواهند اظهارات خود را در همان جلسه درس، تصحیح یا تعدیل کند.

اما آیت الله العظمی وحید خراسانی در پاسخ، تأکید می کند: تمام چیزهایی که من گفته ام، اندیشیده بوده، فکر کردم و با اعتقاد بیان داشته ام و بر گشتم وجود ندارد و به امواج سیاسی هم ربطی ندارد و فقط از باب حق گوئی و حق طلبی بوده است. حرفهای بسیار اساسی تری دارم که در آینده به تدریج مطرح خواهم کرد، و ممکن است نظرات من به هر کس که شما فکر می کنید هم بر بخورد.

در پاسخ به سخنان حجت اسلام کمبلی از اعضای جامعه مدرسین که ظاهراً متضمن برخی هتاکها نیز بوده، او می پرسد: اشخاص مهم تری با اسلام؟ بنیادگذار جمهوری اسلامی الان کجا هستند؟ آقای خامنه ای و من تا کی خواهیم ماند؟ هیچ کس نخواهد ماند. اعلام خطر من به خاطر عملکرد ده است و نباید به اسلام خدشه ای وارد شود، چون ما همه رفتنی هستیم و اسلام عزیز ماندگار است و بایستی پایدار بماند.

عامل نگرانی های برخی وابستگان به حاکمیت از مواضع اخیر آیت الله العظمی وحید خراسانی، انتقادات صریح ایشان در یکی از آخرین جلسات درس تفسیر خود از عملکرد نظام است. ایشان از برخی نهادها با عنوان "دستگاه فاسد" یاد کردند و خشم برخی طلاب حامی دولت را برانگیختند. به طوری که با وجود استقبال طلاب و روحانیون حاضر در درس این مرجع تقلید از اظهارات ایشان، جمع اندکی در پایان درس، در محل حاضر شدند و شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» سر دادند. این مرجع تقلید، در درس خارج فقه خود در مسجد اعظم قم که گفته می شود پر جمعیت ترین کرسی تدریس در حوزه علمیه است، در جمع هزاران تن از روحانیون و فضایی حوزه، به انتقاد از کسانی پرداخته بود که حبس و زندانی کردن را بر خوردی عادی و پیش پا افتاده تلقی می کنند. ایشان ظرفیت تشخیص الزام حبس را تنها در توان فقهی دانست که به عمق فقه شیعه رسیده باشد.

او عمل خلیفه وقت را در زندانی کردن ابن مسعود، نادرست دانسته و به بیان شأن والای ابن مسعود در فهم دین و تفسیر قرآن اشاره کرده و گفته بود: «حبس و زندانی کردن وی، فقط به جرم نقل روایت و سنت پیامبر بوده است.»

و به این مناسبت، اشاره ای به موضوع زندان از نظر فقه کرده و از آن به عنوان موضوعی شدید یاد کرد و گفته بود: فقط فقهی که به «مخ فقاها» رسیده، می داند که حبس در چه مواقعی جایز است. آیت الله العظمی وحید بدین ترتیب با زیر سؤال بردن ضمنی و نامشروع خواندن دادگاههای غیر قانونی و فله ای رایج در دوران پس از انتخابات، تأکید کرده بود که اساس دین بر حریت است، و محرومیت از

خانواده و جامعه را تجاوزی سنگین (به حقوق) دانسته بود که تنها پس از رسیدن به عمق فقاها می توان موارد آن را فهمید. این مرجع تقلید در حالی دیدار با خانواده زندانیان سیاسی را پذیرفته بود که پیش از آن دیدار با احمدی نژاد و هیچ مقام دولتی دیگری را پذیرفته بود، و پس از آن هم دیدار با رهبری را در سفر پرهزینه و تبلیغاتی او به قم را پذیرفته بود. نه در آن سفر به دیدار خامنه ای رفت و نه در چند سفر بعدی وی به قم در ملاقاتی با رهبری نظام شرکت کرد.

* رحیم مشائی ۷ حزب می سازد

با هدف حفظ ریاست جمهوری

در گروه احمدی نژاد:

یادآور می شود که احمدی نژاد با وجود احزاب مخالف بود. اما قدرت آلت فعل خود را ناگزیر می کند، آنچه را بد می شمرد، خوب بگرداند و بکند:

«در ۷ فروردین، خبر آنلاین خبر داده است: برخی اقدامات اسفند یار رحیم مشائی در سال ۸۹ از سوی فعالان سیاسی به تلاش های انتخاباتی تعبیر شده بود که درخواست تشکیل ۷ حزب با حمایت وی، می تواند مهر تأییدی بر آن باشد:

حمیدرضا فولادگر عضو کمیسیون ماده ۱۰ احزاب در گفت و گوی مشروعی که با خبر آنلاین داشت، از این موضوع خبر داد و گفت: حدود هفت حزب هستند که به نظر می رسد از سوی آقای مشائی حمایت می شوند و از این کمیسیون درخواست مجوز کرده اند.

وی با اشاره به اینکه به جز یک مورد هنوز مجوزی برای این احزاب تشکیل نشده، در بررسی اسامی آنها گفت: احزابی با عنوان «جامعه وعاظ ولایت»، «جهه عدالت خواه ایران اسلامی»، «۷۲ تن از اساتید دانشگاه» و... که تحت عنوان «جهه رفاه و عدالت» معرفی شده اند. در این میان، تا کنون تقاضای جامعه وعاظ ولایتی رد شده و تقاضای حزب عدالت خواه ایران اسلامی تأیید شده و تقاضای «۷۲ تن از اساتید دانشگاه» در دست بررسی است. به نظر می رسد که اگر چه خود دولت متقدم احزاب بوده اما حامیان دولت هم به این نتیجه رسیده اند که حزب بکارشان می آید.

«سخن فولادگر تا کنون با دو واکنش مواجه شده بود. نخست از سوی دبیر کل حزب عدالت طلبان ایران اسلامی که انتساب حزبش به مشائی را رد کرده بود و دوم از سوی رسول منتجب نیا قائم مقام حزب اعتماد ملی که گفته بود، در صورت آنکه اجازه برگزاری کنگره این حزب صادر شود، اعضا استقبال کرده و احتمالاً گروهی برای دبیر کلی دیگر نامزد خواهد شد.

سومین واکنش به این مصاحبه از سوی یک مقام دولتی ایران شده است: بهداد، معاون سیاسی دفتر رئیس جمهوری، در گفت و گو با ایرنا، از پشت پرده مخالف خوانی های زنجیره ای علیه دولت سخن گفت و افزود: اگر این خبر درست باشد، عده ای که نسبت به آن ابراز نگرانی کرده اند باید اعلام کنند که دقیقاً از چه چیزی نگران هستند. اگر آنها طرفدار تحزب هستند که قاعده تا باید از این خبر استقبال کنند و اگر مخالف تحزب هستند باید دلایل خود را اظهار کنند. اگر هم آنها مخالف تحزب نیستند و فرایند قانونی اعطای مجوز به احزاب جدید را می دانند چرا برای فضا سازی و ایجاد جنجال در این زمینه احساس نیاز و تکلیف کرده اند؟

«در ۹ فروردین ۹۰، سایت حامی مشائی به علم الهدی، امام جمعه مشهد پاسخ داده است: علم الهدی گفته است: مشائی خود فتنه است و در لوای همین سخنان تندترین اتهامات را علیه رئیس دفتر رئیس جمهور مطرح کرده است. سخنان علم الهدی، اتهاماتی است که در هیچ دادگاه صالحه و مراجع معتبر قضایی اثبات نشده است و عین افترا و اهانت و هتک حیثیت یک مومن به دانشگاه آکسفورد را کرده، مصاحبه ای به

است. ما در عجب هستیم که چگونه یک عالم واقف به اصول دینی برای خود این حد را ترسیم و تعیین می کند که به یک مومن انواع اتهامات را بسته و بدون اثبات آن این اقترها را در رسانه ها مطرح کند؟

* نام نویسی مهدی هاشمی در

دانشگاه آکسفورد، موضوع

جنجال تبلیغاتی جدید:

«در ۲۷ مارس ۲۰۱۱، روزنامه انگلیسی گاردین، شرحی در باره شکایت به دانشگاه در باره عدم صلاحیت مهدی هاشمی برای ورود به دانشگاه آکسفورد و این امر که به دستگیری اعضای آن دانشگاه، او در دانشگاه پذیرفته شده، انتشار داده است. بنا بر این شرح،

«مهدی هاشمی بدین خاطر اجازه اقامت در انگلستان دریافت کرده که در دانشگاه آکسفورد پذیرفته شده است. هرگاه معلوم شود تقلبی صورت گرفته و پذیرش او لغو شود، او باید انگلستان را ترک گوید.

«پیش از این ماجرا، ماجرای تز تقلبی سیف الاسلام قدافی، فرزند معمر القذافی، دیکتاتور لیبی، اکتونومیک اسکول لندن را گرفتار افشاح کرد. از این رو، دانشگاه آکسفورد هیأت تحقیقی را معین کرده است تا در باره چگونگی اسامی نویسی مهدی هاشمی در آکسفورد تحقیق کند. در تهران، روزنامه های نزدیک به حکومت، نوشته اند مهدی هاشمی با سیف الاسلام، در تجارت، شریک است.

«دو تنی که به مهدی هاشمی در پذیرش یاری رسانده اند، یکی همایون کاتوزیان، متخصص تاریخ معاصر ایران در دانشکده مطالعات شرقی است. او می گوید متوجه نشده است که تقاضا کننده فرزند علی اکبر هاشمی رفسنجانی است. زیرا او نام خانوادگی خود را بهرمانی قید کرده بود. و دیگری، پرفسور ادموند هرزینگ است. سخنگوی دانشگاه می گوید شکایت پیش از عید تولد مسیح دریافت شده و تحقیقات هنوز ادامه دارند.

«جسرس (۱۲ فروردین ۹۰) در گفت و گویی یک ساعته با خبرنگار گاردین واقفیت را بیان کرده بود و خاطر نشان می سازد «پسر آقای رفسنجانی «مهدی هاشمی» خوانده می شود؛ «هاشمی» نامی متداول در نام های خانوادگی ایرانی است. اما این ادعای گزارش گاردین که من گفته ام این دانشجو را با نام دیگری - یعنی «بهرمانی» - می شناختم به کلی نادرست است. در واقع من نام بهرمانی را تا پیش از این داستان اصلاً نشنیده بودم. هنگامی که در خواستنامه آقای هاشمی را ارزیابی می کردم نمی دانستم که او فرزند آقای رفسنجانی است، اما حتی اگر این نکته را می دانستم اندک تأثیری در داوری علمی و دانشگاهی من درباره آن نمیداشت. پرونده و طرحنامه پژوهشی (پروپوزال) او به نظر من خوب بود و من نظر مثبت خود را به کمیته پذیرش تحصیلات تکمیلی اعلام کردم. من ملاقاتی با آقای هاشمی نداشته ام چون او اصلاً عضو کالج سنت آنتونی هم نیست. موضوع دانشجویی آقای مهدی هاشمی در دانشگاه آکسفورد اولین بار در ماه نوامبر گذشته مورد توجه قرار گرفت، هنگامی که خود او در نامه ای عمومی به آن اشاره کرد. ادعای من می گوید که وقتی دوستان مرا از موضوع مطلع کردند کمی طول کشید تا به یاد آورم که به کدام پرونده اشاره می کنند.»

انقلاب اسلامی: چگونه ممکن است کسی متخصص تاریخ معاصر ایران باشد و نام بهرمانی را اصلاً نشنیده باشد؟ باوجود این، مهدی هاشمی بعنوان انسان حقوقمند است و حق نیست بیش از تعیین تکلیف تحقیق در جریان، محکوم به تقلب شناخته شود.

«در ۹ فروردین، رادیو فردا با کاوه موسوی پژوهشگر مرکز حقوق اجتماعی دانشگاه آکسفورد، و رئیس برنامه حقوق مدنی این دانشگاه، که تقاضای تشکیل هیأت تحقیق در باره پذیرفته شدن مهدی هاشمی به دانشگاه آکسفورد را کرده، مصاحبه ای به

عمل آورده است. موسوی از جمله گفته است:

«وقتی بنده متوجه شدم که حتی این شرط را دانشگاه آکسفورد برای او کنار گذاشته است در آن زمان بود که علامت خطر برای من به طور جدی روشن شد و اصرار و پافشاری کردم که دانشگاه باید روی این موضوع تحقیق کند. بالاخره بعد از پافشاری من یک کمیته حقوقی زیر نظر (سرپرست نوز) که شاید اگر بیوگرافی او را بدانید یکی از ارشدترین و زبردست ترین و کلای دادگستری بریتانیاست که خودش هم قبلاً رئیس دانشگاه آکسفورد بوده است، تشکیل شد و این نشان دهنده این است که دانشگاه این موضوع را خیلی جدی گرفته است. و دانشگاه از ایشان خواست که در راس یک کمیته تحقیق موضوع را بررسی کند.

«آنچه مسلم است این است که من به هیچ کس خاصی اتهامی وارد نمی کنم به جز آنچه که خودم دیده ام و آن مدارکی که ایشان به دانشگاه آکسفورد ارائه کرده اند.

«آنچه که برای من مهم است این است که دانشگاه آکسفورد نباید اجازه بدهد که این متدها و شیوه های اشتباهی که در ایران از آن استفاده می شود، برای اینکه دو پله را یکجا طی کنند، در اینجا هم پیاده شود. اینجا دانشجویان متقاضی هستند که از دانشگاه های بسیار معتبر دنیا، مدارک درجه یک دارند و نمی توانند وارد دانشگاه آکسفورد بشوند. اعتراض من به کسانی که این آدم را به این دانشگاه راه داده اند این است که این مقررات را زیر پا گذاشته اند. به چه نفعی و با چه نیتی؟ امیدوارم این کمیسیون تحقیق نتیجه این مسئله را به زودی روشن کند.

«مهدی هاشمی اتهام وارده به خود را تکذیب کرده است: تمامی مراحل آزمون، بر اساس استانداردهای معمول طی شده، و اتهامات اخیر را توهینی به دانشگاه آکسفورد می دانم. دانشگاه آکسفورد برای پذیرش دانشجوی دکترا تنها به بررسی پروپوزال دکترا (طرح رساله دکترا) اکتفا کرده و با متقاضی نیز مصاحبه می کند. دانشگاه آکسفورد با بررسی مدارک تحصیلی اش، لیسانس از دانشگاه تهران و فوق لیسانس از دانشگاه صنعتی شریف، به این نتیجه رسیده بود که وی واجد شرایط برای این مرحله تحصیلی است.

انقلاب اسلامی: مناسبت بیستمین سال حمله اول آمریکا و متحدانش به عراق و نیز بمناسبت بیست سالی که از گزارش کمیته تحقیق کنگره در باره اکتبر سورپرایز می گذرد و با توجه به این واقعیت که آمریکا و اروپا درگیر جنگ در لیبی و عراق و افغانستان است، روبرت پاری به اثر پرده کشیدن بر حقیقت بر جهت یابی سیاست خارجی آمریکا و نیز رابطه دولت با ملت در آمریکا، انتشار داده است. نکاتی از این نوشته که با ایران ربط مستقیم پیدا می کنند:

امپراطوری و جنگ و

معامله های پنهانی اش،

دشمنی دارد بنام

حقیقت:

انقلاب اسلامی: روبرت پاری که بطور مستمر در باره اکتبر سورپرایز و ایران گیت تحقیق می کند، در تاریخ ۲۹ مارس ۲۰۱۱، مقاله مفصلی را انتشار داده است. در قسمت اول این فصل نکات عمده ای از این نوشته و در قسمت دوم، اطلاعات افشا شده در باره جنگ لیبی را می آوریم:



رابطه پنهان کردن حقیقت و گذار از بیزاری از جنگ به جنگ آوری سلطه جویانه:

● ۲۰ سال پیش، در بهار ۱۹۹۱، امریکا بر سر دو راهی قرار گرفت که سر نوشت دموکراسی بستگی پیدا می کرد به راهی که در پیش می گرفت. اما این حقیقت، بر بسیاری دانسته نبود. آنچه روشن است اینست که امپراطوری امریکا سر بر آورد.

پرزیدنت جورج بوش در جنگ اول خلیج فارس، پیروزی بدست آورد. و بدین پیروزی، برای جنگ افروزی و هدفهای امپراطوری، حمایت مردم را بدست آورد. جنگ خلیج فارس پایان یک دهه بازسازی اجماع ملی بر حمایت با جنگ در خارج امریکا بود که ریگان و بوش بدان مشغول بودند. به بیزاری مردم امریکا پایان بخشید که به دنبال جنگ و پینتام و واتر گیت، امریکائیان پیدا کرده بودند.

در مراسم جشن پیروزی بر قشون صدام، در ۲۸ فوریه ۱۹۹۱، بوش گفت: «ما بیماری روانی را که جنگ و پینتام بوجود آورده بود، برای همیشه درمان کردیم.»

انقلاب اسلامی: یاد آور می شود که بنی صدر مرتب هشدار می داد که گروگانگیری، سبب تغییر روحیه امریکا از جنگ ستیزی به جنگ باوری می شود. در حقیقت، تغییر روانشناسی مردم امریکا با گروگانگیری و معامله پنهانی بر سر گروگانها، آغاز گرفت.

● در ریگان و بوش این موفقیت را از راه ایجاد دیوارهای سانسور برای پوشاندن اسرار دولت و حفظ آنها از دید مردم، از راه بکار بردن اسلحه تبلیغاتی، به دستگیری نخبه های سازمانهای اطلاعاتی امریکا، بدست آوردند که تحت نام محافظه کاران جدید شناخته شدند.

● در ورای دیوارها که امپراطوری بر حقایق کشیده است، امروز که در آن روز می نگریم، این پرستی از ذهنمان خطوری می کند: بر سر امریکائی که به جمهوری دموکراتیک باور داشت، به نظام دولتی باور داشت که با انتخاب کننده ای تکیه داشت که با آگاهی کامل رأی می داد و با امپراطوری و هدفهای مخالف بود، به سلطه نظامی امریکا بر جهان مخالف بود، چه آمده است؟

● در تمامی دهه ۱۹۸۰ - ۱۹۹۰، امریکائیان در تماع دفاعی بودند جز در دوره کوتاه بر ملا شدن افشاح ایران گیت. در این دوره، برخی از دروغها و سرهای سیاست خارجی امریکا از پرده بیرون افتادند.

اما زمان هجوم به اسرار خانه امپراطوری که از پرده بیرون افتادن ایران گیت ممکن ساخت، کوتاه شد. حامیان ریگان و بوش آزموده بودند و به حمله متقابل دست زدند و نیز بسیاری از مقامات امریکا سخت کم آوردند و نخواستند افشاح را برای شکستن دیوارهای سانسور و در اختیار مردم امریکا قرار دادن حقایقی مغتنم شمارند که امریکائیان می باید می دانستند. به گرفتن امتیازهای ناچیز قانع شدند.

● بدین سان، وقتی پرده از راز ایران گیت پر گرفته شد، نیروهای امپراطوری تلفات کمی دادند و زمین هائی را از دست دادند، اما سرانجام، قوی تر از مرکه بیرون آمدند. مهمترین بخش اسرار، در سرخانه ماندند و آن بخشی هم که انتشار یافتند، قسمتهای مهمشان سانسور شده بودند.

● در فوریه ۱۹۹۱، پرزیدنت جرج بوش، در پایان یک جنگ زمینی غیر ضرور ۱۰۰ ساعته، با عراق بر سر کویت، تاج امپراطوری را بر سر گذاشت و به قول خودش، علائم بیماری روانی ناشی از جنگ و پینتام را یکسر بزداید.

* مأموریت نهائی:

● دو دهه پیش، در بهار ۱۹۹۱، وایسین کوش، تحقیق در باره معامله پنهانی یکجند از خدمتگزاران امپراطوری، آغاز شد (تحقیق در باره اکتبر سورپرایز و هرگاه، به

هدف خود می انجامید، مدافعان اصلی امپراطوری را بی اعتبار می کرد، کامیاب نشد.

این حمله نهائی دو هدف داشت: یکی یافتن ارتباط ایران گیت با معامله ای که در ۱۹۸۰، بهنگام انتخابات ریاست جمهوری امریکا، میان دستیاران ریگان و بوش با ایرانیان، پنهان از جیمی کارتر، رئیس جمهوری وقت امریکا، انجام گرفت و هدف از آن، به تأخیر انداختن آزادی گروگانها تا بعد از انتخابات ریاست جمهوری در ۲ نوامبر ۱۹۸۰، بود. و دیگری، روشن کردن چند و چون حمایت امریکا از صدام حسین در دوران جنگ ۸ ساله با ایران بود.

هر دو افشاح، که یکی افشاح اکتبر سورپرایز نام گرفت و دیگری افشاح عراق گیت، در صورتی که تحقیق دو هدف را متحقق می گرداند، نوری می شد که دوران تاریک ریاست جمهوری ریگان و بوش، در معرض دید مردم امریکا قرار می داد و امریکائیان را از زانها که این دو وارد کرده بودند، آگاه می کرد.

● بوش که زمانی رئیس سیا بود، بر اثر آشکار شدن افشاح ایران گیت، زخم برداشت. او به دروغ می گفت: از معامله پنهانی که دادن اسلحه به ایران در ازای آزاد شدن گروگانهای امریکا در لبنان (ایران گیت) آگاه نبوده است. اما چون حقیقت به آن اندازه آشکار نشد که او را بر امریکائیان بشناساند، او توانست مانک دو کایس، نامزد دموکراتها را در انتخابات ۱۹۸۸، شکست بدهد.

در ۱۹۹۱، پیروزی بر عراق، بوش را قهرمان جنگ گرداند. با وجود این، نظر ها را متوجه معامله پنهانی ۱۹۸۰ با ایران و نیز روابط با رژیم صدام در دوران جنگ ۸ ساله با ایران کرد. سوال این بود: آیا بوش در تماسهای محرمانه با ایران در ۱۹۸۰، با آنکه یک شهروند امریکائی بوده است و آیا او به ساختن ارتش عراق که به کویت حمله کرد، کمک کرده است یا خیر؟ به سخن دیگر، آیا بوش یک قهرمان است و یا یک متصدی زد و بندهای محرمانه که سیاست خارجی امریکا را از مهار حکومت بیرون بردند و سبب شدند که زندگی بسیاری از جوانان امریکا، قربانی شود؟

● اسناد در باره معامله پنهانی ریگان و بوش، بر سر گروگانهای امریکائی، در طول چندین سال، از پرده بیرون افتاده بودند. چندین شاهد شهادت داده بودند که ریگان و بوش به عراق، در طول دهه ۱۹۸۰ - ۱۹۹۰ اسلحه داده اند.

بوش و دیگران اتهامات را تکذیب کردند. اما برخی از تحقیق گران کنگره که در خدمت قاضی مستقر ایران گیت بودند و نیز روزنامه نگاران، به مدارکی دست یافتند. برای مثال، ایوان مسلم کردند که فروش اسلحه توسط حکومت ریگان و بوش به ایران، نه از سال ۱۹۸۵ که از اوائل سال ۱۹۸۱ (آغاز ریاست جمهوری ریگان، آغاز گرفته است. این فروش بواسطی حکومت حزب لیکود بر اسرائیل، انجام گرفته است. منابع اندک شماری از درون دستگاه ریگان و بوش جزئیات فروش اسلحه توسط سیا به عراق را، باز گفتند.

● این دو سر نه تنها تهدیدی برای تجدید انتخاب بوش بودند، بلکه مقامات صاحب قدرت در واشنگتن و پایتخت های دیگر را نیز تهدید می کردند.

شخصیتهای معروف و صاحب نفوذی چون هائری کیسنجر، وزیر خارجه اسبق امریکا و داوید راکفلر در اکتبر سورپرایز، نقش داشتند. حکومت اسرائیل متزلزل می شد هرگاه امریکائیان در می یافتند که رهبران حزب لیکود، برای این که ریگان به ریاست جمهوری امریکا برسد، در به نتیجه رساندن معامله پنهانی بر سر گروگانها، شرکت داشته اند. بیشتر از این، حزب جمهوری خواه امریکا اعتبار می باخت. این بود که این حزب با تمام توان، از قانونی و مشروع بودن انتخاب ریگان به ریاست جمهوری و دو دوره ریاست جمهوری او و یک دوره ریاست جمهوری بوش، حمایت می کرد. انقلاب اسلامی: در این جا، نویسندگان در باره بن مناش، افسر اطلاعاتی اسرائیل و

سال ۹۰ چگونه آغاز می شود؟

نقشی که در اکتبر سورپرایز و ایران گیت داشته و مصاحبه ای که او، برای اولین بار با روبرت پاری کرده و گفته هایش در باره این دو افشاح، به تفصیل پرداخته است. از آنجا که هم این قسمت از نوشته او، در کارهای پیشین او، آمده و ترجمه آنها، توسط نشریه انقلاب اسلامی، در اختیار ایرانیان قرار گرفته است و از آنجا که نوشته دیگری در باره «اکتبر سورپرایز» انتشار داده است که ترجمه آن نیز بموقع خود، از نظر خوانندگان خواهد گذشت، از آوردن این قسمت از نوشته چشم می پوشیم و حاصل سخن او را می آوریم:

* گزارش ساختگی به قصد پوشاندن حقیقت:

● چندین ماه بعد، در اواخر سال ۱۹۹۱، تبلیغات شدیدی برای بی اعتبار کردن هر گونه تحقیقی در باره اکتبر سورپرایز و شیطان گرداندن هر کس که در این تحقیق شرکت داشته است و دارد، استون امرسون، نویسنده ای که روابط تنگاتنگ با حزب لیکود و سازمان جاسوسی اسرائیل داشت، شروع کرد به انتشار دادن داستان اقامت مناش در خانه من و آن را دلیل عدم رعایت موازین اخلاقی روزنامه نگاری و تحقیق جلوه داد.

فرستنده تلویزیونی ABC به من تلفن کرد تا در باره رعایت نکردن اخلاق توضیح بدهم. پاسخ دادم: کدام دستور العمل اخلاقی، به خانه خود بی رفتن یک شاهد در هراس را ممنوع می کند؟

اما از خود پرسیدم: امرسون از کجا باید دانسته باشد که بن مناش را به خانه خود راه داده ام؟ دانستم که هر دو، از زمان ترک دالاس، تحت نظر بوده ایم.

● در همان زمان که سر دیوید نیوزویک دستور می داد که اعتراف بن مناش و تحقیق در باره اکتبر سورپرایز را درج نکنند، امرسون امکان داشت که در نیوری پابلک، ارگان محافظه کاران جدید و وال استریت جورنال، به هر کسی که دستی در تحقیق پیرامون اکتبر سورپرایز داشت، بتازد.

در همان تعطیلات آخر هفته ماه نوامبر ۱۹۹۱، نیوزویک و نیورپابلک، داستان ساختند در باره اینکه ویلیام کیسی، رئیس ستاد انتخاباتی ریگان و بوش، روزهای آن ماه ژوئیه ۱۹۸۰ را چگونه گذرانده است. هدف شان این بود که رفتن او به مادرید و دیدارش با مقامات ایرانی، بنا بر شهادت جمشید هاشمی، را بی اعتبار بگردانند.

● در اوائل ۱۹۹۰، اینترنات مدرن وجود نمی داشت. این بود که دفاع اولی من از کار خود، نامه به مدیر فرونت لاین بود. او نیز آن را یا بخواند و یا خواند بدان اعتنا نکرد. نتیجه این شد که امرسون و دیگران با خیال راحت به دروغ سازیهای خود ادامه دادند.

● امرسون اصرار ورزید که دایره اسناد سری، به تقاضای او، بنا بر قانون آزادی دسترسی به اطلاعات، اسنادی را که خواسته است در اختیار او گذاشته است بی آنکه قسمتهائی از آنها را سیاه کند. وقتی من ناشران او را آگاه کردم که او دروغ می گوید و دایره مربوطه سندی را در اختیار او نگذاشته است، امرسون مرا تهدید کرد مرا تحت تعقیب قرار خواهد داد اگر او را تصدیق نکنم!

کار به محاکمه ای پر خرج کشید و سرانجام معلوم شد اسنادی را که می گفت دایره اسناد سری در اختیار او گذاشته اند، خود ساخته است. او ناگزیر شد پذیرد هرگز سندی در اختیار او قرار نگرفته است.

دانستی است که تعقیب قضائی روزنامه نگاران حقیقت جو یکی از شغلهای امرسون بود. «ترور اخلاقی و روحی روشنفکران» یکی از کارهائی بود که بر عهده امرسون نهاده شده بود. فریدمن نوشت: او هر کار خود را با حمله به نویسندگان و وکلای دادگستری و حقوقدانان و... شروع می کند. او گزارش کرد که او میزبان افسران راست گرای دستگاه اطلاعاتی اسرائیل است وقتی به واشنگتن می آیند.

فریدمن می نویسد: در مسافرتهای مکرر خود به واشنگتن، ایگال کارمن که مشاور اسحاق شمیر، نخست وزیر اسرائیل، در امر تورسیم بود و یورام اتینجر که دستیار تان باهو بود، در آپارتمان امرسون سکنی می کردند.

● در طول سالها، دروغهائی که امرسون، بیشتر در حمایت از حزب لیکود می ساخت، توجه روزنامه نگاران را به خود جلب کرد. آنها از خود پرسیدند: هدف او از دروغ سازیها چیست؟ و چه کس یا مقامی بانی و پشتیبان او است.

هرز بنه «جهاد و امریکا» که امرسون نگاشته و تدارک اسناد و طرح تحقیق در باره تورسیم او را همانها پرداخته اند که هرز بنه و مسائل ارتباط جمعی راست گرای امریکا را تأمین می کنند.

● به تازگی، امرسون، بمنابه معمار شهادت ستانی بر ضد «اسلام رادیکال» پتر کینگ، از نیویورک است. او نقش خود را در ساخت و ساز بخشیدن به شهادت ستانی کینگ، می ستابد اما از کینگ می خواهد نام او را در فهرست شهود قرار ندهد... امرسون خود را قربانی مک کارتسیم (تفتیش عقیده) می داند. زیرا به او اجازه نداده اند در کمیته امنیت داخلی مجلس نمایندگان، شهادت دهد. او اکثریت بزرگی از مسلمانان امریکائی را متهم می کند به ضد امریکا بودن.

● بدین سان، امروز، بسیاری امرسون را نه یک روزنامه نگار که یک کار گزار می دانند. حمله سراسر همدید و دروغ او به مورد اکتبر سورپرایز در ۱۹۹۱، به جلو گیری از انجام یک تحقیق جدی کمک رساند.

در سنا، جمهوریخواه ها مانع از آن شدند که بودجه تحقیق فرامون اکتبر سورپرایز، تصویب شود. در مجلس نمایندگان، کمیته تحقیقی به ریاست لی هامیلتون تشکیل شد. بنا بر پوشاندن معامله پنهانی و بنا بر این، نقش جمهوریخواه ها و اسرائیل گذاشت.

● با وجود این، اکتبر سورپرایز و عراق گیت سبب شدند که بخشی از رای دهندگان امریکائی به جرج بوش اعتماد نکنند. شک آنها سبب شد که در انتخابات ۱۹۹۲، او شکست بخورد و کلینتون پیروز شود.

اما وقتی کلینتون ریاست جمهوری یافت، حکومت او قولی را از یاد برد که در جریان انتخابات داده بود. کمتر علاقه ای به پی گیری ماجرای ایران گیت و عراق گیت و اکتبر سورپرایز و دیگر افشاحهای حکومتهای ریگان و بوش که اسنادشان «سری» بودند، نماند.

● باوجود این، طی دو دهه، اسناد و اطلاعات در باره معامله جهوریخواه ها و اسرائیل با رژیم ایران، یافته شدند و تحقیق مجلس نمایندگان را بی اعتبار کردند. بخصوص که معلوم شد که کمیته تحقیق خود نیز شکها داشته و این شکها نیز در گزارش ذکر نشده اند.

لاورنس بارسل، رئیس گروه تحقیق که کمیته تحقیق مجلس مأمور یافتن اطلاعات و اسناد کرده بود، بن من گفت: چون سندهای جدید حاکی از مجرمیت جمهوریخواه ها، در روزهای آخر سال ۱۹۹۲، واصل می شدند، من به هامیلتون اصرار کردم مدت تحقیق را برای مدت ۳ ماه تمدید کند تا این اسناد مورد بررسی قرار گیرند. اما هامیلتون نپذیرفت.

و هامیلتون نیز به من گفت: گزارش دولت روسیه از دیدار و معامله طرفهای امریکائی و ایرانی در بیاریس (اکتبر سورپرایز) که در روزهای آخر رسید، هرگز به من ارائه نشد. بارسل نیز پذیرفت که گزارش را به هامیلتون ارائه کرده است.

بدین سان بود که واپسین فرصت برای بطور رسمی پرده برداشتن از اکتبر سورپرایز و عراق گیت، از دست رفت.

مهمتر از همه این که پاسداران اسرار امپراطوری، آموختند چگونه می توانند سر تحقیق کنندگان را شیره بمالند و اسناد را انکار کنند.

انقلاب اسلامی: خواننده ای که متن را با حوصله تا این جا خوانده است، باید از خود بپرسد: اگر خمینی گروگانگیری را «انقلاب دوم» نمی خواند و با این کار، سانسور عمومی

برقرار نمی کرد، طرح گروگانگیری در همان روزهای اول شکست نمی خورد؟ ایران محاصره اقتصادی می شد؟ گرفتار جنگ ۸ ساله می گشت؟ گرفتار استبداد خونریز و پرفساد می شد؟ در امریکا، ریگانسیم بر سر کار می آمد؟ در دنیای مسلمان، استبدادها برجا می ماندند؟ اگر پاسخ این پرسشها منفی هستند، پس بر او است که زیر بار سانسور نرود. هیچ مصلحتی را مجوز موافقت با سانسور نکند. بداند مثلث زور پرست اگر ترور اخلاقی می کند، اگر با انتشار هر حقیقت، هر چه در انبان خود از ناسزا و دروغ دارد، بر ضد انتشار دهنده بکار می برد، جز برای سانسور نیست. باید با تمام توان بر انتشار حقایق ادامه دهد. بنگرد که امروز، انتقاد از اسرائیل، انتقاد از این و آن رأس مثلث زور پرست، انتشار اسناد حاکی از خیانت آنها و مخالفت با تجاوز نظامی به لیبی... بس مشکل شده است. پیروزی بر استبداد وابسته در گرو مبارزه موفق با ترور اخلاقی و سانسور است. زورپرستان ناسزا می گویند و بهتان می سازند، چون می دانند که افتاب حقیقت، یخ وجودشان را آب می کند. مبارزه با سانسور است که می باید با تمام جدیت پی گرفت.

وقتی سیا برای «شورشیان لیبی» فرمانده معین می کند؟ - جنگ بخاطر محبوب شدن سار کوزی؟ - یک بام و دو هوا:

پاتریک مارتین، در ۲۸ مارس ۲۰۱۱، مقاله ای در باره جنگ در لیبی انتشار داده است دارای این نکات و اطلاعات:

● شورای ملی لیبی که در بن غازی تشکیل است و از شورشیانی نمایندگی می کند که با رژیم قذافی مبارزه می کنند، موافقت کرده است که یک همکار قدیمی سیا، فرمانده نیروهای مسلح بگردد. انتخاب خلیفه هیفتر، سر هتک پیشین ارتش لیبی را McClatchy Newspapers گزارش کرده است. و فرستنده تلویزیونی ABC، در ۲۷ مارس، شب هنگام، با سر هتک خلیفه هیفتر مصاحبه کرده است.

● ورود هیفتر به بن غازی را نخست فرستنده تلویزیونی الجزیره گزارش کرد. و در ۱۹ مارس، دبلی مایل، شرح ستایش آمیزی در باره او انتشار داد. دبلی مایل او را «یکی از دو ستاره نظامی انقلاب» توصیف کرد. که «بتازگی از تبید گاه خود، امریکا، به بن غازی بازگشته است تا که نیروهای زمینی شورشیان را سر و سامان ببخشد.» روزنامه اشاره ای به ارتباط او با سیا نکرد.

● McClatchy Newspapers شرح حال کوتاهی از هیفتر، در ۲۷ مارس انتشار داده است: فرمانده جدید شورشیان بیشترین مدت از ۲۰ سال اقامت خود را در ایالت ویرجینیا گذرانده است. او یکی از فرماندهان نخبه ارتش قذافی بوده است. تا اواخر دهه ۱۹۸۰، در ارتش لیبی خدمت کرده است. بعد از آن، او به مخالفان قذافی پیوست و به امریکا مهاجرت کرد و تا دو هفته پیش، در این کشور زندگی می کرد. دو هفته پیش، برای بر عهده گرفتن فرماندهی شورشیان به بن غازی بازگشت. او اوائل سال ۱۹۹۰، به امریکا آمد و در ایالت ویرجینیا، بیرون از شهر واشنگتن، سکنی گزید.

نشریه از قول یک دوست او، می نویسد: بمحض استقرار در امریکا، سر هتک هیفتر در پی تأمین نیازمندی مالی خانواده بزرگ خود شد. کسانی که می توانند لابلای سطور را بخوانند، متوجه می شوند که نشریه رابطه سر هتک هیفتر را با سیا، سانسور می کند. نشریه های دیگر خبر را مثل واشنگتن پست، خبر بازگشت او را به لیبی نیز سانسور کردند. حال آنکه سیا با سر هتک هیفتر و فعالیتهای نظامی و سیاسی او خویشاوندی دارد.

واشنگتن پست (۲۶ مارس) عصیان نظامی بر ضد قذافی را تشریح می کند و نادر سر هتک را با چند املاء، می برد، روزنامه



قولهای چند شاهد را نقل می کند که بنا بر آنها، فرماندهی آنها با سرهنگ خلیفه هیفتر است. شیوه جنگی او به کتراه می ماند. گروهی که در امریکا مستقر است و خود را ارتش ملی لیبی می خواند.

حمایه این گروه با گروههای تروریست تحت حمایت حکومت ریگان که خود را «کتر» می خواندند، بسیار گویا است. وقتی اقتضای ایران - کتراه بر جهانیان آشکار گشت و معلوم شد حکومت ریگان به رژیم خمینی اسلحه به سه برابر قیمت می فروشد و یک سوم پول آن را به کتراه برای جنگ با دولت ساندنیستها در نیکاراگوا می دهد، اعضای دموکرات کتراه اقتضای را پوشاندند و پیشهاد عزل رئیس جمهوری را بخاطر فروش غیر قانونی و محرمانه اسلحه به ایران و دادن پول و اسلحه غیر قانونی به کتراه، رد کردند.

● در ۲۰۰۱، لوموند دیپلماتیک کتابی در باره فریفتاری افریقا انتشار داد. در این کتاب، نقش سیا از ۱۹۸۷ مطالعه شده است. در کتاب آمده است که سرهنگ هیفتر، افسر ارتش لیبی، در چاد، بهنگام عملیات در حمایت از شورشیانی که بر ضد دولت حسین هاپره می جنگیدند که تحت حمایت امریکا بود، اسیر شد. و از جبهه ملی رفاه لیبی، یک گروه ضد قذافی، سر در آورد. این گروه تحت حمایت سیا بود. سرهنگ افراد مسلح خود را سازمان داد و افراد او، تا زمانی که حسین هیره، توسط رقیب خود، ادریس دبی - که از حمایت فرانسه برخوردار بود - رانده شده، یعنی تا ۱۹۹۰، در چاد به عملیات مشغول بودند.

بنا بر کتاب، خرج سرهنگ و افراد او را سیا می پرداخت. کتاب همچنین به گزارش استناد می کند که در ۱۹ دسامبر ۱۹۹۶، دایره تحقیق کتراه تهیه کرده ود. بنا بر آن، حکومت امریکا به گروه سرهنگ هیفتر، پول و اسلحه می داده است. و شماری از اعضای آن گروه در امریکا اسکان داده شده اند.

● هیچیک از لیبیها و «چپ» ها که با هیجان تمام از مداخله امریکا و اروپا در لیبی حمایت می کنند، کمتر اشاره ای به نقش سیا و این گروه در لیبی نمی کنند. سخت مشغول توجیه سیاست اوپاما هستند؛ بخلاف بوش که بدون شور با اروپا و بدون رأی شورای امنیت، خود تصمیم گرفت و امریکا را وارد دو جنگ عراق و افغانستان کرد، اوپاما، شور کرد و پس از رای شورای امنیت و باتفاق اروپا وارد جنگ در لیبی شد. چنانکه پنداری تغییری در واقعیت که گرفتار شدن لیبی به جنگ است، داده شده است. کار اینان هیچ جز ستایش امیر بایسیم و جنگ آوری نیست.

● نقش هیفتر - که ۱۵ سال پیش از این، بمتابه فرمانده گروهی با شیوه کتراه، معرفی شده است - در لیبی، چون روز روشی می کند در نرازدی لیبی چه قدرتی نقش دارد. جنبش بر ضد دیکتاتوری قذافی را مردم لیبی کردند اما جانشین کردن آنها با گروه های مسلح، کار امیر بایسیم بود.

مداخله امریکا و اروپا در لیبی، برای برخورداری مردم از دموکراسی و آزادی نیست، بلکه بخاطر جانشین کردن رژیم لیبی با دولت دست نشانده سیا، همانقدر سر کوبگر که رژیم قذافی، چنین رژیمی مثل رژیمهای دیگر تحت الحمایه امریکا، جریان دادن نفت به غرب و لیبی را پایگاه عملیات بر ضد جنبشهای مردم در شمال افریقا و خاورمیانه کنند.

انقلاب اسلامی: این اطلاع بسیار مهم را باید آویزه گوش کرد: از گروههایی که محض رسیدن به قدرت، به خدمت امریکا در آمده اند و بدون احساس تنگ، با دوایر اطلاعاتی غرب همکاری می کنند، می باید سخت اجتناب کرد. باید همواره به خود گفت: اگر، در فریفتاری انقلاب، نگذاشته بودیم ناشناخته ها و تفاهم طلبان با قدرت مسلط امریکا، بر کشور مسلط نشوند، سرنوشتی چنین نمی جستیم. هر جامعه ای که خود را تحت رهبری دست نشانده ها قرار می دهد، از پیش پدیده است که در وطن خویش، صاحب اختیار واقعی بیگانگان هستند.

سال ۹۰ چگونه آغاز می شود؟

* لوموند: آیا جنگ لیبی بخاطر آنست که سارکوزی محبوبیت کسب کند؟

◀ در ۲۹ مارس، لوموند خاطر نشان می کند:

● یک هفته بیشتر از مداخله نظامی بین المللی در لیبی می گذرد. سر مقاله نویس امریکائی، آن آپل بوم، در علن، می پرسد: «آیا رئیس جمهوری فرانسه بدین خاطر از مداخله نظامی در لیبی دفاع کرده است که بهترین شانس تجدید انتخاب به ریاست جمهوری فرانسه را پیدا کند؟»

از آغاز این مداخله نظامی، در حقیقت، فرانسه نقش اول را بازی کرده است. پاریس نخستین پایتختی بود که شورای ملی لیبی را به رسمیت شناخت. سر مقاله یادآور می شود که این برنارد هانری لوی، «فیلسوف - پاپ که معادل امریکائی ندارد»، بود که فکر مداخله نظامی در لیبی را به سارکوزی القاء کرد. ما فیلسوفهایی که پیراهن یقه باز پوشند و با ستاره های بلوند سینما ازدواج کنند و در جنگهایی چون جنگ در بنگلادش و آنگولا و رواندا و بوسنی، یکی از دو طرف را انتخاب کنند، نداریم.

● دیپلماسی فرانسه نقش مهمی در به تصویب شورای امنیت رساندن قطعنامه ۱۹۷۳ داشت. و حکومت فرانسه با بر پا کردن اجلاس پاریس، بقصد سازمان دادن بمباران لیبی، نقش پیشگام را به خود داد. آن آپل بوم می نویسد: آشکار است که سارکوزی امیدوار است جنگ با لیبی او را محبوب فرانسوی ها می گرداند. نویسنده این لطیفه را باز می گوید:

هفته پیش، بهنگام کنفرانسی مطبوعاتی در بروکسل، من یک فرانسوی را دیدم که بخاطر نقش فرانسه در بمباران هوائی لیبی، به خود می بالید. هنوز یک دقیقه نگذشته بود که او کاملاً موافق شد که این جنگ برای آن براه انداخته شد که سارکوزی برای بار دوم، به ریاست جمهوری انتخاب شود.

● از دید آن آپل بوم، امریکا در بند جنگی افتاده است که هدفهای روشن نیستند و سرانجام آن از آهم تاریک تر است. اما اتحادیه اروپا، از این جنگ، در وضعیت و موقعیت بسیار بدی بیرون خواهد رفت. زیرا «اگر هدف سارکوزی این بوده است که ضعف اتحادیه و ناماهنگی دیپلماسی آن را آشکار کند، بهتر از کاری که کرد نمی توانست بکند.

سر مقاله نویس، برای آنکه تحلیل خود را مستند کند، میان بمباران لیبی و شکست حزب سارکوزی در انتخابات محلی فرانسه، توازی برقرار می کند و می نویسد: در این انتخابات، سوسیالیستهای فرانسه پیروز شدند. شورشیان لیبیائی نیز در برقه و راس لانوف پیروز شدند. در فرانسه، نگاهها از هم اکنون به جانب انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۲ چرخیده اند. در لیبی، نگاه شورشیان به جانب تریپولی چرخیده است. شما فکر نمی کنید که این چیزها بهم ربط دارند؟ البته که ربط دارند.

او از نوشته خود نتیجه می گیرد که نیکلا سارکوزی - رئیس جمهوری که بی قرارش برای خطر کردن بقصد پیدا کردن نقشی، هر نقشی که شد (...،) بی سابقه است - وارد بازی قمار می شده است که یا می بازد و یا می برد.

* انزجار تبعیض آمیز غرب؟

◀ در ۲۹ مارس ۲۰۱۱، لوموند، مقاله پیر گرن، استاد تمدن امریکا در دانشگاه پاریس غرب ناتر، زیر عنوان «انزجار تبعیض آمیز غرب» را انتشار داده است:

● وسائل ارتباطی فرانسه، تقریباً در ستایش دیپلماسی فرانسه، اتفاق دارند. آنها که بی فراز جنگ هستند، نقش اول را در صحنه های تبلیغاتی به خود اختصاص داده اند. برنارد هانری لوی، برای مدتی نقش وزیر خارجه فرانسه را بازی کرد و صدای

فرانسه شد. این شبه فیلسوف که آمیخته ای از یک دگلکار و فیلسوفی است که مطبوعات روشنفکر امریکائی بی پایه و مایه بودن کتابهایش را بر ملا کرده اند. او و آندره گلوکسمن که برای جرج بوش، بخاطر تجاوز به عراق، تک می زدند، اینان که تک می زنند و سخنگوی عزت فرانسه شده اند، بناگهان، فرانسه، از رهگذر فعالیتش در شورای امنیت برای به تصویب رساندن قطعنامه مداخله نظامی در لیبی، سرزمین حقوق بشر شد. با وجود این، در این تابلو که عزت و نظامی گری جور شده اند، پرسشهای آزار دهنده ای وجود دارند:

● تردید نیست که لیبی دولتی جبار دارد. اما کمی پیش از این، غرب زیر پای شاه - جبار نفت، فرش قرمز می گسترد. بخشی از مردم لیبی بر ضد او برخاسته اند و این رژیم آماده سرکوب خونبار آنها بود. سازمان ملل تصمیم گرفت از این سرکوب، فقط با فرقی هوائی لیبی، جلوگیری کند که بسا مؤثر نیز نیست. هم زمان، در یمن، مردم کشور توسط رژیم می متحد امریکا است. قتل عام می شوند. البته کسی هم از سازمان ملل نمی خواهد جلو کشتار مردم یمن را بگیرد.

● عربستان سعودی برای درهم شکستن جنبش مردم بحرین، به این شیخ تسین، قسون می فرستد و در همان حال، با فرانسه و انگلستان و امریکا، در عملیات نظامی در لیبی، همکاری می کند. ساحل عاج در جنگ داخلی فرو می رود و جامعه بین المللی به اسانی می تواند مانع از آن شود اما، نمی کند.

روشن است که مداخله ها گزینشی و تبعیض آمیز هستند و محرک آنها تنها نگرانی بابت آسان و حقوق او نیست. «جامعه بین المللی» که می خواهد مداخله نظامی کند، شامل چین و برزیل و آلمان و روسیه، یعنی پر جمعیت ترین کشورهای جهان، نمی شود. آنها که بخاطر «نیات بشر دوستانه» در لیبی مداخله نظامی می کنند، برای کشتارها در عراق و غزه، تک می زدند. و از زیادت واقع بینی، مداخله نظامی بر ضد چین و روسیه، رای جلوگیری از دفاع از مردم در خطر سرکوب خونین را توصیه نمی کنند. از جاری که اینان ابراز می کنند، گزینشی و تبعیض آمیز است.

● امروز، حقوق آتطور که در کوزوو و عراق، زیر پا گذاشته شده اند. اما اجازه ای که سازمان ملل داده است، حد اکثر بلوکه کردن وضعیت است. جنگ کردن با لیبی نیست. تاریخ مداخله های نظامی، بنام حقوق انسان، تاریخ زشت کرداری است. جنگ در فیلی بین در سال ۱۸۹۸ و جنگ در کوزوو در ۱۹۹۹، انگیزه ها و نتایج پیچیده ای داشته اند. در مورد لیبی، از کشتاری جلوگیری شده است، بیلان مثبت خواهد شد اگر از بوجود آمدن بدترین پی آمد جلوگیری شود. در حقیقت، تاریخ و مواضع سیاسی بازنگرانی که مداخله را برانگیخته اند، می توانند بدترین پی آمدها را ببار آورند. بی اثر شدن مداخله نظامی بر فرض رعایت کامل قطعنامه شورای امنیت، با بوجود آمدن حمام خون از رهگذر جنگ، در این صورت، عامل تنها جبار لیبی نخواهد بود.

● جنگ نخستین در عراق، در ۱۹۹۰ - ۱۹۹۱، معروف به جنگ خلیج فارس، نیز در شورای امنیت موضوع بحث و صدور قطعنامه شد. از کشتارها و قتلهایی را که ببار آورد، آگاهیم. جنگ در حالی روی داد که دیپلماسی داشت به نتیجه می رسید.

امروز نیز، حرص جنگ آوری، بنام حقوق بین المللی، مشکوک و مظنون است. این جنگ حاصل تقلا برای تجدید جنگی است که در گذشته نزدیک، حمام های خون پدید آورده است. دنیا از خطر «مأموریتی که گستردگی مهاز ناپذیری» بچوید، در امان نیست. بنا بر این، حق داریم از جنگ با لیبی، خشوند نباشیم چه رسد به فخر فروختن بدان.

انقلاب اسلامی: بدین قرار، از راه دیپلماسی امکان تخلیه کویت از قوای صدام وجود داشته است اما جرج بوش (پدر) لازم دیده است برای درمان بیماری روانی جنگ گریزی ناشی از شکست در ویتنام، عراق به خاک و خون کشد.

* رئیس جمهوری آرژانتین: متهمان ها را ببین که مشکل را با بمب حل می کنند!

◀ در ۲۹ مارس ۲۰۱۱، کریستینا کریچنر، رئیس جمهوری آرژانتین، در مخالفت با جنگ امریکا و انگللس و فرانسه با لیبی گفته است: کشورهای به اصطلاح متهمان، مسائل را به ضرب بمب حل می کنند! وقتی آدمی به دنیا می نگرد و می بیند که به اصطلاح متهمانها که مسائل میان کشورها را به ضرب بمب حل می کنند، از اینکه از امریکائی جنوبی هستیم، به خود می بالیم. اقتصاد های بزرگ ما را عقب مانده توصیف می کنند. کشورهای ردیف دوم به حساب می آورند. آنها خود را متهمان و ما را بربر می خوانند. اما ما به اصطلاح بربر ها، موفق شدیم وضعیتهای پر مزاحه را بشویم ای متهمانها، در محدوده حقوق بین المللی، حل کنیم.»

* بسوی گفتگو با سرهنگ قذافی؟

کی سبت بون در مجله فرانسوی ماریان (۳ آوریل) مقاله کوتاه و پر باری انتشار داده است دارای این نکات:

● در آغاز، برنارد هانری لوی بود. او بدون زحمت، رقیبش، سارکوزی، رئیس جمهوری فرانسه را قانع کرد که باید از شورشیان حمایت نظامی کرد. او نیز، بدون مشورت با حکومت و مجلس، فرانسه را وارد جنگ کرد. حتی لوئی چهاردهم که می گفت دولت منم، بیشتر از این رئیس جمهوری رعایت بندهای دولت را می کرد. فرانسه سارکوزی است، ارتش او است، او بر یک جزیره خالی السکنه حکومت می کند. من در شمار کسانی بودم که خواهان رسیدن به داد شورشیان بودند اما نه به این ترتیب، نه چگونه یک فرمانده مزدوران در رأس سربازان مزدور.

● یک دموکراسی راه و روش دموکراتیک را دور نمی زند. برابر قاعده و در خطا عمل می کند. گماندهای خود را می فرستد برای اینکه که به دموکراسی خواهان، کمک می بکند. هم در روزهای اول عصیان، غافلگیرانه، ضربه های مستحیبه و کار ساز وارد می کند و غیث می زند. شب یک شنبه ۲۰ فوریه، در تریپولی، تظاهر کنندگان ساختمانهای دولتی را آتش می زدند، به سربازخانه التریزه حمله کردند، قذافی وحشت زده و در فکر فرار بود. بسا یک ضربه کارش را تمام می کرد. بنا بر این، یا باید عملیات فوق سریع انجام می گرفتند و یا هیچگونه عمل نظامی انجام نمی گرفت.

● آن فرصت از دست رفت. به جای کاری که باید انجام می گرفت، راه طولانی دیپلماسی در پیش گرفته شد. این مرحله دو بود. از تمامی دنیا خواسته شد نظر خود را بدهد. چین و روسیه جلوگیری می کنند و آلمان قیافه مخالف می گیرد. اتحادیه عرب نیز روی ترش می کند. بحث بی آنها می شود. قذافی روحیه و قوای مسلح خود را باز می یابد. عملیات نجات، شکست می خورند.

● مرحله سوم: شورای امنیت سازمان ملل دستور می دهد: حمایت از غیر نظامیان نه بیش از آن. یک جنگ غیر نظامی برای حفظ غیر نظامیان! آیا کسی چنین جنگی را دیده است؟ شورشیان را مسلح می کنند به این شرط که گلوله ها قربانیان خود را انتخاب کنند! موشکها را رها می کنند و به آنها هشدار می دهند: دقت! مادا! تا موی یک غیر نظامی هم اصابت نکند! اوپاما، پاورچین پاورچین، بی آنکه کسی متوجه شود، از صحنه خارج می شود. شورشیان یک ارتش بدون ارتش می شوند.

● هوابیماهای ما بمباران می کنند و متحدان ما را می کشند. دولتایی که جنگ را به راه انداخته اند، روی به جانب گفتگو با قذافی، با مردی می آورند که برای سرنگونیش جنگ راه انداختند. این گفتگوها چه اندازه بظول می انجامند؟ یک ماه؟ یک سال؟ بیشتر

از یک سال؟ افکار عمومی عرب که ما را می ستود و تا عرش بالا می برد، شروع کرده است به فحش دادن به ما. آیا می خواهیم در این منجذاب فرو برویم؟ اگر نه، آیا گلوهای دوستان خود را به کارد قذافی می سپاریم؟ اگر این کار هم غیر ممکن است، برای اینکه مؤدب بمانیم، ناگزیریم بگوئیم در خلا افتاده و فرو مانده ایم. آیا شما راه حلی دارید؟ من ندارم.

* دو فرزند قذافی پیشنهاد می کنند دموکراسی برقرار شود و قذافی کنار برود و شورشیان نمی پذیرند:

◀ در ۳ آوریل ۲۰۱۱، روزنامه نیویورک تایمز گزارش کرده است که دست کم دو فرزند قذافی، سیف الاسلام و سعدی پیشنهاد می کنند که در لیبی دموکراسی برقرار شود و قذافی نیز کنار برود. روزنامه از قول یک دیپلمات که نخواست است نامش برده شود و یک مقام لیبیائی که از طرح آگاه است، این اطلاع را انتشار داده است. طرح را یکی از فرزندان قذافی، یعنی سیف الاسلام، به اجرا خواهد گذاشت. روشن نیست که آیا قذافی ۶۸ ساله، از طرح مطلع و با آن موافق است یا خیر. اما یکی از نزدیکان به این دو خاطر نشان می کند که از قرار او از طرح مطلع و با آن موافق است.

روزنامه، به نقل از یکی از نزدیکان سیف و سعدی، می نویسد: این دو فرزند می خواهند کشور را، بدون پدر خود، تغییر بدهند. این پیشنهاد اختلافی را آشکار می کند که میان پسران قذافی وجود دارند: سعدی و سیف در غرب تحصیل کرده اند. اما خمیص و معتصم طرفدار سخت سری و سخت گیری هستند. خمیص رئیس ملیشای طرفدار رژیم قذافی و معتصم مشاور امنیتی قذافی است. او را رقیب سیف الاسلام بر سر جانشینی قذافی می دانند.

◀ در ۴ آوریل ۲۰۱۱، شورای ملی لیبی طرح سیف الاسلام و سعدی را رد کرد.

◀ در ۴ آوریل ۲۰۱۱، بعد از دیدار معاون وزارت خارجه لیبی با نخست وزیر یونان، وزیر خارجه یونان گفت: رژیم قذافی آماده است بر سر آتش بس در لیبی، گفتگو و توافق کند.

◀ در همین روز، هیأتی از سوی رژیم قذافی و نیز نماینده ای از سوی شورای ملی موقت لیبی به آنکارا رفتند. تا مگر حکومت ترکیه نقش میانجی را در برقرار کردن آتش بس بر عهده بگیرد.

۸ شبکه جاسوسی ایران که در کویت کشف شده است! - بعث سوریه که معلم ملاتاریا بود، پیشاروی جنبش مردم سوریه:

* ۱۱ ماه پیش، شبکه های جاسوسی ایران در کویت کشف شدند و حالا صدایش را در می آورند و ۳ تن را نیز به مرگ محکوم می کنند چرا؟

◀ ۱۱ ماه و بیشتر، پیش از این، کویت شبکه جاسوسی کشف کرد. بخاطر آن، علی جتی، پسر شیخ احمد جتی را که سفیر ایران در کویت بود، به تهران بازگرداند. و در همان روزها، سر و صدا را خواباندند.



تا این که تلویزیون عربیه، در آخر ماه مارس، با تفصیل تمام، از کشف ۸ شبکه جاسوسی ایران در کویت و محاکمه جاسوسان و محکوم شدن تنی چند از آنها به اعدام خبر داد. و به دنبال آن،

◀ در ۱ آوریل ۲۰۱۱، استراتفور خبر داد که شبکه ای که در این روزها، دستگیری اعضایش شرح و بسط مطبوعاتی جسته است، یکی از ۸ شبکه جاسوسی ایران در کویت بوده است. الفیس (۱ آوریل) به نقل از مقاماتی که نامشان را نمی برد، خبر از وجود ۸ شبکه می دهد. دو شبکه از ۷ شبکه دیگر مسلح بوده اند و تحت رهبری علی دهری، وابسته توریستی سفارت ایران در کویت بوده اند. او عضو سپاه پاسداران و جاسوس سپاه در خلیج فارس بوده است. کار شبکه ها به خدمت در آوردن کارکنان نظامی و یا کسانی بوده است که در مؤسسات امنیتی بسیار حساس، کار می کرده اند. برخی از اعضای شبکه ها در ایران و کشورهای دیگر منطقه تعلیم می دیدند. بعضی ها نیز تعلیم می دیدند چگونه اسلحه و مواد منفجره بکار برند.

◀ در ۲۹ مارس، خبرگزاری فرانسه، به نقل از یک منبع قضائی، خبر داده است که ۲ ایرانی و ۱ کویتی به جرم جاسوسی برای ایران، محکوم به اعدام شده اند. یک تبعه سوریه و یک عرب دیگر که تابعیت او معلوم نیست، به حبس ابد محکوم شده اند. ۴ تن از محکومان در ارتش کویت خدمت می کرده اند. تاریخ توقیف ها ماه مه ۲۰۱۰ است. عربی که تابعیت او اظهار نشده، یک سرباز بوده است.

◀ در ۴ آوریل، اجلاس وزیران خارجه کشورهای عضو همکاری خلیج فارس، نگرانی و مخالفت شدید خود را از مداخله ایران در کویت و بحرین اظهار کردند.

*** رژیم سوریه پیشروی جنبش:**

◀ در ۳۰ مارس، بشار اسد در مجلس سوریه حاضر شد و سخنرانی کرد. رفتار نمایندگان دست نشانده، بی کم و کاست، همانند رفتار مجلس مافیاهای نظامی - مالی بود. سخنان او عیناً سخنان خامنه ای بود: «فتنه» ای سخن گفت که در خارج از لیبی طراحی شده و یک سر دیگرش در سوریه است. بنا بر رویه جبارها، کلمه ای از لغو قانون حالت فوق العاده که یک حکومت نظامی دائمی است، نگفت. «نهاد انتطاف ناپذیری» شد. البته این وعده را داد که هیأتی آن قانون را بررسی خواهد کرد و اصلاحیه ای را پیشنهاد خواهد کرد.

روزی پیش از آن، تظاهراتی در دمشق، به پشتیبانی رژیم بشار اسد - که خبرگزاری ها شرکت کنندگان در آن را دهها هزار نفر برآورد کردند - برپا شد. اما لوموند آن را تظاهراتی سازمان یافته و بی روحی توصیف کرد که زود نیز پایان پذیرفت.

◀ جنبش در شهرهای سوریه که پیش از تظاهرات تظاهرات ۲۹ مارس بسود بشار اسد و رژیم او، آغاز شده بودند، بعد از سخنرانی بشار اسد، همچنان ادامه یافتند.

◀ صدا و سیمای رژیم مافیاهای نظامی - مالی از جنبشها در لیبی و یمن و بحرین می گوید اما از جنبش سوریه کلمه ای نمی گوید. خبرهای این جنبش سانسور می شوند.

◀ یعنی ها می گویند، طراح برانگختن جنبش بقصد زمینه سازی برای مداخله ناتو پرنس بندر (همان سفیر سعودیها در امریکا که نقشی تعیین کننده در برانگختن صدام به حمله به ایران داشت) و جفری فلتمن، سفیر سابق امریکا در تونس است:

*** آیا پرنس بندر و جفری فلتمن طرح برانداختن رژیم سوریه را تهیه کرده و به اجرا گذاشته اند؟:**

سال ۹۰ چگونه آغاز می شود؟

◀ در ۴ آوریل، یعنی ها توضیحی را در باره تحركات در سوریه انتشار دادند و دو تن را طراح «طرح فتنه» معرفی کردند:

● برانگختن گروه هایی از مردم طبق نقشه ای بعمل می آید که در سال ۲۰۰۸، توسط شاهزاده بندر بن سلطان، سفیر سابق سعودیها در امریکا، و جفری فلتمن، سفیر سابق امریکا در لبنان (از ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸) تهیه شده است. هدف آن، سرنگون کردن رژیم بشار اسد و تجزیه سوریه است. هزینه عملیات، ۲ میلیارد دلار است.

● بندر، که معروف به بندر - بوش است، در ریاست جمهوری بوش، قصد کودتا در عربستان را داشت. قرار بود کودتا، در دوران انتقال ریاست جمهوری از بوش به اوباما، انجام بگیرد. سازمان جاسوسی روسیه از ماجرا آگاه شد و حکومت روسیه، در دم، ملک عبدالله را آگاه کرد. بندر و چهار افسر دستگیر و زندانی شدند. در سال ۲۰۱۰ بود که بندر غفو شد.

● جفری فلتمن که اینک معاون وزارت امور خارجه امریکا در امور خاورمیانه است، همان کسی است که در ایجاد آتر ناتو رژیم صدام، نقش مهمی داشت. در اجتماع اربیل، شرکت داشت و به دنبال ایجاد آتر ناتو بود که قوای امریکا و انگلستان، در ۱۹ مارس ۲۰۰۳، به عراق تجاوز نظامی کردند.

● مخالفان دولت بشار اسد، طرح ۲۰۰۸ را مو به مو اجرا می کنند. جای تعجب نیز ندارد زیرا جفری فلتمن هم اکنون معاون وزارت خارجه امریکا در امور خاورمیانه است و اجرای طرح را سرپرستی می کند. اجتماعات کوچک تشکیل می شوند و توسط ولگردهایی که خود را لباس شخصی های رژیم جا می زنند، مورد حمله قرار می گیرند. از اینهمه، توسط تلفنهای دستی، فیلم برداری می شود و فیلمها توسط فرستنده های تلویزیونی عرب پخش می شوند...

انقلاب اسلامی ۱-۱۰ - این امر که بندر قصد کودتا در عربستان را داشته است، گویای ثبات ناپذیری رژیمی از نوع رژیم سعودیها است. ۲ - شیوه دلیل تراشی و تبلیغ بعثی ها، بی کم و کاست، همان شیوه رژیم مافیاهای نظامی - مالی است. عجیب نیز نیست، زیرا دومی از اولی اموخته است. بنا بر ادعای بعثی ها و رژیم مافیاهای مردم سوریه و ایران، بیشتر از رضی، دلباخته این دو رژیم هستند. دشمنی که امریکا و اسرائیل هستند «فتنه» ای در ۲۰۰۸ طراحی کرده و اینک در ۲۰۱۱ به اجرا می گذارند. غافل از اینکه اسرائیل از وضعیت سوریه رضی نیست و نگران سقوط رژیم سوریه و رژیمی که ممکن است جانشین آن شود نیز هست. در این نگرانی، رژیم مافیاهای نظامی - مالی نیز شریک است.

و اینک به سراغ اسناد محرمانه انگلستان برویم. اسناد این واقعیت را گوشزد می کنند که تا خائنانی نباشند و به سراغ قدرت خارجی نروند، آن قدرت توانائی مداخله در امور داخلی کشور را پیدا نمی کند:

روابط ایران و کشورهای همسایه در اسناد آرشیو ملی بریتانیا

● اثر انقلاب اسلامی در منطقه:

با گذشت دو سال از گسترش حرکت اسلامی در ایران و یک سال از پیروزی انقلاب در ایران، گروههای مطالعاتی مختلفی در وزارت خارجه بریتانیا به بررسی

مسایل ایران، جمهوری اسلامی و تاثیر فکری و سیاسی رهبری آیت الله خمینی بر منطقه و جهان اسلام مشغول بودند.

نتیجه یکی از این تحقیقات که توسط گروه مطالعاتی اسلام و با عنوان "اسلام و غرب" صورت گرفت در اول اوت ۱۹۸۰/۱۰ مرداد ۱۳۵۹ (کمتر از دو ماه قبل از آغاز جنگ ایران و عراق) و در ۱۹ برگ و نسخه های معدودی در اختیار نخست وزیر، وزارت خارجه، وزارت دفاع و وزارت بازرگانی بریتانیا قرار گرفت.

این گزارش به سرپرستی دو نماینده مجلس عوام بریتانیا، دنیس والترز (Denis Walters) و پتر تمبل موریس (Peter Temple-Morris) داماد خواهر اسدالله علم، و سه متخصص مشهور مسایل خاورمیانه هارولد ییلی، پاتریک سیل (Patrick Scale) و عباس کلیدار (Abbas Kelidar) تهیه شده بود.

در ابتدای این گزارش ضمن توجه به اهمیت انقلاب و جمهوری اسلامی و تاثیرات حادثه گروگانگیری در ایران عنوان شده بود که شرایط پس از پیروزی انقلاب ایران «موجب افزایش خطر شوروی در خاورمیانه شده و نمونه آن اشغال افغانستان توسط شوروی است.» (۱)

توضیح ۱- این امر که در جا، «اسلام و غرب» موضوع مطالعه کارشناسان و جستن راه حل گشته است، روشن می کند که اسلام بمثابه بیان آزادی که گل را بر گلوله پیروز کرد، همانطو که در این گزارش می خوانیم، «منافع غرب» را به خطر انداخته است. پس می باید، آن را در چنان بیان قدرتی از خود بیگانه کرد که موجب بیزاری گردد. این کار را ملاناریا برعهده گرفت و کاری کرده است که امروز، اسلام دست آویز گرایشهای راست افراطی و نیز راست گراهای غیر افراطی گشته است.

اما در آنچه به قشون کشی رژیم شوروی سابق به افغانستان مربوط می شود، گروگانگیری یک عامل بود و نیازخیمینی به روسیه، عاملی دیگر، اینست که سفیر روسیه، دو روز پیش از حمله، در تاریخ ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹، ۶ دی ۵۸، نزد خمینی رفت و او را از حمله شوروی به افغانستان آگاه کرد. در واقع، از خمینی چراغ سبز گرفت. در این باره، کتاب «تحولات سیاسی جهاد افغانستان» نوشته دکتر ش. ن. حق شناس (جلد اول صفحات ۱۳۲ تا ۱۳۴)، بعد از نقل موضع گیری اول خمینی و موضعگیری دوم او را می آورد، اینطور نتیجه گیری می کند: «حقیقت اینست که روسها پیش از حمله خود به افغانستان، از آیت الله خمینی استمراج کرده بودند و هدفشان هم مسلماً این بوده است عکس العمل ایران را به حیث رژیمی که مدعی انقلاب اسلامی بود و در هماهنگی افغانستان قرارداشت، بر خود معلوم نمایند. واقعا " اگر آن روز آیت الله خمینی در آن روز بر وظیفه شرعی خود عمل می کرد و مسکو را از این اقدام برحذر می داشت و حمله به افغانستان را حمله به پرچم اسلام وانمود می ساخت، روسها هرگز اینگونه بی باک و گستاخ، بر افغانستان حمله نمی کردند. زیرا آن شور و هیجانی که در آن ایام، تحت نام اسلام در ایران وجود داشت، روسها را الزاما " به مآل اندیشی وامی داشت.

کتاب، مخالفت قاطع بازرگان و بنی صدر و قطب زاده از رجال سیاسی و نیز منتظری و بهشتی و شریعتمداری و طالقانی و مطهری و سید عبدالله شیرازی را با حمله نظامی روسیه به افغانستان، باز گفته است.

بنا بر این گزارش: «سرنگونی شاه ایران و آن چه که آیت الله خمینی انقلاب مستضعفان می نامید، منجر به احیای غیرمنتظره اعتماد به نفس و اراده در جوامع شیعه شد که به طور سنتی سرکوب شده بودند. این مساله به خصوص در عراق با جمعیت شصت درصدی شیعه و حکومت

کاملا سنی مصداق داشت. خطر باقوه همچنین در بحرین، لبنان و بخش های خاصی از سعودی وجود دارد ... اکنون ایران سر چشمه توفان اسلامی است و انقلاب ایران، حتی شاید بدون هیچ رهبری توسط گردانندگان آن، تاثیر زیادی در بی ثباتی همسایگانش دارد. چه ایران سیاست صدور بی ثباتی داشته باشد یا نه، ترکیبی از انقلاب و بنیادگرایی اسلامی، ترکیب نیرومندی در این راه است.» (۲)

توضیح ۲- هرگاه انقلاب هدفهای خود را تعقیب می کرد که استقلال و آزادی و ولایت جمهور مردم و رشد بر میزان عدالت بودند، انقلاب بمعنای جنبش همگانی را روش کردن و گل را بر گلوله پیروز کردن، همه جا را فرا می گرفت. هرگاه خمینی کینه پروری را مشروع نمی گرداند و خشونت را تقدیس نمی کرد و صدور انقلاب را در صدور خشونت ناچیز نمی کرد، انقلابی که اینک بعد از ۲۲ سال، کشورهای منطقه را فرا گرفته است، در همان سلهای اول بعد از پیروزی انقلاب روی می داد. هر چند صدام به خاتم کاسبی، سفیر امریکا در عراق، گفته بود با تجاوز به ایران، طوفان انقلاب را از کشورهای منطقه برگردانده است، اما کار اصلی را خمینی و دستیاران او کردند وقتی خشونت را تقدیس کردند و سرزمین ایران را به خون ایرانیان گلگون کردند و بساط ترور را در جهان گسترند.

در ادامه این گزارش به تجربه شصت ساله شوروی در کنترل، ایجاد محدودیت و سرکوب مسلمانان و استفاده از رهبران جوامع مسلمان به عنوان ابزار تبلیغات بین المللی پرداخته شده و ارزیابی شده است که از بابت مسلمانان خطر جدی متوجه حکومت شوروی نیست.» (۳)

توضیح ۳- ارزیابی یا از روی نادانی و بی اطلاعی است و یا از روی غرض. چرا که اگر اسلام بمثابه بیان آزادی خطری برای شوروی سابق نبود، چرا به افغانستان حمله می کرد؟ چرا حزب توده، جانب خمینی را بر ضد منتخب اول تاریخ ایران و مدافع اسلام بمثابه بیان آزادی، مدافع استقلال و آزادی ایران و هر کشوری که استقلالش به خطر می افتاد، از جمله افغانستان، می گرفت؟ چرا روسیه - که اینک، پس از سقوط رژیم شوروی، می دانیم از سازش پنهانی خمینی و دستیاران او با ریگان و بوش (اکتبر سورپرایز) آگاه بوده چرا که به تقاضای کمیسیون رسیدگی به این سازش پنهانی، در اختیار آن کمیسیون گذاشت - جانب خمینی و دستیاران او را در کودتای خرداد ۶۰ می گرفت؟ سیاست روسیه، در حفظ سلطه خود بر آسیای میانه، ضعیف و تحت رژیم استبدادی وابسته نگاه داشتن ایران بود. بدین خاطر بود که در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، روسیه شوروی نقش ناظر را بازی کرد و حزب توده دست نشانده نیز، زمینه ساز حضور ارتش در صحنه و کودتا شد (برای تفصیل، مراجعه کنید به نهضت ملی ایران و دشمنانش به روایت اسناد)

در بخش دیگری از این گزارش ضمن نام بردن از سعودی، عراق و مصر به عنوان سه کشور مهم و کلیدی در معرض تحریکات اسلام گرایانه و تشریح وضعیت هر یک از سه کشور، درباره عراق آمده است: «عراق به عنوان یک وزنه مهم در برابر هر دو گونه توسعه طلبی اسلامی و شوروی ظاهر شده است. اگرچه در اظهارات سیاسی هنوز عراق خود را متکی به شعارهای ترقی خواهانه مانده از انقلاب ۱۹۵۸ می داند، ولی به نظر می رسد که رژیم جاه طلب صدام حسین در واقع به سوی موضع طرفداری از غرب در حال جابجایی است. مشخص است که عراق آرزو دارد تا به قدرت اصلی در خلیج فارس و نیروی محرک جنبش عدم تعهد تبدیل شود.» (۴)

توضیح ۴- امروز که اسناد منتشر شده اند، می دانیم که عراق برای حمله به ایران، از موافقت امریکا و انگلستان و روسیه شوروی و کشورهای منطقه برخوردار بوده است. محرک صدام و رژیم او که از هدف (همان هدفی که بنا بر ایدئولوژی بعث می باید تعقیب می کرد) خالی شده بود و بمثابه یک رژیم تک پایه که ۸۰ درصد جامعه عراق (شیعه ها و کردها) با آن مخالف بودند، نمی توانست در پی تکیه گاه خارجی نرود. این تکیه گاه به صدام امکان می داد به ایران حمله کند و با تجزیه ایران به ۵ جمهوری، «بر قدرت» منطقه بگردد. او قربانی این هدف شد: حمله به کویت و شکست و تحریم و سرانجام جنگ ۲۰۰۳ و اعدام، زبیر او ندانست که برای «بر قدرت» منطقه شدن، قدرت لازم را ندارد و با منافع امریکا و انگلستان و کشورهای عربی که او را به تجاوز به ایران برانگیختند، سازگار نیست. هرگاه قرار بود تمامی اسناد منتشر می شدند، مردم انگلستان و ایران و عراق و... می دانستند، انگلستان و امریکا چه نقشه ای برای از میان برداشتن رژیم صدام، بعد از انجام مأموریت حمله به ایران گرفته بوده اند. از زبان آلن کلارک، وزیر دفاع وقت انگلستان می دانیم که طولانی کردن جنگ بقصد ناتوان کردن دو کشور ایران و عراق، برنامه مشترک آنها بوده است و این برنامه را با استفاده از ضعف خمینی و نیازش به استقرار استبداد و دستیاران او به اجرا گذاشته اند.

● افغانستان:

موضوع افغانستان، مقابله با حکومت کمونیستی و اشغال نظامی آن کشور توسط ارتش شوروی و کمک به گروههای معارض افغانی، یکی از محدود قضاوت مشترک در مواضع ایران و غرب بود. این همگامی تا جایی پیش رفت که ایران در اقدامی مشابه آمریکا، الییک تابستانی ۱۹۸۰ مسکو را به دلیل اعتراض به اشغال نظامی افغانستان تحریم کرد.

در همین موضوع قطب زاده وزیر خارجه ایران در دیدار هفتم آوریل/ ۱۸ فروردین خود با گراهام سفیر بریتانیا خود ضمن تأیید کمک ایران با همکاری پاکستان به گروههای تبعیدی افغانی، رفتار شوروی در افغانستان را «غیر قابل تحمل» اعلام کرد. قطب زاده معتقد بود که اشغال نظامی افغانستان مرحله ای از یک برنامه دراز مدت شوروی برای دستیابی به ایران و پاکستان است. او افزود: نخستین تجربه شوروی در یک کشور غیر متحد است و اگر این امر با موفقیت انجام بگیرد، باب جدیدی در تجاوزگری و جنگ گشوده خواهد شد و می تواند به جنگ جهانی سوم منجر شود.

وزیر خارجه ایران همچنین پیشنهاد کرد که اگر آمریکا کمکهای مختلف خود به مبارزان افغانستان را از طریق کشورهای اسلامی عرضه کند، تاثیر بیشتری داشته و تردیدها در باره استفاده از این امکانات رفع خواهد شد.» (۵)

توضیح ۵- پیشنهاد قطب زاده به گراهام، سفیر انگلستان در ایران، بدون اطلاع رئیس جمهوری و مخالف نظر صریح او بوده است. توضیح این که وقتی گروه های افغانی که در برابر ارتش متجاوز روسیه به استقامت ایستاده بودند، نزد بنی صدر آمدند، او به آنها گفت: هر چند ایران و افغانستان تاریخ و فرهنگ مشترک دارند، اما شما می باید در استقامت، متکی به خود باشید. نخست متحد شوید تا ایران - که خود را مورد تجاوز نظامی روسیه می داند - به شما کمک نظامی و مالی کند. و سپس بدانید هر گاه به رقیب روسیه برای اخذ کمک روی بیابورید، باز بچه روابط قوای آنها می شوید و گرفتار جنگی پایان ناپذیر می گردید. زیرا به هردسته جدا پول و اسلحه می دهند و هر دسته قلمرو پیدا می کند و خود را رقیب دسته های دیگر می بیند. این وضعیت، وضعیت جنگ دائمی می شود.



هرگاه افغانها متحد می ماندند و بعد از کودتا رژیم خمینی عامل انشعاب و انشقاق نمی گشت و دسته وابسته نمی ساخت و دستیار روسیه نمی شد، افغانستان سرنوشتی را که یافته است، نمی یافت.

کتکه جالب در این دیدار این بود که گراهام از تصمیم بریتانیا برای تحریم المپیک مسکو خبر داد، حال آن که نهایتاً کمیته ملی المپیک بریتانیا با وجود مخالفت دولت تاجر تصمیم به شرکت در المپیک گرفت و ایران و آمریکا را در راه تحریم تنها گذاشت.

● نظریه‌ی درباره انقلاب ایران:

وزارت خارجه بریتانیا همچنان از نمایندگان دیپلماتیک خود در کشورهای اسلامی خواسته بود گزارش‌هایی از مواضع دولت و مردم آن کشورها در قبال انقلاب ایران و رهبری آیت الله خمینی به لندن ارسال کنند. اگرچه انتشار این گزارش‌های یک تا سه صفحه‌ای در این مختصر نمی‌گنجد، ولی مجموع این یادداشت‌ها ارزش بررسی و انتشار جداگانه دارد. خلاصه آن که اغلب رهبران کشورهای اسلامی نظر خوشی به ایران انقلابی نداشتند و اکثریت مردم سنی نیز چندان نسبت به تحولات ایران خوش بین نبودند.

در گزارشی از مازنی از شیفتگی شدید انور ابراهیم رهبر جوان مسلمان نسبت به آیت الله خمینی و انقلاب ایران و تاسف او از اختلافات جناحی در ایران یاد شده است.

در یک گزارش دیگر از مصر عنوان شده که اغلب مخالفان عادی دولت محمد انور سادات، چه شیعه و چه سنی، از انقلاب ایران و مواضع ضد غربی آن، جانب‌داری می‌کنند. البته این هواداری از ایران در میان گروه‌ها و احزاب مصری کمتر به چشم می‌خورد.

گزارشی دیگر از دشمنی شیوخ امارات نسبت به انقلاب ایران و همچنین تأثیر کم تحولات ایران بر جمعیت سی هزار نفری ایرانیان آن هنگام در امارات که اکثرشان سنی و از اهالی منطقه بندر لنگه بودند، سخن گفته شده است. (۶)

توضیح ۶- روشن بود که دیوار مذهبی جدا کننده را می‌بردند تا بتوانند انقلاب ایران را خطر برای دنیای سنت جلوه می‌دهند. هرگاه خمینی و دیگر روحانیان خود نیز این دیوار را بالا نمی‌بردند و در خود ایران، شیعه و سنی را از یکدیگر جدا نمی‌کردند و دست کم می‌پذیرفتند دین رسمی اسلام باشد و اگر، به عهد وفا می‌شد و ولایت جمهور مردم، بنا بر این، دموکراسی در ایران استقرار می‌یافت، دیوار فرو می‌ریخت و جنبش همگانی روش مردم کشورهای مسلمان و بسا غیر مسلمان در انقلاب بخاطر بازیافت استقلال و آزادی و بنای دموکراسی بر این دو اصل می‌گشت. کار به جایی نمی‌رسید که امروز، برای سرکوب جنبش مردم بحرین، «نفوذ ایران» مجوز قشون کشی به بحرین شود و «رهبر» شیعه‌های بحرین از رژیم مافیاهای نظامی - مالی بخواد در امور بحرین دخالت نکند.

● ایران و شوروی:

سواى جهان اسلام، آگاهی از مواضع شوروی در قبال ایران نیز برای قدرت‌های غربی مهم بود. یک گزارش از کمیسیون مشترک بریتانیایی بررسی راهکارهای غیر نظامی و اعمال فشارهای اقتصادی بر ایران به تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۷۹ (۱۰ دی ۱۳۵۸) در ارزیابی از موضع اتحاد جماهیر شوروی در قبال گروه‌گانیگری اعضای سفارت آمریکا در تهران و موضع انقلابی حکومت جدید ایران چنین می‌گوید: «اتحاد شوروی دیدگاه درستی را درباره اشغال سفارت ایالات متحده اتخاذ کرده و با توجه به [مواضع] مداوم ضد شوروی خمینی، دستیابی به یک رابطه کاری با ایران

را دشوار یافته و باید نگران احیای اسلامی و تأثیری که می‌تواند در جمهوری‌های مسلمان بگذارد باشد. ولی ایجاد گرفتاری بیشتر غرب برای ایران می‌تواند موجب قطع کامل روابط ایران و غرب و اجبار ایران به روی آوردن به سوی اتحاد شوروی برای کمک‌های سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی شود. بی‌توید اگر دیدگاه چنین باشد که روسیه تنها دوست انقلاب ایران است، غلبه سیاست ضد کمونیسم و عدم اعتماد ایران به روسها می‌تواند به دستور خمینی کنار گذاشته شود. روس‌ها می‌توانند بنیادهای روابط نزدیکی را با رژیم جانشین خمینی ایجاد کنند. رابطه نزدیک روسیه و ایران می‌تواند موازنه نظامی منطقه را به کلی بر هم زده و مخاطرات تأمین نفت برای ما را افزایش دهد». (۷)

توضیح ۷- در این گزارش، ۱ - برآورد پیشین که روسیه نگرانی بابت اثر انقلاب ایران بر مناطق مسلمان نشین تحت سلطه خود ندارد، نقض می‌شود. روشن می‌شود که این نگرانی را داشته است. ۲ - می‌پذیرد که غرب برای ایران گرفتاری ایجاد کرده است اما احتمال می‌دهد که ایجاد نگرانی بیشتر، سبب روی آوردن ایران به شوروی شود. ۳ - در عمل، رژیم خمینی به روسها روی آورد و دستیار آنها نه تنها در آسیای میانه که در افغانستان نیز شد. با وجود این، با غرب نیز وارد معامله‌های علنی و پنهانی (اکتبر سورپرایز و سپس ایران گیتهای امریکائی و انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و اتریشی و ایتالیایی و پرتغالی و اسپانیولی و سوئدی و...) گشت. وقتی رژیمی تک پایه می‌شود و رابطه با حاکمیت ملت را قطع می‌کند، نیازمند قدرت خارجی می‌گردد و این نیاز اقتصادی و نظامی و فنی و سیاسی، وابسته اش می‌سازد و حال و روزی را می‌یابد که در حال حاضر، رژیم مافیاهای نظامی - مالی یافته است.

در گزارش‌های مشابه از این دست، با استناد به تجربیاتی از قبیل اعمال تحریم‌های اقتصادی بین‌المللی سال ۱۹۷۶ علیه آلبانی عنوان شده بود که این گونه اقدامات می‌تواند به پناه آوردن کشورهای هدف به شوروی منجر شود.

در گزارشی محرمانه به تاریخ ۲۴ سپتامبر / دوم مهر نوشته استفن وردزورث (Stephen Wordsworth) دیر سوم ۲۵ ساله سفارت بریتانیا در مسکو (و سفیر کنونی در صربستان)، نقشه نظرات روستیسلاو باولویچ ژاوروتکوف (Rostislav Pavolovic Zhavoronkov) یکی از مسئولان بخش خاورمیانه اتحاد شوروی درباره روابط مسکو و تهران منعکس شده است. دیدار این دو تنها سه روز پس از آغاز حمله نظامی عراق به ایران صورت گرفت.

به گفته ژاوروتکوف که خود قبلاً در کنسولگری کشورش در رشت خدمت کرده بود، کادر دیپلماتیک شوروی در ایران ۲۵ درصد کاهش یافته بود، ولی مسکو در مقابل خواهان کاهش تعداد کارکنان سفارت ایران نشده بود. وی همچنین از تعطیلی کنسولگری شوروی در رشت از دو روز قبل از آغاز جنگ (۲۰ سپتامبر ۱۹۸۰/ ۲۹ شهریور ۱۳۵۹) خبر داد.

ژاوروتکوف ضمن تأکید بر این که صادق قطب زاده وزیر سابق خارجه تعیین کننده اصلی سیاست خارجی ایران بوده و آیت الله خمینی و هم اکنون مجلس این کار را برعهده دارند از موضع کاملاً مخالف ایران درباره حضور نیروهای شوروی در افغانستان به عنوان عاملی یاد کرد که روابط تهران و مسکو را پیچیده کرده است. (۸)

توضیح ۸- مقام روسی سخن از روی بی‌اطلاعی زده است. هرگاه فرض کنیم ایران سیاست خارجی می‌داشت، این سیاست، بعد از گروه‌گانیگری، محور کردن قدرت خارجی (خاصه آمریکا) در سیاست داخلی و در رابطه با دنیای خارج، مخصوص کشورهای منطقه بود. رژیمی که با ولایت جمهور مردم قطع می‌کرد، نیاز پیدا می‌کرد به سیاست ستیز و سازش با قدرت‌های خارجی، بنا بر این، بحران‌سازی، نیازی که از آن روز تا امروز، همچنان دارد. چون چنین بود، هر گروه سیاست خارجی خود را می‌داشت. قطب زاده نیز سیاست خارجی

سال ۹۰ چگونه آغاز می‌شود؟

خود را داشت و هیچکس را نیز از آن، آگاه نمی‌کرد. چنانکه دیدار مخفی اش را با جردن، مشاور کارتر، رئیس جمهوری وقت آمریکا، در پاریس، به کسی اطلاع نداد. گفتگوهایش با سفیران و مقامات خارجی نیز، بدون اطلاع مقاماتی که می‌باید از آنها مطلع می‌شدند، انجام می‌گرفت.

باری، معامله پنهانی بر سر گروه‌گانه‌ها (اکتبر سورپرایز) و نیز معامله‌های پنهانی که به اقتضای بزرگ (ایران گیتها) سربراز کردند، سیاست خارجی بخشی از رژیم بدون آگاهی بخشی دیگر بود. خمینی اغلب تابع بود و نه امر و تعیین کننده سیاست خارجی. در جنگی که ۸ سال ادامه یافت و سرانجام، جام زهر را به او نوشاندند، هم در ادامه و هم در چگونگی پایان یافتنش، خمینی نقش آلت فعل کسانی را بازی کرده است که مجری سیاست انگلستان و غرب در ادامه دادن به جنگ شدند.

درسی که ایرانیان باید بیاموزند و همواره بکار بندند، اینست: ایران نیازمند دولتی است که یک سیاست خارجی داشته باشد و موازنه عملی اصل راهنمای این سیاست باشد، هدف یعنی سیاست خارجی باید بر خورداری ایرانیان از حقوق ملی خود باشد و در جهان، در پی سیاستی جهانی باشد که رابطه‌های ملتها را بر وفق حقوق ملی هر ملت، برقرار کند و بدانها صفت دوام ببخشد.

چه در دوره قبل از پیروزی انقلاب و چه پس از آن، یکی از دغدغه‌های آمریکا و بریتانیا مساله حضور و نفوذ شوروی در ایران بود. در سال ۱۹۸۰، سه موضوع حمایت حزب توده از مواضع جمهوری اسلامی، اشغال افغانستان توسط ارتش شوروی و نهایتاً آغاز جنگ ایران و عراق، بر دامنه و عمق این نگرانی افزودند. برای نمونه، در گزارشی‌های تازه آزاد شده تحلیل‌هایی درباره گمناهن‌زنی و بررسی احتمال حمله نظامی شوروی به ایران وجود دارد.

● نگرانی از نفوذ شوروی:

از سوی دیگر بریتانیا نگران نفوذ هواداران پنهان شوروی در سطوح بالای جمهوری اسلامی نیز بود. برای نمونه در تاریخ ۱۳ ژوئن / ۲۳ خرداد، سعدالله غوثی یکی از دیپلمات‌های ارشد سابق و مدیر کل تشریفات وزارت خارجه افغانستان در زمان حکومت محمد ظاهر شاه، طی گفتگویی با مایکل ویلفورد (Michael Wilford) سفیر بریتانیا در ژاپن به این نگرانی افزود. در آن زمان غوثی در دانشگاه صوفیا در توکیو تدریس می‌کرد.

درباره مسایل افغانستان بود، ولی موضوع ایران نیز در این گفتگو مطرح شد. «او [غوثی] نخست از نفوذ کمونیست‌ها در جمع آیت‌الله‌های بنیادگرا سخن گفت. او گفت که پنج ایرانی را می‌شناسد که در دانشگاه پاترس لومومبا (Patrice Lumumba University) دانشگاه بین‌المللی کمونیستی شوروی برای آموزش دانشجویان جهان سوم، دوره دیده‌اند. یکی از آن‌ها دختر خواهر یا برادر خمینی است که برای حزب توده و در درون حلقه آیت‌الله‌ها کار می‌کند و در هماهنگی نزدیک با دانشجویان گروگان‌گیر در سفارت آمریکا است. او [غوثی] آشکارا نفوذ مخفی شوروی از طریق آیت‌الله‌های ناسیونالیست می‌داند. با این همه او می‌گفت که آیت‌الله‌ها به قبایل افغانستان کمک می‌کنند و به آنان اسلحه می‌دهند تا در برابر ارتش شوروی مقاومت کنند. البته ممکن است پارادوکسیکال [متناقض] به نظر برسد...»

توضیح ۹- نگرانی انگلستان بابت نفوذ هواداران شوروی در سطوح بالای جمهوری اسلامی یک سخن است و وجود کسانی که در دانشگاه پاترس لومومبا درس خوانده بوده‌اند، پهلوی طلبی مدعی بودند موسوی خوسینی‌ها، کسی که در اجرای طرح گروه‌گانیگری نقش کلیدی بازی کرده است، نیز، در این دانشگاه درس خوانده است - سخن دیگری است: ۱ - آن نگرانی مانع از این نشد که عراق را به تجاوز به ایران برانگیزند و عامل ادامه جنگ

بمدت ۸ سال شوند. آن نگرانی مانع از همکاری عمال غرب با عمال روسیه با ملاتاریا در کودتای خرداد ۶۰ بر ضد دموکراسی نشد. آن نگرانی مانع خورد و بردهای بزرگ، از راه معامله‌های پنهانی و بس پر فساد نیز نشد. رژیم خمینی عامل بازدارنده انقلاب در کشورهای نفت خیز نیز شد. نگرانی بابت بغارت بردن ثروت نفت کشورهای نفت خیز نیز مورد پیدا نکرد. پس، ابراز نگرانی، تنها دست‌آویزی بوده است برای توجیه سیاستی که از عوامل سازسازی استبداد در ایران و ادامه غارت ثروت ملی ایرانیان و ملت‌های دیگر.

۲ - اما با وجود این که ولادیمیر کوزچکین، جاسوس روسی (سرگرد ک.گ.ب مامور ایران)، در ۱۹۸۲، به انگلستان پناهنده شد و فهرست کامل سران و کادرهای حزب توده و عمال روسیه در ایران را در اختیار انگلستان گذاشت و این فهرست، در پاکستان، به عسکر اولادی داده شد، هیچکس از درس خوانده‌های دانشگاه لومومبا، شناسائی نشدند! موسوی خوسینی‌ها، با وجود نقشی که در گروه‌گانیگری بازی کرده بود، هرگاه مأمور روسها بود، کوزچکین او را به انگلیسها معرفی کرده و پرده از راز او برداشته شده بود. از اتفاق، دو منبعی که موسوی خوسینی‌ها را عامل آمریکا و کسی می‌دانند که از طریق او، طرح گروه‌گانیگری، به دانشجویان پیرو خط امام، یک طرح انقلابی القاء شده است، او را عامل روسها خواندن را پوششی دانسته‌اند برای پوشاندن هویت واقعی او.

تلاش نگارنده (مجید تفرشی) برای بررسی صحت و سقم گفته‌های سعدالله غوثی و یا کشف افراد ایرانی که او مدعی تحصیلشان در دانشگاه پاترس لومومبا شده بود، از جمله یکی از مسئولان آیت‌الله خمینی به نتیجه نرسیده است.

در همین ارتباط، برخی از تحلیل‌گران آمریکایی با تأیید دغدغه‌های بریتانیایی‌ها، نگران نفوذ و فعالیت هواداران شوروی در ایران بودند. دیوید مارک، معاون «دفتر اطلاعات و پژوهش» وزارت خارجه آمریکا (آی.ان.آر. Bureau of Intelligence and Research "INR" and Research) در دیدار روز ۱۳ ژوئن / ۲۳ خرداد خود با دو دیپلمات بریتانیایی در واشنگتن از نفوذ عوامل شوروی در کردستان و آذربایجان خبر داد. در گزارشی سری که از این دیدار تهیه شده درباره اظهارات مارک آمده است: «روس‌ها در هر دو استان آذربایجان و کردستان رابط و مأمور دارند. مارک به ما یادآوری کرد که بعد از از بین رفتن جمهوری آذربایجان (حکومت فرقه دمکرات)، روس‌ها یست تا یست و پنج هزار آذری را با خود به اتحاد شوروی بردند. بدیهی است که نسل بعدی آذری‌های تربیت شده در شوروی تأمین کننده مأموران بالقوه است. به همین ترتیب، روس‌ها از تباطاتی هم با حزب دمکرات کردستان، در دسر آفرین بالقوه آن منطقه، دارند.»

دیوید مارک (David Mark) در جمع بندی سخنان خود به سه خطر جدی در موضوع نفوذ شوروی در ایران تأکید کرد: ۱. نفوذ شوروی در بین گروه‌گانیگران سفارت آمریکا و رادیکال کردن روند گروه‌گانیگری از طریق ترغیب ایران به محاکمه یا کشتن آمریکایی‌ها. ۲. نفوذ روسها در بین چهره‌های دینی ایران. ۳. تلاش طرفداران شوروی برای استفاده از مشکلات اقتصادی برای سازمان‌دهی اعتصابات و ناآرامی‌های هدایت شده توسط وابستگان به شوروی، اقدامی که در صنایع نفت در خوزستان هم رخ داده است. (۱۰)

توضیح ۱۰- اکنون زمان شهادت خود را داده است، می‌دانیم که

۱ - از محاکمه گروه‌گانه‌ها را خمینی و قطب زاده سخن گفتند. بدیهی است واکنش شده بودند. بهر حال، محاکمه‌ای روی نداد. اما کشتن - پهلوی طلبی که زمانی وقت بسیاری از رئیس جمهوری و اعضای شورای انقلاب را گرفت، تهدیدی از ناحیه روسها نبود. بلکه بنا بر اطلاعی که رئیس جمهوری و شورای انقلاب یافته بود، رقبای کارتر و اخراجی‌های سیا بودند که بنا داشتند با کشتن برخی از گروه‌گانه‌ها،

افکار عمومی آمریکا را تا ممکن است، تحریک کنند. آنها احتمال نمی‌دادند حکومت کارتر وارد جنگی تمام عیار با ایران شود، محاسبه کرده بودند که اگر کارتر دستور بمباران نقاطی از ایران را بدهد، دیگر نمی‌تواند مسئله گروه‌گانه‌ها را حل کند. در نتیجه، در انتخابات ریاست جمهوری بازنده می‌شود. اگر هم دست بکاری نزند، باز بازنده می‌شود. چون مراقبت از گروه‌گانه‌ها مانع از ترور شدن تنی چند از آنها شد، اگر هم برآستی طرح کشتن گروه‌گانه‌ها را آماده اجرا کرده بودند، جمهوریکه‌ها توان اجرای آن را نیافتند و چاره را در معامله پنهانی (اکتبر سورپرایز) دیدند.

۲ - روسها روحانیانی را به روسیه دعوت می‌کردند. گفته می‌شد که مشکینی، کسی که تا زنده بود رئیس مجلس خبرگان بود، در اوائل جوانی عضو حزب توده بوده است. اما تا امروز، روحانی دست نشانده روسیه، شناخته نشده است. اگر روحانیانی هستند، جاسوسان و عملی هستند که هنوز لو نرفته‌اند.

۳ - برنامه اقتصادی به اجرا گذاشته شد و به راه بیمانی روزمره بیکاران پایان داد. بالا بردن حداقل دستمزدها و تعمیم بیمه‌ها، وضعیت مالی کارگران را بهبود نیز بخشید. به این قسمت، بهنگام بررسی گزارش‌ها پیرامون وضعیت اقتصادی، توضیح‌های بایسته داده خواهند شد.

● موضع دولت‌های عرب منطقه در قبال ایران:

در بخشی از گزارش ۳۱ دسامبر ۱۹۷۹ درباره موضع دولت‌های عرب منطقه در قبال ایران انقلابی چنین ذکر شده است: «هیچ کدام از همسایگان عرب ایران حوصله خمینی را نداشته و یقیناً نگران انقلاب ایرانند. آنان با همسنگی شگفت‌انگیزی به تهدیدهای ایران بر ضد بحرین و حتی عراق واکنش نشان داده و به نظر می‌رسد که حاضرند از موقعیت کنونی خلیج فارس دفاع کنند. به ویژه اشغال مسجدالحرام در مکه اعراب را از جا پراند و اعتماد آنان به ثبات داخلی سعودی را نیز تضعیف کرد.»

پیروزی انقلاب و بروز حوادثی از قبیل گروه‌گانیگری و جنگ موجب شد تا دولت امارات عربی متحده پس از گذشت حدود نه سال باز دیگر در فکر آغاز تالاش‌های حقوقی و بین‌المللی برای طرح ادعای کهنه خود در مورد مالکیت جزایر سه گانه تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی بختند. (۱۱) **توضیح ۱۱-** در واقع، پس از آنکه ملاتاریا ضد انقلاب را جانشین انقلاب کردند و استبداد خون ریز و ویرانگر خویش را برقرار کردند، با حاکمیت ملی قطع رابطه و با قدرت‌های خارجی رابطه ستیز و سازی برقرار کردند و آمریکا را محور سیاست داخلی و خارجی خود گرداندند، هم در بازرگانی، باجگذار شدند (بدون احتساب درآمد نفت که صدور ثروت ملی است، طراز بازرگانی ایران با همه کشورها منفی است) و هم به شیخ‌ها فرصت دادند که سه جزیره ای را مطالبه کنند که به رژیم شاه فروخته بودند. از آن زمان بعد، بر میزان وابستگی رژیم به قدرت‌های خارجی، حتی شیخ‌ها، بطور مستمر، افزوده شده است.

روز ۱۴ سپتامبر ۱۹۸۰/ ۲۳ شهریور در دیدار شیخ سلطان بن محمد القاسمی حاکم ۴۱ ساله شارجه، دیداری با یک هیأت دیپلماتیک بریتانیایی شامل دیوید کیت هاسکیل کاردار سفارت بریتانیا در دبئی، پرسی نوریس (Percy Norris) از مقامات وزارت خارجه در لندن و رالف پابلیکاور (Ralph Publicover) دیر دوم سفارت بریتانیا در امارات داشت. سلطان در این دیدار با اشاره به مالکیت مشاع ابوموسی و شراکت ایران و شارجه در منابع نفتی آن جزیره، مسایل جاری را درباره مواضع ایران انقلابی مطرح کرد: «پس از انقلاب ایران، شارجه امیدوار بود که مالکیت کل جزیره را به دست آورد. مالاها سر و صدای امیدوارکننده‌ای به پا کردند، ولی شرکت ملی نفت ایران در موضوع مداخله و عنوان کرد که ایران همچنان خواستار سهم پنجاه درصدی خود از حوزه نفتی مبارک بوده و در صفحه ۱۱



حاضر به چشم پوشی از ابوموسی نیست. در این بحران شارجه نمی‌داند که در این باره با چه کسی باید باب مذاکره را باز کند»

به دنبال انتشار مصاحبه ابوالحسن بنی صدر، رئیس جمهوری ایران، با هفته نامه نول آیسروانوار در تاریخ ۱۳ اکتبر ۱۹۸۰/۲۱ مهر ۱۳۵۹، امارات تحرک جدید تبلیغاتی را در مساله جزایر سه گانه آغاز کرد. در آن مصاحبه، بنی صدر به درستی عنوان کرده بود که «برخی از حکام امارات در قبال موافقت با اشغال جزایر توسط ایران، از شاه فقید پول گرفته بودند».

در واکنش به این اظهارات، راشد عبدالله نماینده دایم امارات در سازمان ملل متحد، برای دومین بار و با استفاده از جو ایجاد شده ناشی از گروگان گیری در سفارت آمریکا در تهران، در تاریخ ۱۴ نوامبر/۲۳ آبان طی نامه‌ای به کورت والدهایم (Kurt Waldheim) دبیر کل سازمان ملل، اظهارات بنی صدر را تکذیب و بر ادعای ابوطی بر مالکیت جزایر سه گانه تاکید نمود و از ایران خواست تا این جزایر را به امارات پس بدهد.

تکته مهم در اظهارات حاکم شارجه این بود که وی صریحا فاش ساخت که فعالیت‌های ضد ایرانی نماینده امارات در سازمان ملل سودمند نبوده و این تحرکات نه با نظر شیخ زاید رئیس دولت امارات صورت می‌گیرد و نه با شارجه در این مورد مشورت شده است. به عقیده شیخ سلطان، در تحرکات ضد ایرانی راشد عبدالله در سازمان ملل «تقصیر برعهده مشاوران عراقی وزارت خارجه امارات» است.

در آن هنگام، البته ریز ارتباطات مالی محمد رضا شاه با حکام راس الخیمه و شارجه و پول‌های پرداختی از سوی ایران به دو امیر نشین متروض خلیج فارس آشکار شده بود، ولی با افتنا و انتشار اسناد محرمانه مربوط به اعاده حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه، که بخش اعظم آن، در سالهای اخیر توسط تکرانه صورت گرفته، اظهارات بنی صدر به طور کامل تأیید شده است.

بر اساس گزارش ۱۴ دسامبر/۲۳ آذر جی. دبلیو وات (J.W. Watt) کاردار سفارت بریتانیا در ابوظبی، مقامات اماراتی درصدد بودند تا در واکنش به اظهارات بنی صدر و دیگر مسئولان ایرانی، پرونده جدیدی علیه حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه در سازمان ملل متحد باز کنند. وات در دیدار با یعقوب الکندی، یکی از مقامات وزارت خارجه امارات، مانند همیشه از جانبداری لندن درباره ادعای امارات سخن گفت و «خوشنودی بریتانیا از پی گیری و سیاست عادلانه امارات در این موضوع» را به مقامات ابوظبی ابلاغ کرد. (۱۲)

توضیح ۱۲ - بنا بر گزارش، انگلیسها «حامی» امارات در مطالبه سه جزیره بوده اند اما همین دولت، بهنگامی که شاه جزایر ایرانی را از شیخک ها می خرید، مخالف این معامله نبود زیرا قرار بود ایران در خلیج فارس، نقش ژاندارم را در حفظ «منافع آمریکا و انگلستان» بازی کند. اما بعد از انقلاب، «همواره جانبدار» دعوی نابجای شیخ هانی شده اند که در وجودشان به انگلستان و آمریکا وابسته اند. هم اکنون نیز، سیاست غرب در منطقه، ایجاد تقابل است. چنانکه همزمان با بستن لیبی به بمب و موشک، قوای سعودیها و شیخک ها وارد بحرین می شوند نخست وزیر انگلستان از این تجاوز حمایت نیز می کند. دست اویز نیز «جلوگیری از توسعه نفوذ ایران» است. کیست که نداند وحشت رژیم مافیاهای نظامی - مالی از استقرار دموکراسی در بحرین، بیشتر از سعودیها و شیخ های کویت و امارات... است؟ بیهوده نیست که دست بکارهایی می زند که دخالت نظامی سعودیها را موجه می کنند.

مطابق اسناد تازه آزاد شده، کشورهای عرب منطقه خلیج فارس با وجود اختلافات فراوان سیاسی و مرزی بین خود، مساله مالکیت جزایر را به موضوعی برای اثبات اتحاد خود برضد ایران تبدیل کرده بودند، تا جایی که پس از یورش نیروهای ارتش عراق به اراضی ایران، نخستین شرط صدام حسین، رئیس جمهوری عراق، برای قبول آتش بس و ترک متخاصمه، خروج نیروهای ایرانی از جزایر سه گانه و قبول مالکیت عربی آنها بود.

انقلاب اسلامی: اینک بنگریم وضعیت اقتصاد کشور چگونه است:

اقتصاد رشد نمی کند اما بیکاری و تورم و رانت خواری افزایش پیدا می کند:

* اگر با نفت، نرخ رشد اقتصاد ۲،۷ درصد باشد، رشد واقعی آن منفی است؟ چرا کسی مسئولیت رشد اقتصادی را قبول نمی کند؟

◀ در ۱۰ فروردین ۹۰، خیر آن لاین گزارش کرده است: آخرین آمارهای منتشر شده از سوی بانک مرکزی مربوط به رشد اقتصادی در ۶ ماهه اول سال ۸۷ است که بر اساس این آمارها، در این دوره رشد اقتصادی کشور بدون نفت حدود ۲/۳ درصد و با نفت حدود ۲/۷ درصد اعلام شد ولی بعد از آن بانک مرکزی در این مورد سکوت کرده است.

تکته قابل توجه آنکه در برنامه چهارم که به دلیل عدم تصویب برنامه پنجم برای سال ۸۹ نیز تمدید شد، پیش بینی نرخ رشد اقتصادی متوسط بالغ بر ۸ درصد در دوره اجرای قانون پیش بینی شده بود که متأسفانه در این دوره هیچگاه دولت به این سطح از رشد دست پیدا نکرد. در مورد نرخ رشد اقتصادی سال ۹۰ نیز با توجه به آنکه در برنامه پنجم هیچ رقمی ذکر نشده است در واقع هیچ هدف کمی در این زمینه وجود ندارد.

در حال حاضر، تنها منابع خارجی از جمله صندوق بین المللی پول است که بر آوردهایی در مورد نرخ رشد اقتصادی ایران منتشر کرده اند. بر اساس گزارش صندوق بین المللی پول در سال ۸۸ نرخ رشد اقتصادی ایران به حدود ۱ درصد رسیده است و در سال ۸۹ در حدود ۱/۵ درصد بوده است. در سال ۹۰ این نرخ به حدود ۴ درصد خواهد رسید. اما این پیش بینی قبل از اجرای قانون هدفمندسازی منتشر شده و هنوز هم صندوق بین المللی پول بر آورد جدیدی در این زمینه انجام نداده است. البته آخرین برآوردهای بانک جهانی در مورد نرخ رشد اقتصادی در سال ۸۹ نیز در دی ماه گزارشی در مورد نرخ رشد اقتصادی سال ۲۰۱۰ میلادی منتشر کرد و در آن میزان رشد اقتصادی ایران را در حدود ۱/۵ درصد بر آورد کرد.

در کنار این ارقام برخی از کارشناسان اقتصادی برآوردهای خود را از رشد اقتصادی بر اساس شواهد، پایین تر از این رقم دانسته و حتی برخی نرخ رشد را صفر و یا حتی منفی می دانند. البته خود این کارشناسان نیز تا کید دارند چون منابع رسمی تهیه آمارهای اقتصادی در این زمینه سکوت کرده اند این برآوردها در حد حدس باقی می ماند.

تنها اظهار نظر نیمه رسمی در این زمینه از سوی احمد توکلی رئیس مرکز پژوهش های مجلس در دوم اسفند سال ۸۸ در گفت و گویی با سایت فرهیختگان، بعمل آمده است: رشد رکودی ما از سال ۸۷ آغاز شده و سال بعد اگر رشد اقتصادی منفی شود نزدیک به صفر خواهد بود. رشد اقتصادی ایران در پایان سال ۸۸ به عنوان سال پایانی برنامه چهارم باید به سالانه ۸ درصد می رسید.

انقلاب اسلامی: هر گاه رشد اقتصاد ایران در سال ۸۷ با احتساب نفت، ۲،۷ درصد باشد، بطور یقین رشد اقتصاد، منهای نفت، منفی می شود. چرا که اگر سهم

سال ۹۰ چگونه آغاز می شود؟

نفت در بودجه دولت را تنها ۶۰ درصد به حساب آوریم - که بسیار بیشتر از اینست -، با توجه به این واقعیت که اقتصاد بخش دولتی ۸۰ درصد اقتصاد کشور است، رشد اقتصاد کشور منفی می شود. افزون بر این که بدون درآمد نفت، بخش دولتی اقتصاد می خوابد. دولت بدون بودجه می شود و...

* وابستگی به نفت در بودجه نود افزایش یافته است:

◀ در ۹ فروردین ۹۰، خبر آنلاین گزارش کرده است: حمید رضا کاتوزیان نماینده تهران و رئیس کمیسیون انرژی در گفت و گو با خبرنگار پارلمانی شفاف، گفته است: وابستگی بودجه های سنواتی به نفت طبق برنامه های توسعه ای، سیاست های کلی و سند چشم انداز ۲۰ ساله باید کاهش پیدا کند اما همچنان وابستگی بودجه ها به نفت در حال افزایش است که این افزایش می تواند تکرانی هایی را برای نسل های آینده به دنبال داشته باشد. چرا که علیرغم درآمد های بالای نفتی و فروش نفت خام شاهد توسعه چندان در صنعت نفت و راههایی برای بهره برداری نسل های آینده از ماحصل فروش نفت نیستیم.

وابستگی به نفت از دو طریق افزایش پیدا می کند: یکی اینکه که قیمت هر بشکه نفت را در بودجه بالا بگیریم و راه دیگر وابستگی به نفت این است که جای اینکه نفت را به ثروت بین نسلی تبدیل کنیم که نسل های متوالی بتوانند از آن بهره برداری کنند، آن را به ثروت نسل خودمان تبدیل و پولش را خرج کنیم.

در لایحه بودجه، دولت قیمت هر بشکه نفت را بالا تعیین کرده است و پول آن صرف اجرای قانون هدفمند کردن یارانه ها و به شکل پرداخت یارانه نقدی می شود و اختلاف ما نیز در همین مورد است. یکی بالا بودن قیمت نفت که ممکن است راهی برای آن نتوانیم پیدا کنیم ولی اگر پولی را که از نفت بدست می آید بجای خوردن صرف توسعه کشور و تقویت زیر ساخت ها در بخش هایی همچون نفت، گاز و برق کنیم، اینگونه می توان یک ثروتی ایجاد کرد که نسل های آینده هم بتوانند از آن بهره برداری کنند.

به شکل کیفی می توان گفت افزایش وابستگی به نفت در بودجه افزایش قابل توجهی داشته است. البته ما می توانیم تمهیداتی را به کار گیریم و در کمیسیون انرژی انجام دادیم و امیدواریم در کمیسیون تلفیق نیز انجام شود که این وابستگی را با کاهش دهیم و با اگر وابستگی به نفت وجود دارد به آن به عنوان یک منبع بین نسلی نگاه کنیم که نسل های آینده هم بتوانند از ثروتی که تولید می کنیم بهره برداری کنند.

* گردش یک چهارم نقدینگی کشور در دست عدهای خاص:

◀ در ۱۱ فروردین ۱۳۹۰، خبرگزاری مهر گزارش کرده است عزت الله یوسفیان ملا، عضو ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی کشور گفته است: از حدود ۲۲۰ هزار میلیارد تومان کل نقدینگی کشور متأسفانه همچنان حدود ۵۰ هزار میلیارد تومان معادل یک چهارم نقدینگی کشور در دست عده ای خاص در گردش است.

● ۳۰ هزار و ۴۰۰ میلیارد تومان از این نقدینگی از سوی یک بانک دولتی در اختیار ۴۳ نفر از افراد خاص است که متأسفانه به عنوان معوقه چندین ساله این بانک تبدیل شده است.

● ۲ هزار میلیارد تومان نقدینگی دیگر توسط بانک دیگر دولتی در قالب تسهیلات بانکی به ۴۱ نفر افراد صاحب نفوذ پرداخت شده که تاکنون ریالی از آن مبلغ را بازگشت ندادند.

* کشورهای عرب علاوه بر نفت خود، نفت و گاز ایران را نیز می برند و می فروشند:

◀ در ۱۴ فروردین ۹۰، حمیدرضا کاتوزیان، در گفت و گو با خانه ملت، گفته است: کشورهای عربی با همکاری شرکت های خارجی میدان های مشترک خود را با شتاب توسعه می دهند و مسئولان صنعت نفت ایران بر این باورند که آنها وطن و منابع خود را می فروشند، اما حقیقت اینست که آنها افزون بر فروش وطن و منابع خود، منابع نفتی ایران را هم می فروشند. با توجه به اعمال تحریم کشورهای غربی علیه ایران، مشارکت شرکت های آفریقایی، اروپای شرقی و کشورهای شرق آسیا در صنعت نفت ایران به ویژه چین رو به افزایش است. متأسفانه صنعت نفت ایران منو پل شرکت های چینی شده است. کمیسیون انرژی مجلس با انحصاری و منوپل شدن صنعت نفت ایران از سوی چینی ها مخالف است و در باره این موضوع بی تفاوت نیست و این مورد را با جدیت پیگیری می کند. باید این پروژه ها به همه شرکت های توانمند داخلی و خارجی واگذار شود.

البته باید در نظر داشت که به علت وجود شرایط تحریمی، شرکت های نفتی غربی که صاحب دانش، تکنولوژی و سرمایه به روز هستند، امکان فعالیت در صنعت نفت ایران را ندارند، با این حال باید از ایجاد انحصار در این حوزه جلوگیری کرد، زیرا به طور طبیعی چنین شرایطی انتشار شرکت خارجی در قراردادها را بالا می برد و شرایطی را برای سوء استفاده فراهم می کند.

* آیا بیکاری در اقتصاد ایران بیش از ۳۰ درصد است؟

◀ در ۱۳ فروردین ۹۰، آفتاب پرسیده است: آیا بیکاری در اقتصاد ایران بیش از ۳۰ درصد است؟ این نرخ بیکاری از سوی کسانی عنوان می شود که معتقدند تغییر تعریف اشتغال در سال ۸۵ باعث کمتر از واقعیت نمایانند آمارهای بیکاری در کشور است. آمارهایی که در گزارش مرکز آمار ایران از سه ماهه اول سال جاری - که آخرین آمار رسمی اش باید دانست، میزان بیکاری با بیش از ۲ درصد افزایش نسبت به سه ماهه آخر سال ۸۸ به رقمی حدود ۱۴/۶ درصد رسیده است. رئیس مرکز آمار ایران، با آنکه گفته بود نرخ بیکاری نسی ماهه تابستان و پاییز را با هم منتشر می کند، هنوز در این زمینه اقدامی صورت نداده است و نرخ بیکاری نیز به جمع آمارهای منتشر نشده حکومت اضافه شده است.

در همان حال که حکومت از انتشار آمارهای رسمی نرخ بیکاری خود داری می کند، وزیر کار و معاون اول رئیس جمهوری تاکید بر افزایش ایجاد اشتغال و تک رقمی شده نرخ بیکاری تا پایان سال جاری می کنند. در این میان گروه پژوهشی مجله اقتصاد ایران نرخ فعلی بیکاری را در حدود ۱۶/۵ درصد بر آورد و برای سال ۹۰، در حدود ۱۷/۳ درصد پیش بینی می کنند.

یکی از نکات جالب اینجاست که عبدالرضا شیخ الاسلامی وزیر کار و امور اجتماعی در گفت و گو با سایت خبر آنلاین، حاضر نیست در مورد نرخ بیکاری آمار داده و به نقل از رئیس جمهوری نرخ بیکاری را اعلام کرده، می گوید: طبق آخرین آماري که رئیس جمهوری اعلام کرده اند، تعداد بیکاران کشور دو میلیون و ۴۰۰ هزار نفر است و تقریبا در حد ۱۰ درصد، نرخ بیکاری کشور ما را نشان می دهد. چون اگر جمعیت فعال را ۲۵ میلیون نفر در نظر بگیریم، حدود ۲/۵ میلیون بیکار به منزله ۱۰ درصد نرخ بیکاری است. از سوی دیگر احمدی نژاد، در همین ماه،

طی سفر استانی خود به استان هرمزگان می گوید: دولت برای سال ۹۰ بالغ بر ۳۰ هزار میلیارد تومان یا معادل ۳۰ میلیارد دلار برای اشتغال زایی در سال های ۹۰ تا ۹۲ اختصاص می دهد. ولی سوال اینجاست در صورت اختصاص این مبلغ که طی سی سال گذشته بی سابقه است آیا واقعا دولت می تواند مشکل بیکاری را بر طرف کند؟

* افزایش ۱۵ تا ۲۰ درصدی نرخ تمامی کالاها:

◀ در ۱۲ فروردین ۹۰، خبرگزاری موج قول قاسم نوده فراهانی، رئیس شورای اصناف کشور را انتشار داده است: براساس پیش بینی ها قیمت تمامی کالاها در سال جاری بین ۱۵ تا ۲۰ درصد افزایش می یابد. افزایش قیمت کالاها در سال جاری یک امر طبیعی است و نباید گران شدن نرخ کالاها را به حساب اجرای قانون هدفمند کردن یارانه ها نوشت.

البته باید هر نوع افزایش قیمتی به تأیید سازمان حمایت از مصرف کنندگان براساس آنالیز قیمتی صورت بگیرد.

انقلاب اسلامی: اگر ۱۵ تا ۲۰ درصد افزایش قیمتها را نباید به حساب اجرای قانون یارانه ها و افزایش بودجه دولت گذاشت، پس به حساب چه عاملی باید گذاشت؟

* نگرانسی ۷۵ درصد از اجرای «نمایندگان» مجلس از اجرای قانون هدفمندی یارانه ها و پی آمدهایش:

◀ به گزارش آفتاب (۱۳ فروردین ۹۰)، با حضور ۲۰ نفر از نمایندگان کمیسیون های اقتصادی مجلس شورای اسلامی، چالش های پیش روی اقتصاد ایران طی سال ۹۰ به چند محور یکی تقسیم شده است: مشکلات ناشی از بیکاری و اشتغال، تورم و نقدینگی، تراز تجاری و واردات بی رویه، برنامه ریزی و اجرای صحیح قانون هدفمندسازی یارانه ها، سرمایه گذاری و رشد تولید و در نهایت وضعیت مصرف حامل های انرژی و سطوح جدید قیمت ها. بنابر نتایج نظر سنجی از ۲۰ نماینده کمیسیون های اقتصادی مجلس از چالش های اقتصاد ایران در سال ۹۰: ۷۵ درصد از نمایندگان مجلس اصلی ترین چالش پیش روی اقتصاد ایران در سال ۹۰ اجرای درست قانون هدفمندسازی یارانه ها و مهار تبعات این قانون دانسته اند.

در رتبه بعدی چالش مربوط به اشتغال و تورم قرار دارد که ۵۰ درصد از نمایندگان شرکت کننده در نظر سنجی این دو مساله را از اصلی ترین چالش های اقتصادی سال ۹۰ می دانند که باید برای آن چاره اندیشی شود همچنین ۴۰ درصد از نمایندگان تکرانی خود را از تبعات افزایش قیمت حامل های انرژی بر فرایند تولید ابراز کرده و تلاش برای جلوگیری از آسیب دیدن بخش تولید از این محل را مورد تاکید قرار داده اند.

در نهایت ۲۵ درصد از نمایندگان به بحث واردات بی رویه و ضرورت توجه به توسعه صادرات به عنوان یکی از چالش های اقتصادی پیش روی اقتصاد ایران در سال ۹۰ تاکید داشته اند.

نتایج این نظر سنجی به خوبی نشان می دهد حساس ترین گرده اقتصادی سال ۹۰ همان قانون هدفمندسازی است که حکومت موظف است تمام قد آنرا به اجرا بگذارد. به عبارت دیگر جراحی اقتصادی که به تعبیر شمس الدین حسینی وزیر اقتصاد و سخنگوی اقتصادی حکومت در روزهای پایانی سال ۸۹ آغاز کرده است را به طور کامل اجرای کند.

تکته قابل توجه آنکه در اظهارات نمایندگان مجلس مستقیما اشاره ای به محورهای اجرایی طرح تحول در سال ۹۰ یعنی



مالات و گمرک نشده است و بیشتر اظهارات حول محور مهار تبعات قانون هدفمندسازی یارانه‌ها بوده است.

*** معاون سپاه: فعالیت اقتصادی سپاه بدستور خامنه ای صورت میگیرد:**

◀ در ۶ فروردین ۹۰، سر تیپ پاسدار محمدرضا یزدی، معاون حقوقی سپاه پاسداران، در گفت و گو با خبر آنلاین گفته است: فعالیت‌های اقتصادی این نهاد نظامی، شفاف است و به دستور آیت الله خامنه‌ای صورت می‌گیرد. تاکنون از سوی هیچ یک از نهادهای نظارتی و حتی مخالفان درخواستی برای تحقیق و تفحص از فعالیت‌های اقتصادی سپاه نشده است.

*** رانت خواران دولتی، تسبیح در دست و جای مهر بر پیشانی:**

◀ در ۹ فروردین ۱۳۹۰، چکیده گزارش کرده است: بخش خصوصی متقاضی مخابرات در آخرین تاقیه‌های واگذاری با یک نامه مهر و موم شده از صحنه رقابت حذف می‌شود. «مخابرات حساس است نمی‌توان به هر کسی واگذار کرد.» این جمله کشتی گیر دولت است. مرد اقتصادی دولت که اجرای لیبرالیسم اقتصادی به او سپرده شده است با همین جمله زیر یک خم منتقدان می‌رود. در دیکتاتوری شبه دولتی ها، رانت خواری و لابی‌گری شکل جدیدی به خود می‌گیرد. «لابی‌های ارزشی و ایدئولوژیک» با نام‌های مختلف دفاع از مستضعفان و ایجاد امنیت و حمایت از بازنیستگان افزایش می‌یابد. نکته مهم مشروعیت یافتن این رانت خواری است. در لابی نیمه دولتی‌ها با دولتی‌ها ردپایی از باج قمار و شبتلی و نسی و تلکه و رشوه و امتیاز و غیره نیست چرا که هدف خدمت است...

سایت الف، وابسته به احمد توکلی، در یادداشتی به قلم محسن مهدیان، از دیکتاتوری شبه دولتی‌ها که در آن لابی‌های ارزشی و ایدئولوژیک با نام‌های مختلف دفاع از مستضعفان و ایجاد امنیت و حمایت از بازنیستگان افزایش می‌یابد، و نیز جای مهر بر پیشانی و تسبیح رانت‌ها خبر داد و نوشت:

انحصارات دولتی در حال شکستن است. دولت به فروش شرکت‌های دولتی محتاج است. اما شرکت‌های دولتی خریدار ندارد. بخش خصوصی مولد در ایران نداریم. بخش خصوصی ایران تمایلی به فعالیت‌های دیر بازده و کم بازده ندارد. رویکرد بخش خصوصی ایران چه با ردای دلار فروش چهار راه اسانبول و چه در قامت تکنوکرات‌های باتکداری نوین، دلالتی است. از سوی مدیران دولتی تکران واگذاری‌ها هستند. سفره راتی -فتتی در حال جمع کردن است. شبه دولتی‌ها از این آش در هم‌جوش پیره می‌برند. شرکت‌های دولتی فروش می‌رود. دولت برای فروش شرکت‌های دولتی جیب دوخته است. برای او بین شبه دولتی و شبه خصوصی و خصوصی و خصوصی نما و... فرقی نیست. بخش خصوصی ناتوانتر و مفلوکزتر از گذشته می‌شود. انحصار شبه دولتی‌ها ایجاد می‌شود. انحصار شبه دولتی‌ها با هیچ قرائتی از اصل ۴۴ نمی‌توان شکست.

به فهم نگارنده فصل جدیدی از تقسیمات اقتصادی از حیث مالکیت و مدیریت در حال شکل‌گیری است که علیرغم ظاهر شبیه‌ای آن کاملاً غیر شفاف است. بدون شک اقتصاد ایران در این فصل جدید خاکستری است. بزرگترین عارضه در مواجهه با این نوع از اقتصاد بی‌شکل و بی‌تبع‌توبیش و سردرگمی در تعامل با آن است.

سال ۹۰ چگونه آغاز می‌شود؟

بیش از ۶ میلیون بار، نقض حقوق بشر در سال ۸۹ و محکومیت ایران:

*** قطعنامه حقوق بشر علیه ایران تصویب شد:**

◀ ۲۲ کشور عضو شورای حقوق بشر سازمان ملل، موافق با قطعنامه پیشنهادی علیه ایران و ۷ کشور مخالف با آن و ۱۴ کشور منتنع رای دادند. بموجب این قطعنامه، یک گزارشگر ویژه حقوق بشر معین می‌شود و او به ایران اعزام می‌شود. نماینده رژیم، در دفاع خود از اینکه نباید قطعنامه تصویب شود وقت عمده خود را به حمله به نقض حقوق بشر در آمریکا و متهم کردن به اینکه شورا مورد سوء استفاده قرار گرفته است گذراند. نماینده رژیم مافیها که عصبی به نظر می‌رسید حتی حمایت برزیل را نیز از دست داد. در این جلسه برزیل با رای مثبت به قطعنامه عملاً ماهها لابی‌گری رژیم نزد آن دولت را بی‌اثر کرد. در این جلسه رژیم‌های همانند رژیم مافیها از نظر تجاوز به حقوق انسان، یعنی پاکستان و کوبا و چین و چند کشور دیگر با قطعنامه مخالفت کردند اما برزیل که دولت ایران خیلی روی آن حساب کرده بود، با صدور بیانیه‌ای بسیار حساب شده از قطعنامه و گزارشگر ویژه حمایت کرد.

*** بیش از شش میلیون نقض حقوق بشر در سال گذشته:**

◀ به گزارش هرا، این گزارشات با جمعا ۱۰۶۱ صفحه آمار، نمودار و تفصیل در دسته بندی‌های مختلف استخراج شده از مجموع کمتر از پنج هزار مورد گزارش و حاصل ماه‌ها تلاش شانه روزی بخشهای مختلف مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران با برآورد حداکثر ۱ تا ۳ درصد خطا است. از این رو می‌توان عنوان کرد که این گزارشات به لحاظ جامعیت، مستند بودن و معتبر بودن در نوع خود کم سابقه است. بصورت کلی این گزارش ۶۳۱۶۳۶ مورد نقض حقوق بشر را در طی یکسال گذشته ارائه می‌کند. به دلیل حجم بالای گزارشات و عدم امکان ارائه آن در یک گزارش ناچارا گزارش به بخش‌های مشخصی جهت سهولت دسترسی هموطنان تقسیم شده است که در ذیل توضیحات مربوطه به گزارشات می‌آید:

- آسامی بازداشت شدگان سال ۱۳۸۹: در طی یکسال گذشته نیروهای امنیتی ۵۴۸۵ شهروند را بازداشت نموده‌اند که از این تعداد ۸۵۶ مورد آن به صورت موردی و ۴۶۲۹ مورد آن به صورت بازداشت‌قله‌ای یا بدون مشخص شدن هویت بازداشت شده بوده‌اند.
- مجموعه احکام دادگاههای انقلاب در سال ۱۳۸۹: مراجع قضایی حکومت ایران اعم از بدوی و تجدید نظر، در طی سال گذشته اقدام به صدور ۲۵۹۷۵ ماه حبس (تعلیقی و تعزیری) نموده‌اند، این احکام برای ۵۲۶ شهروند در سال گذشته صادر شده است.
- در ۵ فروردین ۹۰، به گزارش ایران پرفینک، اولین جلسه دادرسی شهرام امیری در شعبه هفتم دادگاه نظامی تهران برگزار

شد. این دادرسی که بصورت غیر علنی و در خارج از وقت اداری برگزار شده بود، به اتهام شهرام امیری، «نماس و برقراری ارتباط مجرمانه با کشورهای متخاصم و اقدام علیه امنیت ملی و دراختیار گذاردن اطلاعات طبقه بندی شده به دشمن»، رسیدگی کرد.

◀ در ۶ فروردین ۹۰، به گزارش هرا، سحر گاه ۲۳ اسفند ماه یک زوج کلیمی - ارمی به همراه یک زن و دو مرد در زندان اوین به صورت مخفیانه اعدام شدند. دفتر کشیک شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب ضمن تأیید اجرای حکم اعدام ۵ نفر در سحرگاه دوشنبه از ارائه هرگونه توضیحی در خصوص نحوه تحویل اجساد و تدفین پیکر این زوج خودداری کرد.

◀ در ۶ فروردین ۹۰، به گزارش هرا، ۵۰ نفر از زندانیان محبوس در زندان قزلحصار کرج، به زندان اوین منتقل شدند.

بنظر می‌رسد مأموران، این زندانیان را که دارای حکم اعدام هستند، جهت اجرای حکم به زندان اوین منتقل کرده‌اند.

◀ در ۷ فروردین ۹۰، به گزارش جرس، محمدرضا خانمی، علی شکوری راد و حمیدرضا جلالی پور از اعضای جبهه مشارکت و محمد سلامتی، محسن آرمین و صادق نوروزی، از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، فعالان سیاسی اصلاح طلبی هستند که دادرسی اوین آنها را احضار کرده است.

◀ در ۸ فروردین ۹۰، به گزارش سازمان هم بین الملل: ایران از نظر آمار اعدام‌ها همچنان در مقام دوم جهان قرار دارد (به نسبت جمعیت با فاصله بسیار مقام اول را دارا است). ایران در این سال دست کم ۲۵۲ تن را اعدام کرده است.

رادبو فردا: سازمان عفو بین‌الملل در بررسی آمار اعدام در سال ۲۰۱۰، سال گذشته میلادی، اعلام کرد که برغم آمار بالای اعدام در کشورهای چون چین، ایران، یمن و عربستان سعودی و آمریکا، درصد اجرای مجازات اعدام در این سال کاهش داشته است.

◀ در ۸ فروردین ۹۰، به گزارش هرا، احمد نورمحمدی آبادچی، وبلاگ نویس و از شهروندان معترض بازداشت شده است.

◀ در ۸ فروردین ۹۰، به گزارش هرا، بر اساس رای دادگاه تجدیدنظر، حشمت الله طبرزدی، فعال سیاسی شناخته شده و دبیر کل جبهه دموکراتیک ایران، به تحمل ۸ سال حبس تعزیری محکوم شده است.

طبرزدی از اتهام "اختلال در نظم عمومی" تبرئه شده تا حکم وی از ۹ سال حبس تعزیری و ۲۴ ضربه شلاق به ۸ سال حبس تعزیری تقلیل یابد. پیش از این نیز حشمت الله طبرزدی بر اساس حکمی دیگر از سوی دادگاه انقلاب به ۱۱ سال حبس محکوم شده و سال‌های متممادی را در زندان به سر برده بود.

◀ در ۹ فروردین ۹۰، به گزارش کانون حمایت از خانواده جان‌باختگان، زندانی سیاسی محسن دگمه چی، به دلیل عدم رسیدگی پزشکی و وخامت حالش در بیمارستان جان باخت. علاوه بر عدم دسترسی به امکانات پزشکی، او توسط عوامل مژ دوران زندان مورد شکنجه روحی نیز قرار گرفته بود.

◀ در ۹ فروردین ۹۰، به گزارش کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری، کارگران سد ژاوه در اعتراض به عدم پرداخت ۶ ماه حقوق معوقه و نیز عدم پرداخت عیدی و سنوات، دست به اعتصاب زدند. این کارگران از ۲۳ اسفند ماه ۸۹ تا به حال در اعتصاب به سر می‌برند.

کارگران اعتصابی سد ژاوه کامیاران، به مقامات دولتی هشدار داده‌اند که در صورت پرداخت نداشتن مطالباتشان همچنان به اعتصاب خود ادامه خواهند داد.

◀ در ۹ فروردین ۹۰، به گزارش جرس، در ادامه احضار فعالان سیاسی توسط نهادهای امنیتی و اطلاعاتی، ماموران واواک، در تماسهای مکرر با منزل و خانواده رضا علیجانی این فعال ملی-مذهبی را احضار کرده‌اند.

◀ در ۱۰ فروردین ۹۰، به گزارش هرا، «برگزاری گسترده مراسم خاکسپاری محسن

دگمه چی با یورش وحشیانه نیروهای سرکوبگر ولی فقیه به خانواده و حاضرین مواجه شد و آنها قصد دستگیری کسی که مراسم مذهبی خاکسپاری را برگزار می‌کرد را داشته‌اند.

◀ در ۱۰ فروردین ۹۰، به گزارش ندای سبز آزادی، حمید محسنی رئیس دفتر مهندس میر حسین موسوی از سوی دادگاه انقلاب به ۱۵ سال حبس تعلیقی محکوم شد.

◀ در ۱۱ فروردین ۹۰، به گزارش خبر آنلاین، رسول منتجب‌نیا قائم مقام دبیر کل حزب اعتمادملی اعلام کرد که مقامات ذریع اخطار دادند که جلسات شورای مرکزی حزب را تشکیل ندهیم.

◀ در ۱۱ فروردین ۹۰، به گزارش کلمه، حجت الاسلام نوراللهیان، از روحانیون فعال در ستاد انتخاباتی میر حسین موسوی در انتخابات دهم ریاست جمهوری، در حاشیه مراسم تشییع میر اسماعیل موسوی بازداشت شد.

◀ در ۱۱ فروردین ۹۰، به گزارش دوپچه وله: به دنبال دخالت خشونت آمیز نیروهای امنیتی در مراسم تشییع جنازه میر اسماعیل موسوی پدر میر حسین موسوی و ضرب و شتم و دستگیری گروهی از اعضای خانواده وی، یوسف صابئی، علی محمد دستتیب و یات زنجانی ۳ آیت الله منتقد حکومت ایران، در پیام‌هایی جداگانه به میر حسین موسوی تسلیت گفتند. هر سه روحانی برجسته، در پیام‌های خود ضمن از حکومت ایران خواستند که به حصر خاکی موسوی، کروی و همسران آن‌ها که بیش از یک‌ماه ادامه یافته است، پایان دهند.

◀ در ۱۱ فروردین ۹۰، به گزارش وبلاگ محمد مصطفائی، وکیل دادگستری: در سال گذشته تعداد ۱۹۱ نفر از محکومین به اعدام که جرم آنها حمل و نگهداری مواد مخدر، تجاوز و سنگسار بود درخواست عفو و بخشودگی خود را به کمیسیون عفو و بخشودگی ارائه دادند که در نهایت کمیسیون عفو و بخشودگی که در ریاست غلامحسین انصاری با عفو ۵۹ مورد موافقت نموده و قرار است به زودی و در هفته‌های آینده تعداد ۱۳۲ نفر از محکومان به اعدام، به دار آویخته شوند. این تعداد جدای محکومین به قصاص است که عفو و بخشودگی آنها طبق قانون به عهده ولی دم است.

◀ در ۱۲ فروردین ۹۰، به گزارش جرس، محمد نوری زاد، زندانی سیاسی محبوس در «بند دو الف» زندان اوین، طی نامه‌ای خطاب به دادستان تهران، ضمن اعلام اعتصاب غذای خود، خاطر نشان کرده است که «تا رسیدن به خواسته‌هایم، نه غذا دریافت خواهیم کرد و نه تقاضای تماس تلفنی یا ملاقات یا مرخصی خواهیم داشت.»

◀ در ۱۳ فروردین ۹۰، به گزارش فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران، نیروهای سرکوبگر ولی فقیه به جوانان شرکت کننده در مراسم ۱۳۰۰مبارک در بارک قطر به تهران یورش بردند که منجر به سر دادن شعارهایی علیه رژیم در این پارک گشت.

◀ در ۱۳ فروردین ۹۰، به گزارش سخام نیوز، در پی تجمع فعالین مدنی آذربایجان، بیش از ۷۰ نفر در تبریز بازداشت شدند. جمعی از فعالین مدنی و محیط زیست آذربایجان در اعتراض به سیاست‌های غلط دولت و افزایش خشکی دریاچه اورمیه مقرر کرده بودند که عصر امروز، همزمان با روز طبیعت، در ارومیه و تبریز دست به تجمع بزنند. ۷۰ تن از آنها دستگیر شدند.

◀ در ۱۴ فروردین ۹۰، به گزارش خبرگزاری زنان، در حال حاضر فقط ۱۴۷ هزار نفر از زنان سرپرست خانوار تحت پوشش سازمان بهزیستی هستند و در بهترین حالت یعنی خانوارهای ۲ تا ۵ نفره حدود ۳۰ هزار تومان مستمری دریافت می‌کنند. وی با اشاره به اینکه ۱۰ درصد از خانوارها توسط زنان سرپرستی می‌شوند، گفت: با توجه به افزایش آمار طلاق سالیانه ۶۰ هزار نفر به این آمار اضافه می‌شود و طیف سنی این زنان بین ۲۵ تا ۶۵ سال است.

◀ در ۱۴ فروردین ۹۰، به گزارش هرا - یک شهروند به نام «ابوالحسن.ر.» به اتهام محاربه در زندان شهرستان پهبان به دار آویخته شد.



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و هشتمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

در این جلسه، دکتر میزان تحصیلات پدرم را جویا شد. پدرم گفت: دکتر حقوق و علوم سیاسی است. سپس شغل او را پرسید. گفت: فلاحت، دکتر که از سوابق پدرم و شرایط زندگی او پس از کناره گیری از سیاست و اوضاع ایران در زمان رضا شاه اطلاع نداشت، گفت: این هم نوعی بیماری است که انسان حقوق خوانده باشد و کشاورزی کند! پس از سی و هشت روز درمان، به ایوان مراجعه کردیم.» (۳)

دستگیری و زندانی در بیرجند

تیر ماه ۱۳۱۹

«دکتر مصدق همانند دیگر مبارزان تاریخ از تیررس دیکتاتور در امان نمی ماند. روزی که مشغول تهیه داروی طبی «کنه کنه» جهت کارهای کشاورزی می باشد، توسط افرادی رضا خان دستگیری می شود. این دستگیری دو پیامد ناگوار بهمراه داشت که در زندگی دکتر مصدق تا آخرین لحظه حیات اثر می گذارد. یکی فلج شدن باهای دکتر مصدق بعلت محیط نامساعد زندان و دیگری ناراحتی روحی پیدا کردن فرزند دخترش بنام خدیجه، بعلت مشاهده صحنه دلخراش دستگیری پدرش می باشد.» (۴)

زنده یاد دکتر غلامحسین مصدق، واقعه دستگیری دکتر مصدق را بدینگونه شرح می نماید:

در آن موقع، پدر در نزدیکی تجریش، باغی معروفاً به باغ کاشف السلطنه را برای سکونت خانواده اجاره کرده بود. پدر، روز سوم تیرماه، از ساوجبلاغ برای سرکشی به آن منزل آمده بود، که روز هفتم تیرماه مقارن غروب، رئیس کلانتری تجریش با دو تن مأمور شهر بانی به اقامتگاه او آمدند. چون پدرم با کسی ملاقات نمی کرد، مستخدم به مأمورین می گوید دکتر خانه نیست، ولی آنها متقاعد نمی شوند و در اطراف خانه به مراقبت می پردازند. پدرم که متوجه شده بود آنها مأمور شهر بانی هستند، دستور می دهد وارد خانه شوند و در چادری که در باغ بود منتظر او بمانند. چند دقیقه بعد، به محض اینکه وارد چادر می شوند مأمورین به او می گویند حسب الامر باید شما را با نوشتجات و اتومبیلان به خانه شهری ببریم و نوشتجاتی را هم که در آنجا دارید برداریم و به شهر بانی برویم. در آنجا تحقیقات مختصری از شما می کنند و مرخص می شوید.

پدرم در آن باغ، غیر از نوشتجاتی که از احمد آباد با خود آورده بود و در کیف دستی او بود، نوشته دیگری نداشت. مأمورین همراه پدرم و با اتومبیل او به خانه شهری می روند و چند جلد کتابی را که در آنجا بود، با دیگر اوراق و نوشتجاتش، در قفسه کتابهای او می گذارند و لاک و مهر می کنند و او را با کیف و جعبه دارویی که در آن ادویه مورد استفاده همیشگی اش قرار داشت، به شهر بانی می برند و باز پرس بدون بازجویی، قرار بازداشت او را صادر می کنند. از آنجا به زندان مرکزی می روند و پس از بازدید بدنی و ضبط پنجاه ریال موجودی و کیف و جعبه دوا، او را به زندان افرادی تحویل می دهند.

پدرم که تا آنوقت زندانی نشده بود، شب را به سختی می گذرانید. روز بعد او را برای بازجویی می برند. مأمورین در بین راه به او می گویند تنها کسی است که قبل از پایان یافتن بیست و چهار ساعت، مورد بازجویی واقع شده است، زیرا در زندان کسانی هستند که سالها از بازداشت آنها می گذرد، بی آنکه مورد بازجویی و تحقیق قرار گرفته باشند و علت زندانی شدن خود را بدانند. بازپرس (مستطلق) در آغاز بازجویی، نوشتجات محتوی کیف پدر را مطالعه می کند و چون مطلب مظلونی نمی بیند، آنها را با مهر پدرم لاک می کند. طی بازجویی، از او سؤال می شود سوابق و خدمات سیاسی و دولتی خود را بیان نماید.

پدر به همه سئوالات پاسخ می دهد و در پایان می گوید: دلیل حبس مرا بفهمید که اگر آزاد شدم کاری نکنم دوباره به زندان برگردم. بازپرس این سؤال را هم در ورقه بازجویی می نویسد. پس از پایان تحقیق، در پاسخ سؤال پدرم که علت بازداشت خود را پرسیده بود، از اداره سیاسی شهر بانی جواب می آورند: شما تقصیری ندارید، ولی عجلانما باید در زندان بمانید!

توقیف پدرم در زندان مرکزی سه روز طول کشید. طی این مدت، کتب و نوشتجات او را در خانه، ورق بورق خواندند، ولی مدرکی که بر اساس آن بتوانند او را متهم و زندانی کنند، پیدا نکردند. خاطر هم هست در آن روز، یکی از مأمورین، ضمن تفتیش خانه و مطالعه اوراق، یک نسخه پروشور مربوط به اساسنامه یکی از احزاب گذشته را پیدا کرد. سپس دور از چشم دیگر همکارانش آن را به من داد و گفت: این جزوه را پنهان کنید، زیرا اسباب درد سرتان می شود. متأسفانه نام آن جوان را که دانشجوی دانشکده حقوق هم بود، فراموش کرده ام. پھر حال، چون پدرم چند سال پیش از واقعه، کتابخانه شخصی اش را با چند صد کتاب به کتابخانه دانشکده حقوق تهران هدیه کرده بود، از بین چند جلد کتاب و نوشتجات موجود، مدرک مورد نظر شهر بانی بدست نیامد.

بازده روز پس از بازداشت، پدرم را به دفتر سروان دادگستر، رئیس زندان موقت شهر بانی می برند. او در وسط اطاق، اشیائی را که به دستور شهر بانی از منزل برای مسافرتش آورده بودند، می بیند. رئیس زندان پس از تفرقاتش می گوید: از این اشیاء هر چه مورد نیازتان است انتخاب کنید، حسب الامر باید شما را با اتومبیل خودتان به مشهد ببرند و از آنجا به یکی از شهرهای اطراف منتقل کنند.

پدرم می گوید: شما یازده روز است مرا بازداشت کرده اید و به من نمی گویند برای چه تقصیری گرفتارم. من امر چنین دولتی را به میل و رضا اجرا نمی کنم و با پای خودی به این مسافرت نمی روم. سپس با تأثر، به عکس رضا شاه که بدیوار نصب شده بود، اشاره می کند و این بیت را می خواند:

ای زبردست زیر دست آزار
گرم تا کی بماند این بازار (۵)

حضار با شنیدن سخنان پدر و این شعر، سکوت می کنند و از رئیس اداره سیاسی کسب تکلیف می نمایند. متأسفانه به زندان می رود و پدرم را به علت بی میلالتی و انتقاد از دولت توپخ می نماید، اما او متقاعد نمی شود و همچنان به روش شهر بانی در دستگیری و بازداشت بدون دلیل و خلاف قانون خود، اعتراض می کند. چون در روز روشن صلاح نبود او را مجبور به حرکت کنند، دوباره زندانی می کنند.

خانواده ما که از خبر مسافرت اجباری پدرم آگاه شده بودند، در صدد چاره جویی برآمدند. من و برادر احمد، به سرپاس مختاری متوسل شدیم و درخواست کردیم چون پدرمان ناخوش است، یک آشپز با او روانه کنند. مختاری موافقت کرد با این شرط که آشپز هم زندانی شود و در زندان برای او غذا تهیه کند. (جواد حاجی تهرانی، آشپز با وفای ما، داوطلب شد که همراه پدرم در زندان بماند و مراقب او باشد. وی ماجرای بردن پدرم را به بیرجند بدین شرح نقل کرد: روز حرکتان سرهنگ آرتا رئیس سیاسی شهر بانی، مرا احضار کرد و گفت: با مصدق می روی، ولی اگر کوچکترین خطائی از تو سر بزنی، اعدام خواهد شد. گفتم: حاضر... چند دقیقه بعد آقا را طناب پیچ کرده بودند آوردند. اتومبیل حاضر بود، گفت سوار شوید. آقا گفت نمی روم، هر کاری می خواهید بکنید. افسر کشیک و چند نفر پاسبان و یاور جعفر شریفی، آقا را انداختند توی ماشین خودمان که حاضر بود، وسائلمان را هم قیلاً آورده بودند، حدود عصر، از جاده فیروزکوه، عازم مشهد شدیم. دو روز پیش از حرکت، پدرم توسط رئیس زندان از سرپاس رکن الدین مختاری درخواست ملاقات کرده بود و ساعت ۱۰ روز بعد قرار ملاقات تعیین شده بود ولی بجای رئیس شهر بانی، رئیس اداره سیاسی با پدرم روپرو می شود و پیام تهدید آمیز مختاری را به پدرم ابلاغ می کند.

عصر روز هفدهم تیرماه ۱۳۱۹، پدرم را از زندان به شهر بانی می برند تا پس از تاریک شدن هوا، حرکت دهند. همراهان او چهار تن بودند: ۱- یاور شریفی رئیس شهر بانی زاهدان که مأمور بود پدر را به زندان بیرجند تحویل دهد و از آنجا به محل مأموریت خود برود. ۲- سر پاسبان غلامحسین قهرمان ۳- جواد حاجی تهرانی، آشپز ۴- راننده شهر بانی.

خواهرم خدیجه



مصدق و فرزندش خدیجه

غلامحسین مصدق واقعه جانخراش خواهرش خدیجه خانم را که «نا پایان عمر ۴۹ اردیبهشت ۱۳۸۲، در سوئیس، تحت درمان بود و در روزهای پیش از مرگ، به فارسی، دو نام را مرتب تکرار میکرد. مصدق و رضا خان پهلوی. (۶) به سخن دیگر، او با تصویر پدرش در حالی که مأموران رضا خان هنگامی که پدرش را «دست و پا بسته، مانند کوله باری کشان کشان به داخل اتومبیل می اندازند و می برند روزها و لحظات آخر عمر می گذرانند» می نویسد:

هنگامی که پدرم را طناب پیچ کرده و دست و پایش را گرفته بودند تا به اتومبیل برسانند، خدیجه خواهر سیزده ساله ام که از چگونگی دستگیری پدر و خبر مسافرت اجباری او خبر داشت، در کنار ساختمان زندان، انتظار دیدار او را می کشید. مادرم در مقام اصرار توأم با عجز و لابه خواهرمان، او را همراه مستخدم ما، آنجا فرستاده بود. خدیجه دختری زرنگ، با هوش و مهربان بود، با پدرم انس و الفت داشت. آقا نیز به کوچکترین فرزندش بسیار علاقمند بود، به درس و مشقش می رسید، برای او قصه می گفت، شیرینی و شکلات می خرید. با چنین روابطی بین دختر و پدر، ناگهان پدر به زندان می افتد. دختر، که بسیار غمگین و افسرده شده، در آن روز، ناگهان مشاهده می کند که پدرش را، دست و پا بسته، مانند کوله باری کشان کشان به داخل اتومبیل می اندازند و می برند. خدیجه که با دیدن منظره، تکان خورده بود، پس از بازگشت به منزل با حال نزار و رنگ پریده، هوش و حواسش را از دست داده بود. دخترک، کارش ساخته شده بود. از آن روز به بعد، به بیماری اعصاب و روان دچار شد و دیگر به حال عادی برگشت. مدتی در تهران تحت درمان بود، سپس پدرم او را در یکی از بیمارستان های سوئیس بستری کرد. او سالهاست که در بیمارستان بسری می رود و شفا نیافته است. چند سالی است که به علت بالای رفتن قیمت ها و گران شدن ارز توانسته ایم هزینه نگاهداری او را به طور منظم پرداختیم.

اخیراً انجمن شهر لوزان، نامه ای به بیمارستان نوشته و از جانب ما متعهد شده که بدهی گذشته را پرداخت کنیم.

در زندان بیرجند

پدرم و همراهان حدود ساعت ده شب به فیروزکوه می رسند. یاور شریفی دستور می دهد زندانی و راننده در اتومبیل بمانند. سر پاسبان و آشپز هم در خارج مراقب باشند، خودش هم در قهوه خانه به استراحت می پردازد. پدر که از روش خشونت بار شهر بانی در فرستادن اجباری او به یک محل نامعلوم و نیز به گمان اینکه قصد دارند مانند دیگر مخالفین رضا شاه همچون مدرس و سردار اسعد، او را نیز بی سر و صدا سر به نیست کنند، تصمیم به خودکشی می گیرد و با استفاده از غیبت مأمورین تعدادی از قرض های مسکن را که همراه داشت می خورد.

حدود یک ساعت بعد، یاور شریفی بر می گردد و اتومبیل حرکت می کند. رفته رفته اثر قرص ها بروز میکند و پدرم دچار استفراغ شدید، تشنج و ضعف می شود و در شاهرود بیهوش می گردد. سرگرد شریفی که نگران شده بود، به سرعت پزشکی را از محل می آورد و پس از ششسوی معده و دیگر اقدامات درمانی، که دو سه ساعت به طول می انجامد، خطر بر طرف می گردد. در مشهد، سرهنگ وقار رئیس شهر بانی، که می ترسد زندانی در حوزه مأموریت او تلف شود، پدرم را سه روز تحت درمان قرار می دهد و ضمن ملاقات با او می گوید: شهر بانی بیرجند در حوزه مأموریت من است و از هر گونه مساعدتی نسبت به شما دریغ نمیکنم و از مرکز درخواست می نمایم یک نفر برستار برای مراقبت شما بفرستد. پدرم از مدددهای رئیس شهر بانی مشهد، تشکر می نماید و با او خداحافظی می کند.

مسافرت از مشهد تا بیرجند حدود ۳۰ ساعت به طول می انجامد. ساعت سه بعد از ظهر روز ۲۳ تیر، پدرم را تحویل شهر بانی بیرجند می دهند. در آن موقع، رئیس شهر بانی بیرجند به تهران احضار شده بود و چون رسد بان یکم (ستوان ۱) محمد حسین دولت مرادی کفیل شهر بانی نیز به علت تعطیل اداره در شهر بانی نبود، یاور شریفی اطاق افسر نگهبان را برای اقامت پدر تعیین می کند. دولت مرادی نیز پس از حضور در اداره شهر بانی، با تصمیم شریفی موافقت می کند. جواد آشپز هم زندانی می شود. متن گزارش رئیس شهر بانی مشهد، در باره بیماری پدر، بدین شرح است:

اداره کل شهر بانی

پیرو رمز شماره ۵۹۹۱ - ۱۹/۴/۲۴ - شهر بانی بیرجند هزینه دکتر مصدق و یک نفر خدمتگزار او را روزانه ده ریال پیش بینی نموده و علاوه می کند نامبرده از روز ورود به بیرجند بواسطه داشتن بیماری غش نیازمند به داروهای می باشد که چون در بیرجند وجود ندارد، بهای آن را نمی توان تعیین و گزارش نمود. مراتب معروض تا هر نوع فرمان فرستاده شود اقدام نمود.

رئیس شهر بانی مشهد - پاسپار وقار

گزارش دیگر شهر بانی مشهد به شهر بانی کل، در باره هزینه پدرم در زندان بدین شرح است:

اداره کل شهر بانی

پیرو رمز شماره ۸۳۲۷ - ۱۳۱۹/۶/۴ - شهر بانی بیرجند هزینه ماهیانه دکتر مصدق و برستار و خدمتگزار مشارالیه را با در نظر گرفتن ارزش خواربار در ماه از فروردین ۲۴/۴ ریال، سالانه (۷۴۷۱) ریال پیش بینی نموده و ضمناً گزارش میدهد خانواده مشار الیه بوسطه برستار مبلغ ۴۰۰۰ ریال وجه جهت او فرستاده اند که وجه مزبور بوسطه برستار به شهر بانی تسلیم و در صندوق طبق مقررات بایگانی گردیده است.

رئیس شهر بانی مشهد - پاسپار وقار

چند روز بعد، محل زندان پدرم عوض می شود و او را به اطاق کوچک صندوق خانه ماندنی که متصل به اطاق قبلی است می برند. در اینجا، چون کسی جز جواد آشپز، هم صحبت او نبوده، حالش بدتر می شود. بلا تکلیفی و نگرانی از اینکه مبادا وی را بی سروصدا بکشند، او را به سوه می آورد و پدر ادامه زندگی را دشوار می بیند. در همین اوان، پرستاری که با مقداری دارو که برای او فرستاده بودیم، وارد بیرجند می شود. کفیل شهر بانی بیرجند با اعلام بیماری زندانی، از شهر بانی مشهد کسب تکلیف میکند گزارش رئیس شهر بانی مشهد به تهران در این مورد بدین شرح است:

اداره کل شهر بانی

پیرو گزارش شماره ۶۳۳۱ - ۱۳۱۹/۴/۳۰ - محمد مصدق بعلت داشتن بیماری غش، نیازمند به معاینه و دستور پزشک می باشد.

چون در امر به شماره ۱۸۸۰۹/۲۳/۲۷۰ قید گردیده مشارالیه از ملاقات محروم است اجازه بفرومائید در مواقع لزوم پزشک بهداشتی او را در زندان معالجه نماید. تا هر نوع امر فرمائید اقدام شود.

پاسپار وقار

خانواده ما، بخصوص مادرم، نگران حال پدر بودیم. کوشش و تلاش من برای ملاقات با سر پاس مختاری رئیس کل شهر بانی، به علت خود داری وی از پذیرفتن من، به نتیجه نرسید. روز ۱۴ مرداد ۱۳۱۹، به روال معمول همه ساله، دولت و مجلس، سالگرد مشروطیت را جشن می گرفتند؛ میرزا حسن اسفندیاری (محتشم السلطنه) مرا هم برای شرکت در جشنی که به همین مناسبت در مجلس شورای ملی برگزار می شد، دعوت کرده بود. دعوت از من، برای شرکت در جشن مشروطیت و آزادی، درست در زمانی بود که پدرم را بدون دلیل و بی آنکه حتی تشریفات ظاهری نیز، در مورد سلب آزادی او صورت گرفته باشد، دستگیر و زندانی کرده بودند.

در مراسم جشن، بسیاری از رجال وقت، از جمله سر پاس مختاری حضور داشتند. سخنرانی های چاپلوسانه و ریاکارانه ای پیرامون آزادیهای که تحت توجهات اعلیحضرت قدر قدرت، نصیب ملت ایران شده بود، ایراد گردید. من، با استفاده از حضور رئیس شهر بانی، نزد او رفتم و درخواست کردم اجازه دهد به بیرجند رفته، پدرم را ملاقات نمایم. مختاری، نه تنها با درخواستم موافقت نکرد، بلکه من و دیگر اعضای خانواده مان را از مسافرت به شهر بیرجند بر حذر داشت. چندی بعد، معلوم شد به رئیس شهر بانی محل دستور اکید صادر کرده که پدر حق ملاقات با هیچ کس را ندارد، رئیس شهر بانی بیرجند هم برای خوش خدمتی او را از اطاق افسر نگهبان، به اطاق بسیار کوچک دیگری منتقل کرده بود.

کوچکی اطاق، تغذیه بد، نبودن بهداشت و سابقه بیماری، موجب افسردگی شدید پدرم می شود. تنها کتاب مربوط به مسائل طبی که پزشک شهر بانی بیرجند به او داده بود، پس از انتقال به زندان جدید، پس گرفته میشود، پدر چون احساس می کند قصد کشتن او را دارند، از خوردن غذای زندان امتناع می کند، مدت چهل و هشت ساعت هیچ چیزی حتی آب هم نمی خورد و بیش از پیش ضعیف می شود.

رئیس شهر بانی بیرجند، نگران اینکه مبادا زندانی سوار شده او، بر اثر ضعف و گرسنگی از پای در آید، خود با یک لیوان شیر و مقداری یسکویت و یک جلد قرآن به زندان می آید و قسم می خورد که قصد بدی در باره او ندارد و پس از گفت و شنود طولانی، آقاراضی به خوردن غذا میشود. پدرم با زندانیان دوست شده بود، هم بندها رعایت او را می کردند، آنها سعی می کردند او راحت و آسایش داشته باشد. از جمله یک پزشک افغانی، که او هم گرفتار پلیس رضا شاه شده بود و که زندان افتاده بود، با پدرم دوست شده بود. آنها به هم قول داده بودند که هر کس زودتر آزاد شد برای خلاصی دیگری کمک کند.

پدرم از لحاظ جسمانی ضعیف شده بود؛ وی در تهران و احمد آباد، دائماً زیر نظر من قرار داشت، باید به طور منظم داروهای مصرف می کرد. به استثنای موافقی که بیمار میشد، هر دو سه یکبار او را معاینه می کردم، فشارخونش را می دیدم و از همه جهت مراقب حالش بودم. پس از رفتن به بیرجند، ارتباطمان قطع شده بود و حتم داشتیم در آنجا وضعیت رو به وخامت می گذارد. با تلاش زیاد، شهر بانی تهران موافقت کرد یک برستار به هزینه خودمان به بیرجند بفرستیم تا مراقب او باشد. سرانجام خانم پرستاری که ارمنی بود و در بیمارستان نجمیه کار میکرد داوطلب رفتن به بیرجند شد. در آنجا رئیس شهر بانی به او گفته بود، برای پرستاری از آقا، باید در زندان باشد، نه اینکه در شهر زندگی کند و روزها از او دیدن نماید. این خانم پس از چند روز اقامت در بیرجند به تهران بازگشت و با خود خبرهای بدی از وضع پدر آورد...



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و هشتمین سالگرد تولد کتر مصدق»

پزشکان و پرستاران بیمارستان نجمیه که پس از اطلاع از حال و روز پدرم، در آن نقطه دوردست، سخت ناراحت ناراحت شده بودند، به تکاپوی افتادند. از میان آنها، خانمی به نام "امین زمان روزبه" داوطلب عزیمت به بیرون شد. وی نزد من آمد و گفت حاضر است به بیرون برود و در کنار پدرم در زندان زندگی کند و پرستار او باشد. اقدام این زن نوع دوست و وطن پرست، در آن شرایط و اوضاع و احوال، فداکاری بزرگی بود. یک زن جوان تصمیم گرفته بود خانه و زندگی خود را رها کند و بی توجه به خطری که امنیت و شغل او را احتمالاً دچار مخاطره می ساخت، برای کمک و مراقبت از یک زندانی، خودش را زندان کند. چند روز بعد، خانم روزبه، به بیرون رفت و تا اواسط آبان ۱۳۱۹ که پدرم آزاد شد، در زندان از او پرستاری کرد. سپس همراه او به احمد آباد رفت و حدود یکماه و نیم در آنجا ماند تا حال آقا بهتر شد و آنوقت سرکارش برگشت.

پدرم طی زندگی دشوار و طولانی سیاسی آش و نیز خانواده او، همواره مدیون لطف و محبت و فداکاریهای بی شائبه بسیاری از هموطنان بوده و هستند. خانم امین زمان روزبه و آقای جواد حاج تهرانی، نمونه ای از این دوستان به شمار میروند. در اینجا باید از دوست دیگری یاد کنم که در دوستی، صداقت و وفاداری نسبت به خانواده مصدق نمونه است. این جوانمرد آقای سید جواد مدرس شاهی است.

◀ بازگشت به تهران

آزادی پدرم از زندان بیرون، در نتیجه مداخله "ارنست پرون" سوئیس انجام گرفت. پرون از دوستان صمیمی و محرم راز محمد رضا بود و آشنائی آنها از سال ۱۳۱۰، هنگامی که ولیعبد به سوئیس اعزام گردید و در مدرسه «له روز» به تحصیل پرداخت، شروع شد. پس از پایان دوره مدرسه، محمد رضا، پرون را به تهران آورد. طولی نکشید که در دربار ایران کارش بالا گرفت و تا سال ۱۳۳۰ که به علت بیماری قلبی درگذشت، به عنوان منتقدترین فرد دربار شناخته می شد. در اواسط آذر ۱۳۱۹ ارنست پرون، به علت شدت یافتن ناراحتی قلبیه، در بیمارستان نجمیه بستری شد و چند روز بعد، پروفیسور یحیی عدل روی قلبیه او عمل جراحی موفقیت آمیزی انجام داد. هنگامی که پرون بستری بود، محمد رضا ولیعبد، دو سه بار از او عیادت کرد. پرون که از مجاری زندانی شدن پدرم اطلاع داشت و تحت تأثیر مراقبت های پزشکی پس از عمل جراحی، که منجر به بهبودی سریع او شد، قرار گرفته بود، در آخرین دیداری که ولیعبد از او در بیمارستان به عمل آورد، مسئله گرفتاری پدرم را عنوان کرد و درخواست آزادی او را نمود. پرون این موضوع را به من و پروفیسور عدل اطلاع داد.

پانزده روز پس از مرخص شدن پرون از بیمارستان، از شهربانی تهران خبر دادند که دستور آزادی پدرم از زندان بیرون رفتن و انتقال وی به ساوجبلاغ صادر شده است. در ساعت نه بعد از ظهر ۱۴ آذر کتیل شهربانی بیرون آمد و وارد اطاق او می شود و به او خبر می دهد که نماینده شهربانی که از تهران آمده قصد دیدار او را دارد، سپس سرهنگ عباس دهشی پور نماینده شهربانی و محمد شرافتیان نزد پدرم می روند و خبر آزادی از زندان و انتقالش را به احمد آباد اطلاع می دهند. شبانه پدر و همراهان عازم تهران می شوند. در مشهد، سه شب در میهمانخانه باختر توقف می کنند. سرهنگ وقار، از پدر دیدن می کند و اظهار ادب و احترام می نماید.

مسافرت از مشهد به تهران نیز سه روز طول می کشد. در طول راه، سرهنگ دهشی پور با ابراز محبت و مراقبت سعی می کند مطابق میل پدر رفتار کند. کمی پیش از ظهر روز ۲۳ آذر، مسافران به شریف آباد می رسند.

دهش پور می گوید: «به امر سرسپاس مختاری، باید شما را ساعت دو بعد از ظهر، وارد تهران کنم، زیرا رئیس شهربانی قصد ملاقات شما را دارد، ولی من هرگز به این مأموریت تن در نمی دهم و سعی می کنم شما را به شهربانی نبرم.»

دهش پور چند ساعتی در شریف آباد توقف می کند و عزیمت را به دلیل نامساعد بودن حال پدرم، که حتی از راه رفتن عاجز بود و جواد او را کول می کرد، تا اوایل شب به تأخیر می اندازد. پس از ورود به تهران، به سرپاس مختاری گزارش می دهد که حال دکتر به حدی نامساعد است که ماندن او در شهربانی به مصلحت نیست، مختاری به دربار تلفن میکند و کسب تکلیف می نماید. چند دقیقه بعد دستور رضا شاه بدین شرح به رئیس شهربانی ابلاغ می شود: «مصدق را به احمد آباد منتقل کنید، او باید همانجا بماند تا بمیرد...»

از آن پس، پدرم، در احمد آباد تحت نظر بود. ما افراد خانواده، جمعه ها را در احمد آباد، نزد پدر و مادرمی گذرانیدیم. روز ۲۱ شهریور ۱۳۲۱، پس از حمله متفقین (انگلیس و شوروی) به ایران و عزیمت اجباری رضا شاه به آفریقا، سپهبد امیر احمدی، فرماندار نظامی تهران نامه ای به پدر نوشت که حسب الامر ملوکانه آزاد است و می تواند به تهران بازگردد.

در تهران، ابتدا ساختمانی را که اکنون محل «انستیتو باستور» است و آن زمان معروف بود به باغ اطلسی، از همسر فراموشه، ماهی هشتاد تومان اجاره کردیم و همگی، یعنی پدر و مادر و برادرم مهندس احمد و من، با خانواده هایمان در آنجا زندگی می کردیم، سه سال بعد، پدرم ساختمان ۱۰۹ را در خیابان کاخ برای اقامت خود ساخت. من و برادرم هم در مجاورت ایشان در دو خانه جداگانه سکونت کردیم. این خانه ۱۰۹ همان خانه ای است که روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با توپ و تانک به آن حمله شد و دار و ندار ما را غارت کردند.

● تاریخ قضاوت کرده است:

قریب سی سال بعد، محمد رضا شاه در کتاب «مأموریت برای وطنم» از دورانی یاد می کند که در سن ۱۹ سالگی و در مقام ولیعبدی، همه روزه پدرش را ملاقات می کرده و نظریات خود را با اطلاع او می رسانیده است، رضا شاه نیز همیشه عقاید و نظریات وی را با دقت و حوصله استماع می کرده است. آنگاه، از شفاعتی که برای آزادی زندانیان سیاسی از جمله دکتر مصدق که بدستور پدرش به اتهام «همکاری با یک دولت خارجی علیه ایران» زندانی بود، به عمل آورده، یاد می کند. در کتاب مأموریت برای وطنم، می نویسد:

«علاوه بر وظایف نظامی که بر عهده داشتم، مجبور بودم هر روز پدرم را ملاقات کنم و این ملاقاتها گاهی صبح و اغلب نیم ساعت قبل از ظهر صورت می گرفت... و نظریات خود را بدون اینکه جنبه مذاکره و مباحثه داشته باشد، به سمع او می رساندم، با وصف این، در آن سن نوزده سالگی گاهگاه عقاید خود را صریحا در مسائل مختلف بوی عرضه می داشتم و حجب این بود که او همیشه نظریات و عقاید ما را با دقت و حوصله استماع می نمود و پیشنهادات مرا کمتر رد می فرمود. مثلا در اثر شفاعت مصراکه من بسیاری از زندانیان سیاسی آزادی یافتند. شاید جای افسوس باشد، ولی یکی از این افراد دکتر مصدق بود که بعد از دوره زمامداری خود چیزی ننمانده بود که کشور را به افلاس بکشاند و سلسله ای را که پدرم بنیاد نهاده بود براندازد. با آنکه مصدق بارها گفته بود که من وی را از خطر، نجات داده ام، همه دیدید که این دین را بچه طریق عجیبی ادا کرد و چگونه از من حق شناسی نمود.

پدرم مصدق را به اتهام همکاری با یک دولت خارجی و توطئه علیه دولت ایران توقف کرده بود و نمی دانم در فکر وی چه میگذشت که مخالفین خود را به همکاری با خارجی ها مخصوصا انگلیسی ها متهم می کرد. مصدق به نقطه دور افتاده و بد آب و هوایی تبعید شد و چون پیر و غلیل بود، با احتمال قوی از این تبعید سلامت باز نمی گشت. ولی من از او شفاعت کردم، وی پس از چند ماه آزاد گردید...»

من مورخ نیستم و قصد پاسخگویی به اقترای های شاه مخلوع را ندارم، اسناد و مدارک بی شماری که طی دودهه اخیر، پیرامون تاریخ معاصر ایران، از آرشیوهای طبقه بندی شده سری و محرمانه سیاسی خارج شده و در دسترس پژوهشگران قرار گرفته است، دوران انتظار طولانی «قضاوت تاریخ» را بسیار کوتاه کرده است. به بیان دیگر، تاریخ در باره گفتار و کردار محمد رضا شاه و نیز همه مدعیان خدمت، با متمان خیانت به کشور ایران، به روشنی قضاوت کرده است. در اینجا بی مناسبت نیست که این مقال را با نقل یادداشت های پدرم و پاسخ به سخنان شاه پایان دهم:

« پس از خانمه دوره ششم تقبینه، که دولت در انتخابات تهران هم دخالت نمود و من دیگر به مجلس نرفتم، مدت سیزده سال در شهر تهران و احمد آباد به انزوا گذرانیدم. کسی را ندیدم و با احدی معاشرت ننمودم و با این حال تفهیمدم میرا برای چه دستگیر کردند و به شهربانی آوردند و بهترین گواه پرونده های من است در شهربانی.

سؤال کردم به چه تقصیر مرا این جا آورده اند؟ گفتند تصویری ندارید و باید در اینجا بمانید. من و کسانم درخواستی از والاحضرت همایون ولیعهد وقت نکردیم. این درخواست از طرف مسیو پرون تبعی سوئیس و یکی از دوستان ایام تحصیل اعلیحضرت شاهنشاه که در بیمارستان نجمیه بستری شده بود صورت گرفت. با این حال هر وقت فرصتی بدستم آمد، از اظهار شکر گزاری خودداری نکردم و تا آخرین روزی هم که در سرکار بودم قدمی بر علیه شاهنشاه بر نداشتم و شفاعت من نزد پدر تاجدار، اثر دیگری هم داشت که این بود دست شاه فقید به یک جنایت دیگر برای از بین بردن آورده نگردید.

و اما اینکه فرموده اند «نمی دانم در فکر او چه می گذاشت که مخالفین خود را به همکاری با خارجی ها مخصوصا انگلیسی ها، متهم می کرد» جا دارد عرض کنم: کافر همه را به کیش خود پندارد. » (۷)

◀ مصاحبه با آقا جواد حاجی تهرانی آشپز کتر مصدق:

شادروان ایرج افشار می نویسد: این خاطرات به صورت مصاحبه ای از آقا جواد حاجی تهرانی آشپز دکتر مصدق باقی مانده است. مرحوم مهندس احمد مصدق در سال های آخر عمر آشپز این مصاحبه را انجام داده بود. دوست گرمی آقای سرهنگ کیومرث راستین (۸) که نوار آن مصاحبه در اختیارشان است مطلب را نوشته و نسخه اش را از راه لطف به من داده اند.

* مهندس مصدق: چطور شد که تیر ماه ۱۳۱۹ به اتفاق پدرم رفتی به زندان؟

من خودم داوطلب شدم برم زندان با آقا. خودم را معرفی کردم. خودم داوطلب شدم برم.

* مهندس مصدق: خودت رفتی شهربانی؟

رقیم شهربانی پهلوی رئیس سیاسی سرهنگ آرتا که ترک بود. به من خیلی عتاب و خطاب کرد و گفت می دانید شما چه مسافرتی می خواهی بروی. گفتیم چه مسافرتی. گفت آخرین مجازات شما اعدام است. می خواست مرا بترساند که من نرم. من گفتیم من کاری نمی کنم. اگر خطای کردم مرا اعدام کنید. اگر نکردم برای چی مرا اعدام کنند. این بود که مرا تفتیش کرد. هر چی توی جیب من بود در آوردند و مرا بردند دم پای ماشین. آمدم دم در ایستادم. آن ماشین مال خود آقا بود که دم در ایستاده بود و دو تا از آن گروهان ها ایستاده بودند. یکی راننده بود و یکی پیشخدمت مال خود رئیس شهربانی. آن وقت دیدم آقا را از بالا آوردند پائین از اطاق بازجویی. فرمودند که برید سوار شوید فرمودند من سوار نمی شم. مرا دولت هر کار می خواهد بکند همین جا بکند که زن و بچه ام مرا ببینند. سرگردی که با ما بود گفت نه، دولت دستور داده که شما را بر پیرم مسافرت به زور اینجا نیاورند. آقا را با دو قافسر دیگر به زور انداختند توی ماشین. به من گفتند برو سوار

شو. من گفتم آقا مریض است اگر بخواهیم برویم آقا دوا دارد، قلابه غذا خوری دارد، رختخواب دارد، تختخواب دارد. اینها توی زندان است، اینها را بمن بدهید که من دست خالی نرم. سرگردی که با ما بود به رئیس زندان دستور داد وسایل را بیاورد. آنها را با ترموس یخ همه را دادند. گذاشتیم توی ماشین راه افتادم. از راه رودهن و بومهن ما را بردند. تقریبا موقع حرکت ساعت ۶ الی ۶/۵ بعد از ظهر بود. حدود ۸ به رودهن رسیدیم. آنجا من به سرگرد گفتیم اجازه می دهید شام آقا را اینجا بدهیم. گفت بده.

* مهندس مصدق: سرگرد اسمش چی بود؟

سرگرد شریف بود. رئیس شهربانی زاهدان بود که به او مأموریت داده بودند آقا را همراهی کند. اول ما نمی دانستیم کجا می رویم. بعد فهمیدیم ما را می بردند بیرون. این بود که در رودهن شام خوردیم و از آنجا حرکت کردیم. حدود ساعت یک و دو رسیدیم به فیروز کوه آنجا سرگرد شریف گفت دو ساعتی اینجا می خوابید بعد حرکت می کنیم سرگرد تختش را گذاشت جلوی ماشین. یکی هم گذاشت این طرف یکی هم آن طرف.

من و آقا هم همین طور توی ماشین بودیم. چون آقا فرمودند من بیرون نمی آیم، همین طور توی ماشین هستیم. آنها خوابیدند و آقا از اینکه تنها شدیم برای اولین لحظه از احوالات منزل سؤال کردند. گفتند احمد خان چطور، خانم چطور، خدیجه خانم چطور. از همه پرسیدند. من هم گفتم الحمدلله همه خوبند. تقریبا ساعت چهار صبح بود که اینها بلند شدند. چیزی را صدا زدند که وسایل جانی صبح را فراهم کند. خوردیم و حرکت کردیم به طرف نیشابور، نمی دانم آنجایی که ما این تهران و مشهد است. ناهار رقتیم آنجا. هر جا که می رفتیم سرگرد یک تلکراف به تهران می زد که ما اینجا هستیم. یک روز ما این راه بودیم. در حدود ساعت شش الی هفت بود رسیدیم به مشهد. سرگرد ما را برد دم در زندان. رئیس شهربانی را خواست. گفتند رئیس شهربانی نیست. دستور داد سرگرد شریف که ما را بر بند زندان. آوردند زندان. البته داخل نبردند. آنجا یک اطاق دم در را داد خالی کردند برای ما. من فوری جای آقا را درست کردم. آقا استراحت که کردند سرگرد شریف گفت من میروم هتل، این هم شماره هتل هر وقت کاری داشتید فوری تلفن کنید و از آنجا هم براتان غذا می فرستیم. این بود که ایشان که رفت بعد از ده دقیقه یکی رجی آقا حاشی به هم خورد. حال حمله دست داد. من تلفن کردم هتل. سرگرد گفت من الان دکتر شهربانی را می فرستیم. نیم ساعتی طول نکشید دکتر شهربانی آمد. یکی دو تا آمپول به آقا زد حال آقا جا آمد. نشست پهلوی آقا. یک مقداری صحبت کرد با آقا. به اصطلاح نصیحت کمی کرد آقا را. بعد از رفتن دکتر از هتل شام آوردند. جلو کباب بود. مقداری خوردیم بعد خوابیدیم. تا صبح فردا رئیس شهربانی آمد دیدن آقا. من شناختم چون قراول بیرون کردند. خیلی برویاد داشت. اسمش یادم نیست. از من پرسید آقای دکتر مصدق کجاست. گفتیم توی این اطاق. آمد نشست با آقا یک ساعتی صحبت کرد و رفت. وقتی رفت آقا فرمودند راستی جواد رئیس شهربانی اینجا هنوز نیامده. گفتیم آقا همین رئیس شهربانی مشهد بود. آقا فرمودند راست می گویی. گفتیم والله خودش بود. این بود که ایشان رفت و ما سه روز در زندان مشهد بودیم. پس از سه روز سرگرد شریف آمد گفت می خواهیم شما را ببریم بیرون. حاضر هستیم با ما برویم یا نه؟ آقا فرمودند هر چه دولت می گوید ما مطیع هستیم. این بود که بعد از سه روز از زندان مشهد حرکت کردیم به طرف بیرون. شب را در تربت حیدریه ماندیم. نزدیکی های سحر بود که حرکت کردیم. سرگرد شریف گفت اینجا توی راه شکار هست می خواهیم شکار بزنیم. همین کار را هم کرد. یکی دو تا شکار زد. راننده شکارها را آورد توی ماشین. خلاصه رقتیم رسیدیم. به بیرون. ما را تحویل رئیس شهربانی بیرون داد. راستی بعد از تربت به قاین رسیدیم. سرگرد مثل همیشه به آقا گزارش می داد که این جا چی هست چی نیست. گفت این جازغران کاری می کنند. مربوط به بلوک قانات می شود. بالاخره وقتی ما را

تحویل زندان بیرون داد یک روز سرگرد بود. پس از یک روز آمد که از آقا خدا حافظی بکند. گفت اگر اجازه بدهید من مرخص می شوم. چون باید بروم زاهدان و اگر اجازه می دهید با ماشین شما بروم (باید اضافه کنم که ماشینی که ما را به بیرون برد ماشینی خود آقا بود به وسیله راننده رئیس شهربانی). چون من یک ماه مرخصی داشتم آمده بودم.

تهران این بود که به من مأموریت دادند در خدمت شما بیایم تا اینجا. آقا فرمودند باشد ماشین در اختیار شما، هر جا که می خواهید بروید بپردازید.

این بود که ما ماشین آقا رفت. این وقایع توی راه بود. ضمنا اضافه کنم سرگرد شریف رئیس شهربانی زاهدان الحق مرد شریفی بود. در زندان بیرون یک اطاق نزدیک اطاق رئیس شهربانی طبقه بالا به ما داد. برای آقا جا درست کردیم. من هم یک تخت چوبی داشتم با آقا توی یک اطاق بودم. وقتی هم که آقا مرخص می شدند پرستار می فرستادند. آن وقت هم من از آقا جدا نمی شدم. این بود که ما برای آقا غذا درست می کردیم، کارشان را انجام می دادیم. آقا گاهی حاشان به هم می خورد. یک آمپول هائی داشتیم به اسم آتر و کامفر. می فرمودند وقتی من حالم به هم می خورد اینها را بشکن جلوی دماغم بگیر حالم به جا می آید. این بود که من همین کار را می کردم. به محض اینکه آقا حاشان به هم می خورد بغلشان می کردم فوری یکی از آمپول ها را می شکستم دم دماغش می گرفتیم تا حالش به جا بیاید. همیشه این حالت بعد از یک عصیانیت بود که حالش بهم می خورد. ولی خوب، ما آن وقت هیچ وسیله ای در اختیار نداشتم از قبیل لگن و وسایل یخت و پز. با خیلی ناراحتی غذا را تهیه می کردم. بعد از یک ماه و خرده ای سید عبدالله پیشکار آقا از تهران با خودش همه وسایل را آورد. خانم فرستاده بود. یک خرده سبزی خشک و مربا بود که آقا همه را تقسیم کرد به رئیس و پاسبان ها.

* مهندس مصدق: پرستار چطور شد؟

پرستاری که از تهران فرستادند شهربانی قبول نکرد که بیاید پهلوی آقا. یک ماه و خرده ای بیرون بود. گاهی اجازه می دادند که بیاید آقا را ببیند. آقا فرمودند وقتی که پرستار نتواند پهلوی ما بیاید فایده اش چیست برود تهران. پرستار اسمش ایس بود که مال بیمارستان نجمیه بود. خود آقا می گفت زن خوب و مهربانی است. ما لباس های آقا را می دادیم نگاهان ها بیرون بشورند. یک پولی هم به آنها می دادیم. آقا اقتدر لباس تنش نبود. یک دست بیژما بود و یک دست هم عوضی داشت.

* مهندس مصدق: شما چطور در آن اطاق بالا زندانی بودید؟

ما تقریبا دو ماه در آن اطاق بودیم. آمدند اطاق ما را عوض کردند. چون این طور که می گفتند خانواده گفته بودند که ما می خواهیم برویم ملاقات پدرمان. رئیس شهربانی گفته بود می توانید بروید. بلافاصله رئیس شهربانی این طور که می گفتند تلگراف زده بود به رئیس شهربانی مشهد که هیچکس نمی تواند دکتر مصدق را ملاقات کند. ایشان هم تلفن زده بود به بیرون که هیچ کس حق ندارد دکتر مصدق را ملاقات کند. این بود که ایشان آمد اطاق ما را عوض کرد. اطاق ما را برد اطاق ملاقاتی های زندانیها که آن عقب بود و یک پنجره داشت به داخل زندان و یک در هم داشت به راهرو و دم در زندان که نه آفتاب داشت، نه هوا داشت. تا پنجره را باز می کردیم بوی بد زندان می آمد. پنجره راهم که می بستیم هوا نداشتم. پس از دو سه روز که آقا اینجا ماندند گفتند دولت می خواهد مرا زجرش بکند. اگر من دو سه روز غذا نخورم طبعاً می میرم راحت می شوم. این بود که اعتصاب غذا کرد. یک دو روزی طول کشید اعتصاب غذا. آقا بعد من خبر دادم افسر کشیک فرستاد رئیس آمد. با رئیس صحبت کردند.



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و هشتمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

بیست و هشتمین سالگرد تولد دکتر مصدق

آقا فرمود شما مرا اینجا گذاشتید می خواهید من زجر کش بشوم. رئیس گفت نه والله. یکی دو ساعتی حرف زدند تا بعد رئیس شهر بانی حاضر شد اطاق را عوض کند. یعنی همان اطاق اولی که پهلوی اطاق خودش و افسر کشیک بود به ما بدهد. این بود که ما هم قبول و قرار گذاشتند و فردا صبح آمد اطاقمان را عوض کرد و آتاقیه را از این اطاق بردیم. البته بین صحبت وقتی رئیس گفت اطاق را عوض می کنیم آقا فرمودند نامرد است که زیر قولش بزند. رئیس شهر بانی گفت اگر من این کار را نکردم نامردم. هر چه شما بفرمایید نامردم. این صحبت ها شد بین آنها بعد هم که هوا داشت خنک می شد من با اجازه تحت آقا را بردم تا حیاط زندان پشت شمشادها پنهان بود. بعدا هوا سرد شد برگ درخت ها ریخت یک درخت گل بود جلوی شهر بانی. همه اش هم شده بود گل. من به افسر کشیک گفتم سر کار ممکن است این درخت را از اینجا بکنیم بکاریم جلوی آقا که هم جای قشنگ باشد و هم آقا محفوظ باشد که مردمی که می آیند و می روند زیاد ما را نبینند. افسر کشیک گفت چرا نمی شود. این بود که از زندان دو نفر آوردند جلوی تخت آقا یک گودال کندند و درخت را آوردند اینجا گذاشتند و جوری شد که دیگر کسی که از در می آمد تو تخت آقا معلوم نبود. بعد فردا که افسر کشیک دیگر و رئیس شهر بانی آمد دیدند جای درخت گل عوض شده ناراحت شدند. افسر کشیک جدید گفت فلائی می دانی قیمت این درخت چقدر است. گفتم هر چه می خواهد باشد. شما می توانید یک تلفن به شهرداری بزنید تا یکی دیگر بیاورد همانجا بکارد. خندید و گفت این پاصد ششصد تومان قیمتش است خشک می شود. گفتم نه یک طور در آوردم که خشک نشود.

* مهندس مصدق: وضع غذایی شما چطور بود؟

من هر روز صورت می دادم به یک مأمور می رفت از بازار هر چی می خواستم می خرید می آورد. چون تمام مخارج زندان آقا از پول خودش بود که مرتب می داد به دست رئیس زندان و مأمور از پول خود آقا از رئیس زندان می گرفت و می خرید و همیشه من زیر صورت خرید را امضاء می کردم. رئیس وقتی می خواست حساب به آقا پس بدهد صورت هائی را که من امضاء کرده بودم نشان داد. البته یک سکوی آسپز خانه به ما اختصاص داشت که من در آنجا غذا می پختم. ظرف و ظروف همه چیز، همان طور که گفته بودم از تهران توسط سید هدایت آورده بود داشتم.

البته طبق دستور آقا افسر کشیک هم از غذا می خورد. البته به زندانی ها فرد (اتفرادی) که سیاسی بودند غذائی نمی دادند. ظهر یک خورده نان خالی و شب هم یک ذره «کله جوش» به آنها می دادند. به فرمایش خود آقا که فرمودند جواد تو آزادی که هر چه می خواهی به آنها بده، ما هر چه داشتم سعی می کردیم به آنها بدهیم. آقا فرموده بودند که حساب آقا یک مقدار نان اضافه می آوردند و ما به زندانی هائی که گرسنه بودند می دادیم. اگر دو ما می خواستند از آقا می گرفتیم به آنها می دادیم. همیشه به همه آنها که آقا بودند الحمدالله آقا همیشه رسیدگی می کرد.

* مهندس مصدق: خوب آقا جواد، آقا آنجا در آن مدت ناخوش شدید یا نه؟

نه آقا فقط ناخوشی اش همان حالت حمله بود که بعد از عصیانیت ها به ایشان دست می داد و گفتم با دستوری که داده بودند که کاهن یا تو بود حالمش به جا می آورد. مریضی که شد فقط دور از جان یک دهنه از آن ششک ها بدنش گذاشته بود (یک نوع شیش است که می رود نوری پوست آدم). آن وقت من تمام موهای بدنش را

تراشیدم. توی همان اطاق یک حمام درست کرده بودم. دو تا بیت حلی داشتم که با پریموس آب گرم می کردم و دو تا تست هم داشتم. آقا را می گذاشتم نوری تست می ریختم سرش. خلاصه بعد از شست و شو آب کشی می کرد و حمام می گرفت. الحمدالله بعد از تراشیدن بدن آن ناراحتی هم از بین رفت.

* مهندس مصدق: خوب آقا جواد، چطور شد که به شما اطلاع دادند که دوره زندانی تمام شد؟

خبری به ما نکردند. شب داشتم شام درست میکردم دیدم رئیس شهر بانی آمد با دو نفر شخصی دیگر. دویدم جلو دیدم رئیس شهر بانی است با آقای شرافتیار پیشکار خود آقا. تو بعدی از قرار مال خود شهر بانی یعنی مأمور آگاهی بود رفتند توی اطاق نشستند با آقا صحبت کردند که ما آمدیم شما را ببریم تهران. آقا فرمودند هر چی دولت دستور می دهد من مطیع هستم. این بود که آنها صحبتشان را کردند و آقا به آقای شرافتیار دستور داد شما بروید در شهر یک هتل خوب برای آقای دژپور بگردید در آنجا از ایشان پذیرایی بکنید صبح بیاید عقب من. اینها خدا حافظی کردند رفتند. بلافاصله حال حمله به آقا دست داد. من دویدم دو نفر رفتم دم دماغ ایشان بعد از اینکه حالشان به جا آمد گفتم آقا حالا چرا این طور شدید. فرمودند جواد آخر این از خوشحالی است که باز می توانم به محیط آزاد برویم، بچه ها را ببینم و از خجالت تو که این همه زحمت کشیدی در پیام. البته همیشه از عصیانیت بود این دهنه از خوشحالی است. آقا دستور دادند غذا برای نوری راه درست کنیم. من هم دستور را فوری اجرا کردم. فردا صبح آقا فرمودند جواد من می خواهم به این زندانی ها یک «اوفر» راهی بدهم چی بدهم به آنها. فرمودند غذا به آنها بدهیم؟ عرض کردم آقا اینها غذا را به آنها نمی دهند. شما پول را می دهید برای آنها اینها غذای هر روزشان را می دهند به حساب شما. این بود که آقا به فکرتان رسید که پول به حسابتان بگذارد که خودشان بتوانند هر چی می خواهند بخرند. این بود که آقا با رئیس شهر بانی صحبت کردند و ایشان هم قبول کرد و لیست زندانی ها را آوردند جلوی آقا گذاشتند. زندانی ها را رده تا ده تا آوردند حضور آقا. یکی بازنده تومان برای آنها اوفر راهی گذاشت و قبضش را از رئیس زندان گرفت داد به زندانی ها و بعد هر کدام رفتند به زندان. همین طور تا این صد و ده بیست تا زندانی تمام شد. به آنها که سیاسی بودند نفی بیست تومان دادند. برای زن های زندانی نفی بیست تومان گذاشت. به افسر های کشیک شهر بانی یکی بیست و پنج تومان و به پلیس ها یکی بازنده تومان داد. تمام این کارها تا بعد از ظهر طول کشید. ما مقداری خوار بار خرید بودیم. مثلاً سه گونی پرج بود، دو تا پیت روغن بود، دو تا جبهه آلو بود. کمپوت بود. آقا فرمودند اینها را همه بده به رئیس شهر بانی. چون ما احتیاجی نداریم. این بود که من کلبه فقه را دادم به رئیس. عرض کردم آقا فرمودند این هم سهم شما. بعد از این ما عازم حرکت شدیم، با یک ماشین کرایه دوسره آقای شرافتیار پیشکار آقا از تهران گرفته بود. لازم به گفتن است که آقای شرافتیار یک پرستار هم با خود آورده بود. این ماشین پنج نفر مسافر داشت. راننده و آقای شرافتیار و دژپور جلو بودند. من و آقا و پرستار عقب نشستیم. آمدیم به طرف تهران. در قانات آقا پایش خیلی درد گرفت. البته باید بگویم در بیرجند گاهی آقا گلویش درد که می گرفت من پایش را توی آب مالش می دادم و خیلی تأثیر داشت. در قانات که پای آقا خیلی درد گرفت مجبور شدیم شب را بمانیم. من حوراب پشمی داشتم دادم به آقا. هیچ چیز پایش بستم. درد آنقدر بود که نمی توانستند از ماشین پیاده شوند اول من تاختخواب را می گذاشتم بعد آقا را بجل می کردیم و می خوابانیدیم.

* مهندس مصدق: این درد پا از زندان شروع شد یا قبلاً هم داشت؟

عرض کردم قبلاً خوب بود. این درد از توی زندان شروع شد. بله از قانات به مدت

یک روز توی راه بودیم تا رسیدیم به مشهد. یک روز هم بودیم توی هتل.

* مهندس مصدق: آیا در طول راه از شهر بانی کسی را دیدید یا نه؟

نه خیر. فقط همان آقای دژپور که از تهران آمده بود با ما بود. بسیار انسان مؤدبی بود. بعد از سه روز آمدیم تهران و از آن جا یک راست آوردنمان احمد آباد. این را باید اضافه کنم در اول که ما می خواستیم از تهران برویم آقا را از زندان که آوردند سوار ماشین کنند هیچ کس نتوانستند نزدیک بیاید. خانواده آقا پشت پنجره بودند. آقا گفت کجا می خواهید برویم. گفتند دستور است باید برویم. آقا فرمودند من نمی آیم. هر کار می خواهید بکنید همین جا بکنید که خانواده من از دور شاهد باشند گفتند نه باید سوار ماشین شوید. آقا خواستند روی زمین. رئیس زندان دستور داد چند تا افسر آمدند دست و پای آقا را گرفتند و به زور سوار کردند. من که سوار شدم دیدم آقا خیس عرق است. چون ماه تیر و مرداد بود و هوا خیلی گرم بود. راستی وقتی آقا را به زور می خواستند سوار کنند من می دیدم خدیجه خانم دختر کوچک آقا از پشت پنجره چه دادگاهی می زد و حتی خودش را می زد. باید اضافه کنم موقع رفتن در نیشابور حال آقا شدید به هم خورد، جوری که افسر همراه تو رسید. گفت می خواهید برگردیم. آقا گفت نه هر جا می خواهید بروید.

این بود مصاحبه با آقای جواد حاجی تهرانی آشپز مخصوص مرحوم دکتر محمد مصدق و مهندس احمد مصدق. تقدیم حضور آقای ایرج افشار (۹)

توضیحات و مآخذ:

- ۱- مصدق سالهای مبارزه و مقاومت - جلد اول - تألیف سرهنگ غلامرضا نجاتی - مؤسسه خدمات فرهنگی رسا - ۱۳۷۸ - ص ۲۱)
۲- دکتر غلامحسین مصدق سومین فرزند ضیاء السلطنه و دکتر مصدق، در سال ۱۲۸۵ شمسی (۱۹۰۶ میلادی در تهران به دنیا آمد. در سه سالگی، همراه پدرش دکتر محمد مصدق که برای ادامه تحصیلات به اروپا می رفت، عازم سوئیس شد و تا آغاز جنگ جهانی اول در آنجا ماند. پس از شروع جنگ به تهران آمد و در مدرسه سه لونی مشغول تحصیل شد. در ۱۳۰۰ ش به همراه برادرش احمد به مدرسه علوم سیاسی، به ریاست علی اکبر دهخدا، رفت با دکتر سید علی اکبر شایگان، دکتر کریم سجادی و سید محمد باقر حجازی همدموره بودند و سپس در ۱۳۰۱ به اتفاق برادرش و رضازاده شفق به اروپا رفت و دوره متوسطه را در پاریس به اتمام رساند. او بعد به سوئیس رفت و در ۱۳۱۰ موفق به اتمام دوره دانشکده پزشکی سوئیس شد و در ادامه آن به مدت سه سال، در رشته تخصصی جراحی زنان و مامائی، در بیمارستان های لوزان تحصیل و کارآموزی کرد و در سال ۱۳۱۳ به اخذ دیپلم تخصصی از همان دانشکده نایل گردید. او در هنگام تحصیل در تابستان ۱۳۰۸ با خانم ملکه خواجه نوری ازدواج کرد که سه فرزند بنام های محمود، حمید و معصومه حاصل زندگی مشترکشان بود. او پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۱۳، برای انجام خدمت سربازی، با درجه ستوان سومی، در درمانگاه اداره نخشانی ارتش (اسلحه و مهمات سازی) دوره خدمت و وظیفه خود را طی کرد. غلامحسین مصدق در سال ۱۳۱۴ در تهران با سمت استاد کرسی امراض زنان، در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران به تدریس پرداخت. او با علاقمندی خود و دوستانش که در رأس آنها دکتر ابوالقاسم نفیسی بود در شهریور ۱۳۱۹ لزوم تأسیس یک مرکز پزشکی مدرن، برای زنان و کودکان خانواده های مستمند را ضروری می دانستند و موجب تأسیس سازمانی به نام «انجمن حمایت مادران و نوزادان» گردید. عده ای از زنان و مردان نیکوکار از جمله خانم صدیقه دولت آبادی، منصوره متین دقتری (مصدق)، خانم هاجر تربیت و نیز آقایان دکتر ولی الله مغظمی، دکتر داوری، دکتر مؤتمنی و چند تن از پزشکان با کمک های مادی و معنوی خویش این سازمان را یاری کردند. وی مدت چهارده سال عضو

کمیته اجرایی فدراسیون بین المللی زنان و مامائی، که مرکز آن در ژنو است، بود و همچنین هشت سال عضویت در هیئت مؤسس انجمن هوش و نازایی بین المللی را به عهده داشت. علاوه بر آن جراح چندین بیمارستان شد و مدتها ریاست بیمارستان نجمیه موقوفه زنده ییاد خانم نجم السلطنه مادر مصدق السلطنه با او بود. در هنگام بازگشت از سوئیس شادروان دکتر غلامحسین مصدق نا واپسین زندگی پر بار دکتر مصدق مراقب سلامتی وی بود. از وی مقاله هایی نیز در مجله «آینده» به چاپ رسیده است. از آثارش: «امراض زنان»، به فارسی؛ «علل نازایی زن»، به فرانسه؛ «در کنار پدرم، مصدق»، خاطرات دکتر غلامحسین مصدق..
زنده ییاد دکتر غلامحسین مصدق مردی دانشمند، درستکار، جدی و ملایم بود و به کار خود عشق می ورزید. در ۱۳۶۹ در تهران جهان را بدرود گفت.
۳- خاطرات دکتر غلامحسین مصدق - در کنار پدرم: مصدق - تهیه و تنظیم: غلامرضا نجاتی - مؤسسه خدمات فرهنگی رسا - ۱۳۶۹ - ص ۴۸ - ۴۷
۴- بهرام افرسیبایی - «مصدق و تاریخ» - انتشارات نیلوفر - ۱۳۶۰ - ص ۹۵
۵- گلستان سعدی است که آمده است: از درویشی مستجاب الدعوه در بغداد پدید آمد حجاج یوسف را خبر کردند بخواندش و گفت دعای خبری بر من کن. گفت خدایا جانم بستان گفت از بهر خدای این چه دعاست گفت این دعای خیرست فرا و جمله مسلمانان را

ای زبردست زیر دست آزار گرم تا کی بماند این بازار به چه کار آیدت جهانداری مردنت به که مردم آزاری

- ۶- نشریه انقلاب اسلامی در هجرت - شماره ۵۷۰ - ۱۵۲ تیر ۱۳۸۲
* محمود ستایش در کتاب «دکتر محمد مصدق» می نویسد:
دکتر محمد مصدق دو پسر و سه دختر داشت. دو تا از دخترها ازدواج کردند که یکی همسر دکتر احمد متین دقتری شد که در حادثه ی هوایی نزدیک تهران از بین رفت، دومی ضیاء اشرف که با خانواده ای معروف ازدواج کرد و سومی خدیجه است. فرزندان دکتر مصدق غلامحسین و احمد بودند که غلامحسین متخصص زنان بود و احمد تا معاونت راه رسید و اما سرگذشت خدیجه که پس از کودتای ۲۸ مرداد دچار بیماری روحی شدید شد. دکتر مصدق تا واپسین دم حیات نگران خدیجه بود و به بچه های خود توصیه کرد که مواظب وی باشند. تا موفقی که دکتر غلامحسین و احمد پسران وی حیات داشتند مواظب او بودند و هزینه ی درمان او را تأمین می کردند ولی اکنون دختر دکتر مصدق، فرزند نخست وزیر ملی و قهرمان ایران، تنها و فرسوده و فقیر در گوشه یکی از آسایشگاه های دولتی سوئیس در میان عده ای بیماران روانی با هزینه دولت سوئیس به سر می برده، زهی تأسف.

یکی از ایرانیان که با دختر دکتر مصدق دیدار کرده بود در نامه ای می نویسد:
به نام یک ایرانی دلسوخته که از این آسایشگاه بازدید کرده و از نزدیک خدیجه به گفتگو نشست است، به شرح این دیدار می پردازم.

در جستجو برای یافتن خاطره هایی از مصدق، در سوئیس خانه ای را پیدا می کنم که مصدق دوران دانشجویی اش را در آن گذرانده است. می گویم اطلاعات بیشتری کسب کنم که می شوم دختر وی خدیجه مصدق، آخرین و تنها بازمانده خانواده قهرمان ملی، سالهاست که در آسایشگاه بیماران روانی نوشاال، به هزینه ی دولت سوئیس در نهایت فقر و تنگدستی به زندگی ادامه می دهد.

بالاخره با آسایشگاه بیماران روحی تماس می گیرم. با بی اعتنائی پرستاری مواجه می شوم که می پرسند: «چه نسیبی با وی دارید؟» می گویم برای وی توضیح دهم که «پدر این بانوی سالمند نخست وزیر ملی ایران بوده است و خدمات او به کشورش هرگز از خاطر میلیون ها ایرانی نمی رود و به همین دلیل است که می خواهیم دختر وی را ببینیم.» پرستار با لحنی استهزاء آمیز می خندد و از پشت تلفن می گوید پس چرا ایرانیان از این دختر قهرمان ملی سراغ نمی گیرند و بالاخره می گوید باید از پزشک

معالجه وی اجازه بگیرم. پس از چند لحظه اجازه ملاقات می دهد. می پرسم چه چیزهایی لازم دارد تا برایش تهیه کنم و قرار ساعت ۵ بعد از ظهر را می گذارم. در وقت تعیین شده به آسایشگاه سالمندان می روم. به دفتر می روم و می گویم برای ملاقات چه کسی آمده ام. دکتر به پرستار دستوراتی می دهد.

چند لحظه بعد پرستار با بانویی سالخورده که باید بین ۶۰ تا ۷۰ سال داشته باشد، وارد می شود. به طرفش می روم و به او ادای احترام می کنم. احساس می کنم این ادای احترام از جانب میلیون ها ایرانی تقدیم مصدق می شود که هنوز خاطره ی فداکاری های او را فراموش نکرده اند. پرستار می پرسد: «می خواهید در اتاقش صحبت کنید یا همین جا؟» پاسخ را به او واگذار می کنم. خدیجه دختر دکتر مصدق می گوید همین جا. دسته گلی را که برای او آورده ام می گیرد و به او می گویم که ایرانی هستم و اگر کاری دارد حاضرم برایش انجام دهم. اما فقط تشکر می کند. پس از چند لحظه بی آنکه چیزی بخواهد یا حرفی زده باشد، فقط یک بار دیگر تشکر می کند و از اتاق بیرون می رود. وقتی شماره اتاقش را می پرسم، می ایستد و شمرده می گوید: «صد و هفتاد». بعد خدا حافظی می کند و دسته گل را پس می دهد. می پرسم: «مگر گل دوست ندارید؟» پاسخش فقط تشکر است. به عقیده من این درست ترین پاسخی بود که او داد. زیرا ۴۹ سال از احوال تازمانده ی مصدق قهرمان ملی بی خبر بوده ایم و او را به حال خود رها کرده ایم و به عنوان یک ایرانی او را فراموش کرده ایم.

با بغضی جانسوز در گلو به دفتر آسایشگاه بر می گردم. دسته گل را به پرستار می دهم. می گوید: «چه شانس!»

از علت بیماری اش می پرسم و پاسخ می شنوم به دنبال غارت منزل دکتر مصدق در ۲۸ مرداد ۳۲ و زندانی شدن، چون دختر بسیار حساسی بوده و پدرش را خیلی دوست داشته. دچار اختلال روانی می شود.

از این پرستار می پرسم هزینه نگهداریش چگونه تأمین می گردد؟ پاسخ او مثل پتکی بر سرم فرود می آید. هیچ کس برای وی پولی نمی فرستد. «تمام اعضای خانواده ی او مرده اند. ما به سفارت ایران اطلاع دادیم و از آنها خواستیم که مخارج وی را تأمین کنند، ولی قبول نکردند و پاسخی ندادند. در حال حاضر آسایشگاه بر خلاف رسم جاری خود علاوه بر تحمل مخارج وی ماهانه حدود صد فرانک هم به وی می پردازد تا اگر چیز خاصی لازم داشته باشد تهیه کند.» پرستار اضافه می کند من تعجب می کنم «ایران یک کشور ثروتمند است و همین حالا هم دولت ایران دارد یک رستوران ۶ میلیون فرانکی در ژنو می سازد، ولی برایش دشوار است هزینه ی یک بیمار را بپردازد. مگر شما نمی گوید پدر وی نخست وزیر بزرگی در تاریخ ایران بوده است؟!»

با قلبی پر از اندوه از آسایشگاه خارج می شوم. کنار دریاچه به ساحل چشم می دوزم. به یاد مردی می افتم که در دوران نخست وزیری اش حتی از دریافت حقوق ماهانه خود داری می کرد. به هر حال واقعیت این است که هم اکنون خدیجه مصدق در شرایط نامساعد اما با وقار و آرامش در یک آسایشگاه روانی بدون هیچ گونه در آمدی در سوئیس روزگار می گذراند و مهمان دولتی بیگانه می باشد.

محمود ستایش - «دکتر محمد مصدق من نوکر ملتیم: به مناسبت پنجاهمین سالگرد زمامداری دکتر مصدق» - انتشارات البرز - ۱۹۸۰

منبع: سایت ایران، فرهنگ، تمدن http://dar-diare-khishtan.blogfa.com/author-dar-diare-khishtan.aspx

- ۷- خاطرات دکتر غلامحسین مصدق - در کنار پدرم: مصدق - صص ۶۰ - ۴۷
** نگاه کنید به کتاب خاطرات و تألمات مصدق بقلم دکتر مصدق - انتشارات علمی - ۱۳۶۵ - صص ۳۳۸ - ۳۳۹
۸- کیومرث راستین - نوه خانم دفتر الملوک خواهر قتی مصدق است و این دو، فرزندان یک مادر و پدر بوده اند.
۹- ایرج افشار - «مصدق و مسائل حقوق و سیاست» - انتشارات سخن - ۱۳۸۲ - صص ۲۴۸ - ۲۴۱
۱۰- ادامه دارد

اشتراک یک ساله: اروپا ۳۵ و خارج از اروپا ۳۸ اورو. اشتراک شش ماهه: اروپا ۱۸ و خارج از اروپا ۲۰ اورو و بلیت نفرتیجده. وجه اشتراک را نقد و پست سفارشی یا بکتاب بانک و ایزرفرمانید.

توجه! درج مقالات، الزاماً دیدگاه نشریه انقلاب اسلامی و جهت نیست و تنها بعنوان بحث آزاد قلمی و صرفاً با نگرش نظرات نویسندگان و منابع مندرج بوده. این نشریه در مقابل آنها هیچگونه مسئولیت محتوایی و حقوقی را ندارد. توجه! نویسندگان محترمی که مقاله نویسی و یا بل ستم مقاله شان در نشریه چاپ شود، توجه فرمایند که چاپ مقالات آنها در صورتی خواهد بود که تا قبل از انتشار نشریه، در رسانه دیگری بصورت الکترونیک و غیر آن نشر نیافته باشد! با تشکر

Nr.773 11-24 April. 2011

شماره ۷۷۳ از ۲۲ فروردین تا ۴ اردیبهشت ۱۳۹۰

بحث آزاد در باره آیه ۳۴ سوره نساء

زیرا مبنای کار مترجمان اثبات قدرت و سلطه مرد بر زن بوده است. حال آنکه

۳- طوع در عربی (به فتح ط)، «با رغبت و داوطلبانه کاری را کردن» (بنابر مفردات الفاظ القرآن) معنی می دهد حال اگر ضرب را زدن بمعنای مجبور کردن به اطاعت معنی کنیم، با اطعنکم تناقض پیدا می کند. آنها که اسلام را با فلسفه ارسطویی (بیان قدرتی که پیش از اسلام، مسیحت را از خود بیگانه کرد) تطبیق کرده اند، چون اصل راهنما را ثنویت تک محوری (ضد توحید) گردانده اند، پس محور فعال و مسلط مرد شده است و محور فعل پذیر زن. ضرب را زدن نه بقصد برانگیختن میل جنسی که به قصد مطیع کردن به جبر معنی کرده اند. و چون دیده اند، با کلمه اطعنکم تناقض پیدا می کند، معنی کلمه اطعنکم را هم اطاعت کردن به کره (زور) گردانده اند. بدیهی است، پیش از این کار، نشوز را خیانت به شوهر و یا مطلق نافرمانی معنی کرده اند. حال آنکه فعل «اطعنکم» معنی منظور از فعل «اضربوهن» رامعین می کند که به رغبت آوردن و تحرک بخشیدن است. حتی در باره زنان خشونت طلب (مازوخیست) نیز روش بکار بردنی نه خشونت که رها کردن او از خشونت است.

بهرحال، معنی ای که از آیه کرده اند، غیر از معنی ای است که بهر یک از دو تقدیر دارد. غفلت کرده اند که معنی ای که کرده اند، با خود و با آیه های بسیاری متناقض می شود. با خود متناقض می شود زیرا زدن سبب احساس تحقیر و تسلیم در کتک خورنده می شود. زنده شدن و جستن نشاط جنسی را بیار نمی آورد. زن فعل پذیر باقی می ماند و التذاذ جنسی زن و مرد، هر دو، ناقص می شود. اما اضربوهن بمعنای برانگیختن میل چنانکه مرده ای زندگی یابد، در زن رغبت و خود انگیزگی پدید می آورد. و نیز، از جمله، با لا اکراه فی الدین و با آیه ای که زن و مرد را برابر می شناسد و با آیه هایی که حقوق انسان را ذاتی حیات انسان، از زن و مرد، می شناسند (می توانید به حقوق انسان در قرآن که به سوندی ترجمه شده است رجوع کنید) و با آیه ای که در باره رابطه پیامبر با همسران خویش است، تناقض پدید می آورد. در عوض، ترجمه ای که من در اختیار شما گذاشته ام، نه در خود نه با هیچیک از آیه های قرآن تناقض پیدا می کند. روشن و سر راست است. چرا چنین است؟ زیرا

نه متأثر از بیان های قدیم قدرت (فلسفه ارسطویی بخصوص) و نه متأثر از بیان های جدید قدرت (ایدئولوژیهای دست ساخت غرب) است. برطبق اصول راهنمای قرآن که در آیه هایش بنگری، همه را شفاف و سراسر است و خالی از تناقض می یابی.

یادآور می شود پس از آنکه معلوم شد نشوز، دست ندادن بهنگام آمیزش جنسی است و آیه معنایی را جست که دارد، بسیار شدند آنها که برداشت خود را تصحیح کردند. حتی آنها که ضرب را زدن ترجمه می کنند (برعهده روان پزشک است که در باره مازوخیست چه اندازه از خشونت برای برانگیختن میل به آمیزش جنسی را تجویز کند)، می پذیرند که مقصود برانگیختن به آمیزش جنسی است. در حقیقت، چون آیه به شوهر رهنمود می دهد چگونه در زن میل به آمیزش جنسی را برانگیزد، از او می خواهد اگر زن رغبت کرد، باز ایست.

۴- پیشنهاد بحث را پذیرفتم به این قصد که حقیقت بر دو طرف بحث آشکار شود و نیز به این قصد که به رها شدن زن از موقعیت «سکس دوم» (به قول سیمون دوبوار) کمک کند. بر این نبودم و نیستم که در جامعه های غرب، زنان آزاد شده اند و حقوق جسته اند. هرچند وضعیت آنها بهتر از زنان در جامعه های دیگر است اما همچنان قربانیان بدترین نوع استبداد، یعنی «دیکتاتوری سکس» (به قول فوکو) و نیز استثمار مضاعف هستند. و بر این هستیم که تا زمانی که زنان کرامت و آزادی و حقوق خویش را باز نیابند، در جامعه ها، محور رابطه ها قدرت می ماند و زن و مرد و محیط زیست را ویران می کند. شاد و پیروز باشید.

خانم مینو و آقای مجید محقق محمدی گرامی با سلام

بحث با خانمهای سوئدی (این طور که به یاد دارم بیشتر از یک تن بودند) تا نامه خانم انگرید کارلسون و پاسخ این جانب به آن ادامه یافت. از آغاز، قرار بر این شد که مسئله و راه حلی که قرآن پیشنهاد می کند، بی توجه به راه حل های دیگر - اگر وجود داشته باشند - شناخته و نقد شود. روش صحیح بود. زیرا تا مسئله و راه حل آن شناخته نشود، نه نقد آن میسر است و نه قابل مقایسه واقعی، و نه حتی صوری، با راه حل های دیگر می شود. بنا بر این بود که از تطبیق راه حل با راه حل غربی مسئله - تکرار می کنم اگر وجود داشته باشد - خود داری شود. توضیح این که نه دو عقل توجیه گر که دو عقل آزاد بحث آزادی را به نتیجه برسانند. در عمل، طرف بحث، صاحب عقل توجیه گر از کار در آمد و کوشش

این جانب برای این که او را از بند انگوی سوئدی «آزاد کنیم» بی نتیجه شد. عقل توجیه گر بود زیرا مدام، راه حل قرآن را با «الگوی سوئدی» که در سر داشت، مقایسه می کرد. با آنکه درک او از «مغزله» هم نوعی رابطه قوا است، بر آن بود که از این جانب یکی از دو اعتراف را بگیرد: ۱- راه حل قرآن نادرست است و باید آن را با راه حل سوئدی جانشین کرد. ۲- هرگاه بنا بر «تفسیر» دیگری از آیه باشد، باید به تربیتی بعمل آید که با «الگوی سوئدی» انطباق بجوید. کار این عقل نمی توانست به بن بست نکشد.

در حقیقت، در «الگوی سوئدی» نه چنین مسئله ای وجود دارد و نه بطریق اولی راه حلی برای آن. پاسخ خانم انگرید کارلسون معلوم می کند که نه مسئله و نه راه حل آن، در الگوی سوئدی وجود دارند. هرگاه عقل او توجیه گری را رها می کرد، دست کم، در مسئله ای چنین مهم و راه حل آن، تأمل می کرد و بر آن می شد تجربه اش کند. راستی اینست که اصل راهنمای عقل توجیه گر ثنویت است. بنا بر این، آمیزش جنسی میان زن و شوهر را نیز یک رابطه قوا می فهمد. از دید چنین عقلی، چنین رابطه ای بی اشکال است. غافل از این که وقتی در رختخواب نیز رابطه، رابطه قوا شد، استفاده از «ممنوعیت های جنسی» ناگزیر می شود و عامل احساس حرمان جنسی می گردد. افزون بر این، در جامعه هایی که در آنها، میان زن و شوهر حتی در رختخواب نیز رابطه قوا برقرار باشد، در آنها، این رابطه انسان ها را آلت فعل قدرت می کند و آزادی آنها را از آنها می ستاند. آسیب ها و نابسامانیهای اجتماعی برهم افزوده می شوند و میزان ویرانگری بر میزان سازندگی پیشی می گیرد. عقلا توجیه گر می شوند و در بن بست، زندگی در ویرانگری را «طبیعی» می انگارند و به توجیه آن می پردازند.

این واقعیت که طرف بحث، موافقت نوک زبانی با توضیح این جانب بعمل آورد اما از بحث باز ایستاد نیز بن بست را گزارش می کند که عقل توجیه گر بدان می رسد و در آن می ماند. وگرنه، مسئله به او توضیح داده شد و فهم آن بسیار آسان بود و هست: هم بستری محل رابطه قوا نیست. آمیزش جنسی دو همسر می باید از همه منع ها و ممنوعیت های جنسی آزاد باشد. این آزادی به دو همسر امکان می دهد در قلمروهای دیگر زندگی زناشویی، رابطه قوا را با عشق بمعنای آزادی از محدود کننده ها، جانشین کنند. اما اگر بنا بر تربیت و یا بر اثر ابتلا (برای مثال به مازوخیسم)، آزادی آمیزش میسر نشد، دو فعل آیه «اضربوهن» و

اطعنکم» راه حل دقیق را در اختیار می گذارند: از معانی که «ضرب» در قرآن دارد، یکی نیز برانگیختن است. این معنی با «اطعنکم» سازگار است. زیرا اطعن رغبت آزادانه (طوع) معنی می دهد. حال آنکه اگر ضرب زور درکار آوردن معنی می داد، فعلی می باید بکار می رفت که اطاعت به جبر و کره معنی دهد. بدین قرار، حتی وقتی همسر به مازوخیسم مبتلا است و بدون بکار بردن خشونت لذت جنسی نمی برد، بر شوهر است که بر انگیزختن رقت در همسر را روش کند.

اما نه مسئله و نه راه حل آن نمی تواند موضوع قانون سوئد و یا هر کشور غربی دیگر بگردد. زیرا علاوه بر عادی انگاری روابط قوا، چنین مسئله و راه حل آن نمی تواند پای دولت را بمیان آورد. مگر اینکه بنا بر این تأکید شود که همبستری رابطه قوا نیست. مسئله و راه حل آن موضوع رهنمود دین بمثابه بیان آزادی است. مسیحیت نتوانسته است به این مسئله و راه حل آن بپردازد. زیرا انداختن بار «گناه اولیه» بر دوش زن و تحقیر رابطه جنسی حتی میان زن و شوهر و بسا ترویج ممنوعیت ها و منع های جنسی، از حل این مسئله مهم ناتوان ساخته است.

این بحث تجربه ای آموزنده شد برای ما. زیرا روشن گشت که هرگاه خود را از منطبق صوری رها کنیم و از قیاس صوری آنچه خود داریم با آنچه در غرب متداول است باز ایستیم، می توانیم راه حل های آزاد کننده به تمامی انسانها پیشنهاد کنیم. امیدوارم طرف بحث به این صرافت بیفتند که زندگی در روابط قوا زندگی آزاد نیست و زندگی در خشونت است. بیان آزادی می باید روشهایی را در اختیار انسان بگذارد که او را از روابط قوا می رهند. کاهنده ترین روابط قوا که زاینده روابط قوا در همه بعدهای زندگی انسانها است، رابطه قوا در بستر است. هدایت هرکس با خود او است. پس بر طرف بحث است که راه خود را برگزیند. شاد و پیروز باشید.

۲۱ فروردین ۱۳۸۷ برابر ۹ آوریل ۲۰۰۸

خانم انگرید کارلسون گرامی با سلام

خانم مینو و آقای مجید محمدی محقق مرا از گفتگوی خود با شما آگاه کردند. ضرور دیدم، یکبار دیگر، چند نکته را یادآور شوم: ۱- قرآن تصریح می کند که، در آن، (میان آیه ها) اختلاف نیست چه رسد به تناقض. بنا بر این، هر آیه دارای آن معنی باید باشد که میان آن آیه و آیه های دیگر، تناقض به جای خود، حتی اختلاف نیز بوجود نیآورد. ترجمه ها از قرآن که شما به

زبان سوئدی یا غیر سوئدی در اختیار دارید، ترجمه های صحیح نیستند. زیرا آیه مورد بحث را در تناقض قرار می دهند با آیه های دیگر. برای مثال، میان این آیه با آیه ای که تصریح می کند «در دین اکراه نیست» و آیه ای که انسانها را از زن و مرد برابر می شمارد و آیه ها که حقوق انسان را به انسانها خاطر نشان می کنند، تناقض ایجاد می کند. پس ترجمه ای صحیح است که این تناقض را بوجود نیآورد و با کرامت و منزلت و حقوق زن خوانائی داشته باشد.

۲- قرار شما بحث با این جانب بود نه با دیگران. هدف بحث نیز رسیدن به حقیقت بود. بدیهی است شما نظر خویش را برحق می دانید. این جانب نیز بر این باورم که در جستجوی بیان آزادی هستم و روشی که برای شما تشریح کرده ام، موافق بیان آزادی است. بحث وقتی آزاد است که طرفین بحث خود را زندانی باور خویش نسازند و از راه نقد دو نظر، به حقی برسند که بسا هم دو طرف بر سر آن موافق شوند و هم بکار انسانهایی بیاید که خواهان برخورداری انسان از کرامت و حقوق خویش هستند.

۳- در جهان ما، انسان دارد در برابر قدرت - که فرآورده رابطه های انسانها با یکدیگر است - تنها و ناتوان می شود. پیشگیری از مرگ محیط زیست و شنی شدن انسان، بدان نیاز دارد که انسانها بتوانند مانع ها را بردارند، عقلهای خویشتن را آزاد کنند. عقلهای آزادشان با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و به یمن جریان آزاد اندیشه ها، انسان ها بیان آزادی را بازیابند و راهنمای خویش سازند.

رویه این جانب اینست که وقتی وارد بحثی می شوم، تا به نتیجه رساندنش، از آن خارج نمی شوم مگر این که طرف بحث از ادامه دادن بدان منصرف شود. سه نکته را یادآور شدم برای این که از فایده بحث مطمئن شوید. تردید نکنید که بحث انجام گرفته، به هدف بسیار نزدیک است. بنا بر این، هرگاه بخواهید به بحث ادامه دهید و یا پرسشی - یا پرسشهایی - داشته باشید، این جانب آماده ام.

شادیه و کامیابی های شما روز افزون. ابوالحسن بنی صدر ۱۶ ژوئیه ۲۰۰۸ برابر ۲۶ تیر ۱۳۸۷

دوستان از یاری مالی نشریه، دریغ نفرمائید! ما را نیاز به یاری شماست!